

یادنامہ صالح

حضرت آقای حاج شیخ محمد حسن بیچارهٔ بیدختی گنابادی

صالحعلیشاہ

قدس اللہ سرہ العزیز

یادنامه صالح / گردآوری و تدوین هیأت تحریریه کتابخانه صالح. -
تهران: حقیقت، ۱۳۸۰.

۶۵۸ ص.: مصور (بخش رنگی). - (مجموعه محبوب؛ ۴)

ISBN 964-7040-14-8 : ۴۰۰۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱. صالح علیشاه گنابادی، محمد حسن، ۱۲۷۰ - ۱۳۴۵ - یادنامه ها.

۲. صالح علیشاه گنابادی، محمد حسن، ۱۲۷۰ - ۱۳۴۵ - سرگذشتنامه.

۳. تصوف. ۴. عرفان. الف. صالح علیشاه گنابادی، محمد حسن، ۱۲۷۰ -

۱۳۴۵. ب. حسینیه امیر سلیمانی. کتابخانه صالح.

۲۹۷/۸۹۲۴

BP۲۹۳/۱۴ / ص ۲

۱۸۸۱۶ - ۸۰ م

کتابخانه ملی ایران

محل نگهداری:

یادنامه صالح

گردآوری و تدوین: هیأت تحریریه کتابخانه صالح

ناشر: انتشارات حقیقت؛ تهران، صندوق پستی ۳۳۵۷-۱۱۳۶۵

مجموعه محبوب: شماره ۴

تلفن مرکز پخش: ۵۶۳۳۱۵۱

نوبت چاپ: اول، ۱۳۶۷؛ دوم (با تجدید حروفچینی و اصلاحات) ۱۳۸۰

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: شرکت چاپ خواجه

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۷۰۴۰-۱۴-۸

ISBN: 964 - 7040 - 14 - 8



حضرت آقای حاج شیخ محمدحسن بیچاره بیدختی صالح علیشاه

فهرست مندرجات

۵	حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده	مقدمه چاپ دوم
۷	حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده	مقدمه چاپ اول
۹	حضرت آقای حاج علی تابنده	مقدمه کتاب
۱۵	حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده	مقاله
۴۳		وصایا و فرامین
۵۹	آقای حاج علی محمد سلطانیپور	شرح حال
۶۳		تولد و ایام کودکی
۷۳		ایام تحصیل
۷۵		اجازه اولیه
۷۸		مسافرت به مکه و عتبات
۱۰۳		کسالت اخیر و رحلت ایشان
۱۰۷		حالات و صفات
۱۲۱		امور اجتماعی و اقدامات عام المنفعه
۱۳۵		فرزندان و مشایخ و مآذونین
		مقالات
۱۴۹	آقای دکتر محب الله آزاده	صالح المؤمنین
۱۵۷	آقای حاج دکتر نور علی تابنده	أسوه حسنه
۲۲۱	آقای دکتر نعمت الله تابنده	اثر دعا و توسل
۲۲۴	آقای حسین سعیدی بیدختی	صفات مشخصه
۲۲۷	آقای دکتر حسن شفیعیان راد	خاطراتی از اسفار ایشان
۲۴۷	آقای دکتر سید جعفر شهیدی	ماجرای دو نامه
۲۵۱	آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی	مکتوب

	بیانات
۲۵۵	علم
۲۶۶	تحتیة اسلامی
۲۸۲	علم و مراتب علم و فقر
۲۹۶	امتیاز شیعه
۳۱۱	در طریقت و رشته و سلسله اولیاء و...
۳۳۱	حجّ و عرفه و دعای آن
۳۴۷	توحید و عبادت و عید و روز سیزده
۳۵۷	حجّ و جمعه
۳۷۱	تعطیل جمعه
۳۸۲	دعا و بیداری سحر
۳۹۳	جمعه و اجتماع فقری
۴۰۳	دعا و نماز
۴۱۶	جبر و تفویض
۴۲۷	درباره خلقت حضرت آدم
۴۳۷	توبه
۴۴۳	خواب و مرگ
۴۴۹	ذکر خدا
۴۶۳	جلوه الهی
۴۶۶	توجه به حق
۴۷۸	احاطة حق
۴۸۸	عبادت
۴۹۲	جهاد و هجرت
۵۰۳	لایحه
۵۰۹	مصاحبه
۵۱۳	مکاتیب
۵۴۱	کلمات قصار
۵۵۵	خاطرات
۶۱۳	مراثی و مدایح
۶۳۷	ضمیمه: تاریخچه مختصر ساختمان بقعه مزار متبرک سلطانی

پنج سال قبل در چنین روزی (ششم رمضان ۱۴۱۷ قمری - ۱۳۷۵ شمسی) شادروان حضرت آقای حاج علی تابنده محبوب علیشاه که سمت تنظیم‌کننده جلسه یادبود و کتاب یادنامه صالح را به عهده داشتند، رحلت کردند. اکنون در آغاز سال ششم رحلت ایشان به چاپ دوم این کتاب اقدام می‌شود و قسمتی از افتخار تجدید چاپ بر سر این بنده کمترین سایه افکننده است که از این توفیق الهی به درگاه او شکرگزارم. در این چاپ مختصری نکات جدید اضافه شده و در تنظیم مطالب و فصل‌بندی اصلاحاتی به عمل آمده است، بدون اینکه در متن تغییری داده شود. همان‌طور که در بدو تهیه این اثر درخواست شده بود مجدداً درخواست می‌شود کلیه سرورانی که شخصاً خاطره و یا پند و گفتار خاصی از حضرت صالح علیشاه دارند، مرقوم دارند تا در چاپ سوم عندالاقضاء درج گردد. در خاتمه از آقای دکتر شهرام پازوکی مدیر مسؤول انتشارات حقیقت و سایر متصدیان انتشارات که به چاپ آن اقدام نموده‌اند، کمال تشکر را دارم و هم‌چنین

از زحمات آقای خواجه مدیر چاپخانه خواجه که با کمال علاقمندی و حسن نیت در تمام مراحل چاپ نظارت کردند و کلیه کارکنان چاپخانه نهایت امتنان حاصل است.

حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوب‌علیشاه

بسم الله الرحمن الرحيم

وهو حسی و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر

و در روز بروزان باک پیغمبر خدا محمد بن عبدس و وصی بلا فصل آنحضرت علی بن ابیطالب بایزده نفر هاشمیان بزرگوار آنحضرت
و بعد اسال که سال هزار و چهار صد و هشت هجری قمری میباشد مصافح با صدین سال قوله پر بزرگوار صوری و معنی
حضرت نای عالی شیخ و حسن صالح علی شاه قدس سره الغزیزات ؛ هیت اناسی کتابخانه حسینیه امیر سلیمان در طهران که با خود
حسینیه مرکز اجتماع قمری مذکور است قمری نعتی اللابی کتابی تحت نظر فخر سلطانی تبیده کتابی رضاعلی شاه غفر له
فرزند صوری و نوری آنحضرت میباشد شینهاد و در حجت نموده که یاد بود صدین سال قوله آنحضرت مجرمای نام «یادنامه
صالح» در حالات آنحضرت از نوشته مقالات و خاطرات و مکاتیب و مذاکرات آنحضرت و بعد از ذکر این مطالب در وسط
منتشر شود. فقیر هم موافقت نمودم و خود نیز مقالای گواش افایان مقدمه تاوشتم و شروع بحباب آن نموده.

از غیر خود فراموش کرده و مقدمه فقیر را برای چاپ بنویسم. از هیت اناسی و بزرگان خود در این کتابخانه و سایر دوستان
و باده عالی در این باره مفضل زحمتی شده اند و در اول کرم اناسی شکرام بازو کی که مقصدی تخمیر و تصحیح و سایر قسمت های چاپ
دریبه اند ابراز حسنودی و شکر بنمایم و توفیق هم را از درگاه خداوند بزرگوار خواستارم

والسلام علینا و علی ما دابة الصالحین فخر سلطانی تبیده کتابی رضاعلی شاه

تاریخ دوم شعبان المعظم ۱۴۰۸ مطابق اول فروردین ۱۳۶۷ میلادی نوروز مآبانی
غفر له و توبه و مسترعموبه و جعل خذ خیر من امسه
امیر سلطانی

مقدمه حضرت آقای حاج علی تابنده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ اسْتَعِينُ وَعَلَيْهِ اتَوَكَّلُ
الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى آلِهِ وَآلِ اللَّهِ

خداوندی را سپاس می‌گویم که دل‌های ما را به نور ایمان منور ساخت و نعمت ولایت علی بن ابی‌طالب و یازده نفر فرزندان و جانشینان آن بزرگوار علیهم‌السلام را بر ما ارزانی داشت.

و بعد، این حقیر ناچیز علی تابنده از طرف هیأت تحریریه کتابخانه حسینیّه امیر سلیمانی مأموریت یافتم تا مقدمه‌ای بر یادنامه‌ای که به مناسبت یکصدمین سال میلاد مولی و جدّ معظم حضرت آقای صالح‌علیشاه طاب ثراه که با اجازه پدر صوری و معنوی، مولی و مقتدای بزرگوارم، حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده رضاعلیشاه روحی فداه منتشر می‌گردد، بنویسم. و چون این یادنامه اولین کتاب مستقل منتشر از جانب این کتابخانه است، لذا مناسب است که ابتداءً مختصری از تاریخچه حسینیّه و کتابخانه آن ذیلاً معروض دارم:

حسینیّه امیر سلیمانی ابتدا به‌همت مرحوم عضدالملک برای مجالس سوگواری و اجتماعات مذهبی اختصاص داده شد. بعداً توسط مرحوم امیر مصطفی امیر سلیمانی مشیرالسلطنه رحمه‌الله علیه وقف و طبق وصیت ایشان تحت رسیدگی

حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده رضاعلیشاه واقع گردید. اما باکمال تأسف این مکان متبرک که مورد توجه همه اهالی تهران بود و عموماً از مجالس سوگواری منعقد در آن مستفیض می‌شدند، در شب عاشورای سال ۱۴۰۰ قمری (مطابق نهم آذر ۱۳۵۸ شمسی) پس از خاتمه مجلس عزاداری خامس آل عبا، دچار حریق شدیدی شد که غالباً می‌گویند عمدی و از طرف مغرضین و مخالفین بوده است و باعث از بین رفتن ساختمان و وسایل مربوط به آن گردید. در آن هنگام که پدر بزرگوارم جناب آقای رضاعلیشاه روحی فداه برای معالجه در خارج از کشور به سر می‌بردند، از شنیدن این خبر مؤلم، فوق‌العاده متأثر گردیدند ولی دستور دادند مراسم سوگواری و جلسات مذهبی به هیچ وجه تعطیل نشود و در منزل وصل بدان ادامه یابد. و تصمیم گرفتند که آنجا را با وضع بهتری تجدید بنا کنند، لذا از همان جا دستور دادند که شروع به پی‌ریزی ساختمان جدید شود.

بنای جدید حسینیه بلافاصله پس از دستور ایشان شروع شد و مخارج آن نیز عمده توسط معظم‌له پرداخت می‌گردید و دیگر دوستان نیز به قدر وسع کمک کردند. مهندسی ساختمان آن را نیز عموی محترم آقای مهندس شکرالله تابنده و همچنین آقای مهندس علیرضا جذبی عهده‌دار گردیدند و آقای محمد نعیم ایرانی کاشمیری نیز رسیدگی به تعمیرات را سرپرستی نمودند و حاج محمد هاشمی معمار متصدی امور ساختمانی شدند.

بدین ترتیب ساختمان جدید حسینیه با همان نقشه سابق شروع و با تغییراتی ادامه یافت. یکی از تغییراتی که در نقشه جدید ساختمان صورت گرفت آن بود که چون قبله منازل تهران قدری تیامن دارد و از جمله قبله حسینیه نیز به طرف راست کج بود، حضرت آقای والد پس از مراجعت از سفر شخصاً چند روز متوالی برای تعیین قبله از روی قطب‌نما و کتب معرفه‌القبلة دقت فرمودند و خط آن را تعیین کردند که اکنون قبله بدون انحراف به راست می‌باشد.

بالاخره بنای حسینیه پس از طی دو سال با نظارت مستقیم حضرت ایشان و

همت برادران اختتام یافت و در روز پنجشنبه اول شوال ۱۴۰۲ هجری قمری مطابق ۲۱ تیرماه ۱۳۶۱ شمسی که روز عید فطر بود، طی مراسم و جشن مذهبی با حضور پدر معظم افتتاح گردید.

از جمله مزایای ساختمان جدید حسینیہ آن است که طبقه فوقانی آن که بخش وسیعی است برای کتابخانه منظور شده است. و شامل یک تالار مطالعه به مساحت ۱۰×۱۶ متر و دفتری جداگانه با وسعت حدود ۴۰ مترمربع و اطاقهای انبار می باشد. این کتابخانه در تاریخ ۲۰ محرم سال ۱۴۰۳ قمری (مطابق ۱۶ آبان ماه ۱۳۶۱) توسط جناب آقای رضاعلیشاه افتتاح شد و حضرت ایشان شخصاً اولین کتب را که شامل قرآن مجید و چند کتاب دیگر بود، اهداء فرمودند. پس از آن عده‌ای از برادران و دوستان خیر، کتابهای دیگری نیز اهداء کردند. کتابهای دیگری نیز از بودجه مخصوص خرید کتاب برای کتابخانه خریداری شد که اکنون پس از گذشت بیش از ۵ سال از تاریخ تأسیس آن، دارای حدود ۱۲ هزار جلد کتب دینی و عرفانی و ادبی و اجتماعی و علمی به زبانهای فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه می باشد. سیستم تنظیم و ترتیب کتابها به روش دیویی^۱ است که توسط کارشناسان صورت گرفته است و برای مراجعه و مطالعه همگانی همه روزه صبح و عصر آماده است.

کتابخانه مذکور دارای یک هیأت امناء و یک هیأت تحریریه می باشد که اکثراً از فضلاء و دانشگاہیان می باشند. هیأت‌های مذکور برحسب مورد هر ماه دو بار تشکیل جلسه داده و به امور کتابخانه رسیدگی و برنامه‌های لازم جهت توسعه و بهبود آن را بررسی می نمایند. مدیریت کتابخانه را نیز برادر محترم آقای سید

۱. Dewey: روشی در کتابداری که از نام مبتکر آن ملویل دیویی (۱۸۵۱-۱۹۳۱) اخذ شده است. در این روش همه اطلاعات انسانی به ۹ طبقه اصلی تقسیم می شود که با ارقام نه گانه: ۱ و ۲، ...، ۹ شماره گذاری می شوند و مواردی مانند دایرةالمعارفها در طبقه‌ای با شماره صفر که مقدم بر همه است قرار می گیرد؛ به این روش کتابداری "روش اعشاری" نیز گویند.

فضل الله دانشور علوی که از برادران دانشمند و از فضلاء می باشند، عهده دار هستند که کاملاً مراقب امور کتابخانه و حفظ و نظم آن می باشند و در هیأت امناء هم شرکت دارند.

یکی از وظایفی که از ابتداء جزء برنامه های کتابخانه منظور شده بود، نشر و ترویج کتب دینی خصوصاً عرفانی است. و چون سال ۱۴۰۸ قمری مقارن است با یکصدمین سال میلاد جد بزرگوارم حضرت آقای صالح علیشاه طاب ثراه، لذا طی مذاکرات مفصل، هیأت تحریریه کتابخانه بر آن شد که اولین کتابی را که تحت نظارت هیأت مذکور منتشر می شود، تیمناً و تبرکاً یادنامه ای برای جناب ایشان باشد. در اجرای این نیت با استجازه از پیشگاه مقدس حضرت مولی والد بزرگوارم و با تأیید و تشویق حضرت ایشان، به تهیه مطالب و مقالات اقدام شد.

ابتدا از دایی مکرم جناب حاج آقا سلطانپور که مدت زیادی از عمر شریف خویش را در خدمت حضرت آقای صالح علیشاه بوده اند و از این حیث شایستگی تام داشتند، تقاضا شد که بخش شرح حال را تقبل فرمایند. سپس از عموی گرامی و دانشمند جناب آقای دکتر نورعلی تابنده حفظه الله که خود ایشان اولین بار پیشنهاد چاپ این یادنامه را دادند، تقاضا شد که ضمن نوشتن مقاله ای سایر مقالات را نیز خوانده و نظرات اصلاحی خویش را اظهار دارند که الحمدلله با موافقت این دو بزرگوار انجام شد. در اینجا فرصت را مغتنم شمرده، از دایی و عموی عزیز خویش به دلیل قبول زحمات مذکوره، تشکر و قدردانی می کنم. همچنین باید از برادر دانشمند آقای سید فضل الله دانشور علوی تشکر کنم که در تهیه و تنظیم این مطالب سعی کافی مبذول داشتند.

برای بخش خاطرات نیز از آقایان اخوانی که درک محضر جناب آقای صالح علیشاه را کرده بودند، تقاضا شد که خاطرات و مسموعات خود را ارسال دارند که با اجابت اکثر آقایان مواجه شده، هریک مطالبی در حد وسع خود ارسال داشتند که همگی جمع آوری و تنظیم شد و برای اجتناب از تطویل مطالب، برخی

از آنها انتخاب و در یادنامه مندرج گردید. از همه برادرانی که مطالبی فرستادند و در این امر مهم ما را یاری کردند، تشکر می‌کنم.

در بخش بیانات ایشان از نوارهای صوتی‌ای که توسط برادران مکرم آقایان سید علی اشرف قانع و علینقی حضرتی ضبط شده و آقای کریم والانیا تحریر و استنساخ کرده بودند، پس از مطابقت و واریسی مجدد و تنظیم آنها استفاده شد؛ البته سعی بر این بود که تا آنجا که میسر است لحن کلام حضرت ایشان حفظ و فقط برخی مکررات حذف و تقدّم و تأخر مطالب منظم گردد. تکرار مطالب هم از آن رو بود که ایشان آماده ضبط کردن و مطلع از آن نبودند و سخنرانیها بدون قصد و به طور معمول بوده است، حاضرین هم متفاوت بودند. لذا حذف تکرارها مربوط به لغات و کلمات است نه مطالب. بخش‌های دیگر نیز به همین ترتیب مهیا شد و مطالب یادنامه تقریباً اختتام یافته، آماده چاپ گردید. آقای حسن خواجه مدیر محترم چاپخانه خواجه نیز با استقبال و محبت تمام، کتاب را به حلیه طبع آراستند که انشاءالله زحمات ایشان و سایر کارکنان این چاپخانه نیز مشکور باشد. لازم است از دیگر برادرانی که هریک به نحوی از انحاء قبول زحمت نموده‌اند، قدردانی کرده، از پیشگاه قادر متعال برای آنان درخواست توفیق خدمت و سلامتی می‌نمایم. از سایر برادرانی هم که مطالب یا خاطراتی قابل درج در یادنامه دارند تقاضا می‌شود که مطالب خود را ارسال داشته تا با سایر مطالبی که توفیق درج آنها را در این چاپ یادنامه نیافته‌ایم و در آرشیو مخصوصی حفظ شده است، در چاپهای بعدی مندرج گردد. در اینجا لازم می‌دانم تذکراً عرضه بدارم که حضرت آقای صالح‌علیشاه به من و برادر کوچکم محمد تابنده و سه خواهر من که اولین ردیف نوه‌های ایشان بودیم کمال لطف و محبت داشتند و نوازش می‌فرمودند، از این رو غالب اوقات در منزل ایشان در حضورشان بودیم. ضمناً از برادر عزیزم آقای حاج محمد تابنده که در اجرای دستور پدر بزرگوارمان در جمع‌آوری مقالات و فراهم نمودن مقدمات چاپ و دیگر امور کمک نموده‌اند، تشکر کرده و

از خداوند مٔان توفیق وی را در اجرای اوامر پدر و مولای بزرگواری ارواحنا فداه خواستارم و امیدوارم کما فی السابقی مورد لطف آن بزرگواری باشند.

در خاتمه از پیشگاه پدر و مولای بزرگواری مستدعی هستم که هیأت تحریریه را در چاپهای بعدی هدایت و ارشاد فرمایند تا هدیه‌ای ارزنده‌تر تقدیم خوانندگان محترم گردد. از همهٔ خوانندگان نیز تقاضا دارم که لغزشهای موجود در یادنامه را بر ما ببخشند و هر مطلب یا پیشنهادی و یا احتمالاً نقد و بررسی که برای رفع نواقص و تکمیل و اصلاح آن دارند، ارسال کنند تا در چاپهای بعدی منظور گردد.

از طرف هیأت تحریریه

علی تابنده

به تاریخ ۱۱ ربیع الثانی سال ۱۴۰۸ قمری (مطابق با
۱۲ آذر ۱۳۶۶ شمسی) مصادف با سالروز صدور
فرمان جانشینی مولی و جد معظم حضرت آقای
صالح علیشاه قدس سره العزیز

نوشته حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ وَلِيُّهُ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
الْمَعْصومِينَ، رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً
تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ^۱.

و بعد، سال ۱۴۰۸ قمری یکصدمین سال تولد مولینا الاعظم، والد صوری و معنوی فقیر و برادران نسبی، حضرت آقای حاج شیخ محمد حسن بیچاره بیدختی صالح علیشاه قُدَس سرّه العزیز می باشد؛ از این رو تصمیم گرفته شد به یاد آن حضرت مجموعه ای به نام یادنامه صالح تدوین و منتشر گردد. این یادنامه حاوی تاریخچه مختصری از آن بزرگوار و بعض مطالب مربوط به آن حضرت یا بعض نطقهای آن بزرگوار می باشد. و جمعی از برادران خواهش کردند که خودم هم در این باره یادداشت‌هایی بنویسم، البته نوشتن شرح حال آن حضرت را دیگران عهده دار هستند و من در اینجا به اختصار ذکر می‌کنم.

آن بزرگوار فرزند مرحوم آقای حاج ملاعلی نورعلیشاه و نوه جناب حاج

۱. حکایت قول سلیمان علیه السلام: پروردگارا مرا وادار که شکر نعمت تو را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشتی به جای آورم و کارهای درست کنم تا تو راضی شوی و مرا به رحمت خود جزو بندگان صالح خود درآور (سوره نمل، آیه ۱۹).

ملاسلطان محمد سلطان علیشاه بیدختی بود که شرح حال ایشان را در نابغه علم و عرفان نوشته‌ام. مادر ایشان صبیّه مرحوم حاج ملا صالح عالم جلیل و امام جماعت بیدخت بود.

تولد جناب آقای صالح علیشاه در روز چهارشنبه نزدیک ظهر هشتم ذی‌الحجه الحرام سال ۱۳۰۸ قمری مطابق ۲۴ تیر ۱۲۷۰ شمسی و ۱۵ ژوئیه ۱۸۹۰ میلادی در بیدخت واقع گردید. تحصیلات ابتدایی را در مکاتب معمولی آن زمان و بعداً علوم مقدماتی را نزد پدر بزرگوار و خالوی خود آقای ملا محمد صدرالعلماء و سپس نزد جدّ و پدر بزرگوار نیز به فراگرفتن علوم عربیت و ادبیت و فقه و اصول اشتغال ورزید. و پس از درگذشت جدّ بزرگوار به دستور پدر عالی‌مقدار برای تکمیل تحصیلات به اصفهان رفت و نزد آخوند ملا محمد کاشی و جهانگیرخان قشقایی و سایر اساتید تلمذ نمود و شرح آنها و سایر قسمت حالات ایشان در یادداشتهای دیگر فقیر و دیگران نوشته شده است.

در ۲۰ شعبان ۱۳۲۸ برای اقامه جماعت فقرا از طرف پدر بزرگوار مأذون گردید و در رمضان سال ۱۳۳۰ از طرف والد جلیل به‌جانشینی ایشان تعیین و به لقب "صالح علیشاه" ملقب گردیدند و به زیارت عتبات و انجام مناسک حجّ مأمور شدند.

در ۲۶ ماه شعبان سال ۱۳۲۹ به امر پدر بزرگوار با صبیّه خالوی خود، جناب ملا محمد صدرالعلماء که در سوم ربیع‌الثانی سال ۱۳۱۷ تولّد یافت، ازدواج نمود و نخستین فرزند ایشان فقیر حقیر سلطان حسین تابنده در روز سه‌شنبه ۲۸ ذیحجه ۱۳۳۲ مطابق ۲۵ آبان ۱۲۹۳ متولّد شدم.

پدر بزرگوار ایشان جناب حاج ملا علی نورعلیشاه ثانی در ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۲۸۴ قمری متولّد شد و در ۲۶ ربیع‌الاول سال ۱۳۲۷ که پدر بزرگوارش جناب حاج ملا سلطان محمد سلطان علیشاه مخنوقاً به شهادت رسید، طبق نصّ صریح به‌جانشینی پدر مستقر گردید و صدمات و زحمات زیادی متحمل شد تا آن‌که در

سحر پانزدهم ربیع الاوّل سال ۱۳۳۷ به واسطه مسموم شدن در کاشان هنگام مراجعت به تهران در کهریزک، روح پاکش به عالم قدس پرواز نمود و جناب آقای صالح علیشاه به دستور والد جلیل القدر جانشین ایشان گردید.

آن جناب در انجام امور خیریه و آبادانی محل و احداث قنوات و اصلاح قنات‌ها و ساختمان مزار جدّ بزرگوار جدّ بلیغ داشت و آبادانیهای آن حدود و مخصوصاً آبادانی بیدخت و تکمیل مزار و احداث بعض قنوات رهین زحمات آن بزرگوار بود و درحقیقت ترقّی و شهرت و آبادانی بیدخت بلکه سایر گناباد بر اثر زحمات فوق‌العاده آن بزرگوار بود.

و در ضمن مراقبت در امور خیریه و آبادانی و رعایت امور و تربیت فرزندان و فامیل و فقراء، به تدریس فقه و تفسیر نیز اشتغال می‌ورزید و گاهی هم مسافرت‌هایی برای زیارت اماکن متبرّکه که مشاهد ائمه معصومین و حجّ و عمره و رسیدگی به حال فقراء می‌فرمود و از موقعی که فقیر فارغ‌التحصیل شده و در خدمت آن بزرگوار بودم، غالب سفرها را در خدمتشان بوده و کسب فیض می‌کردم.

در اسفند سال ۱۳۳۲ شمسی عوارض پروستات در ایشان پیدا شده و ابتدا برای معالجه ابتدایی به تربت حیدریه نزد آقای دکتر عبدالمجید مجیدی که از فقراء بودند، رفته و در آنجا برای چند روزی برای معالجه در منزل آقای حاج علی حسن‌زاده از برادران ایمانی، توقّف فرمودند. فقیر هم در ملازمت بودم و چون آقای دکتر مجیدی و سایر اطباء که برای عیادت آمده بودند، عموماً معالجه کامل و مسافرت تهران را لازم می‌دانستند، لذا از آنجا به گناباد حرکت، عصر روز سه‌شنبه ۱۷ رجب ۱۳۷۳ مطابق سوم فروردین ۱۳۳۳ به تهران حرکت فرموده و در منزل آقای امیر مصطفی امیر سلیمانی، مشیرالسلطنه، وارد شده و همه اصرار داشتند که برای معالجه به خارج مسافرت کنند و استخاره برای سوئیس و ژنو بهتر بود، لذا با آقای دکتر محمّد حسین حافظی از فقراء که در ژنو در سازمان بهداشت جهانی

بودند، مشورت و مذاکره شد که در بیمارستانی که بستری می‌شوند، ذبیحه آنها را نخورند، چون ذبیحه غیرمسلم شرعاً برای ما روا نیست، و فقط خوراک غیرگوشته بیاورند یا از منزل آقای دکتر حافظی بیاورند که شرح آن را در یادداشت‌های خودم به نام از گناباد به ژنو نوشته‌ام.

یازدهم شعبان ۱۳۷۳ مطابق ۲۶ فروردین به طرف ژنو حرکت کردیم. در آنجا در کلینیک دو لا کلین^۱، بیمارستانی که وابسته به کلیسا بود، بستری شدند و حتی خود ملازمین هم که عبارت از فقیر و برادر کوچکتر آقای دکتر محب‌الله آزاده و آقایان حسینعلی خان و ابوالحسن خان مصداقی و حاج مهدی آقا ملک صالحی بودیم، خواهش کردیم که در همان کلینیک اقامت کنیم و دو اتاق هم متصل به اتاق ایشان به ما دادند و آزمایشهای لازم از خون و قلب و غیر آنها انجام شد و روز سه‌شنبه ۱۶ شعبان ۱۳۷۳ مطابق ۳۱ فروردین ۱۳۳۳ و ۲۰ آوریل ۱۹۵۴، ساعت دو و نیم بعدازظهر توسط آقای دکتر شارل پریه^۲ که پزشک بسیار خوب و خلیقی بود، عمل جراحی انجام یافت.

موقعی که خواستند ایشان را بی‌هوش کنند، همه اوراق جیب و کیف و غیر آنها را به فقیر سپرده و دستور دادند که نزد خودم باشد، از جمله پاکت‌های جیب که فرد فرد به من دادند، پشت یکی نوشته بود: "نور چشم مکرم حاج سلطان حسین تابنده رضا علیشاه". ولی چون هیچ‌کدام از اوراق جیب را دستور خواندن نداده بودند، لذا تماماً را ضبط کردم که بعداً خدمتشان بدهم چون لازمه امانت همان بود. در آن مدّت بازدیدهای مذهبی را به دستور ایشان، من انجام می‌دادم مثلاً ملاقات وان‌نوتن^۳ کنسول هلند که از رؤسای چشتیه بود و از طرف عنایت خان - رئیس بزرگ آنها در اروپا - مأمور شده و برای عیادت ایشان آمده بود، و سؤال و

1. Clinique de la Colline.

2. Dr. Charles Perrier.

3. Van Notton.

جوابهایی که در یادداشتهای از گناباد به ژنو نوشته‌ام، نموده بودند، انجام دادم. و نیز آقای شیخ مصطفی رئیس شاذلیه در پاریس که اظهار علاقه به ملاقات ایشان نموده و اظهار طلب هم کرده بود، به فقیر ارجاع فرمودند و به فقیر هم دستور دادند که راجع به ایشان و پیروانشان از پذیرفتن و عدم آن هر طور مقتضی دانم، عمل کنم و ایشان خیلی اصرار در پذیرش داشتند ولی من مقتضی ندانستم.

و نیز چون چند نفر از جمعیت تسلیحات اخلاقی برای ملاقات و دعوت ایشان در جمعیت تسلیحات آمده بودند، ایشان به واسطه کسالت که داشتند، فقیر را مأمور بازدید فرمودند و من با آقایان حاج حسینعلی خان مصداقی و حاج مهدی آقای ملک صالحی به محل آنها در بالای کوه مونتر و^۱ رفتیم و در آنجا همه قسمت‌ها را به ما نشان دادند و گردش نمودیم. از جمله کسانی که برای عیادت ایشان آمدند آقای محمدعلی خان رئیس صوفیه ژنو با یکی از پیروان هلندی خود بود و همچنین مسیو وان‌نوتن کنسول هلند و یکی از رؤسای چستیه.

و در مدتی که ایشان در بیمارستان بودند چندین نفر از مسیحیان برای ملاقات ایشان آمده و سؤالاتی کردند و ایشان جواب می‌فرمودند. از جمله وان‌نوتن کنسول هلند که قبلاً نام بردیم و فرانسیس بن^۲ که به معرفی دکتر پریه برای ماساژ طبی می‌آمد و بسیار دانشمند بود و در آن قسمت تحصیلات دانشگاهی کرده بود و دلاً سانتا^۳ پزشک متخصص در جهاز دوران خون که دکتر پریه برای معاینات ایشان آورده بود و غیر آنها که تماماً سؤالات مذهبی و عرفانی می‌کردند و حضرتشان جواب کافی می‌دادند که به اختصار در سفرنامه از گناباد به ژنو نوشته‌ام. خانمی هم به نام مادام فریدی لِهِنِرْمُرف^۴ که حدود هفتاد و پنج سال داشت و از

1. Montreux.

2. Francis Bain.

3. Dr. Della Santa.

4. Mme. Fridi Lehner Morf.

پیروان محمدعلی خان از سلسله چشتیه بود برای ملاقات آمد و سؤالاتی کرد، ایشان هم مشروحاً جواب فرمودند که مجذوب شد و بعداً در ملاقات بعد اظهار طلب کرد و من گفتم: در سلسله ما برخلاف چشتیه باید ابتداء اسلام بیاورند و ایشان گفت حاضرند و سپس دستور اسلام داده و به امر ایشان ذکر زبانی دستور دادم و او بر آن مداومت داشت به طوری که در اواخر که خدمتشان رسید، گفت: «دستوری که به من داده‌اید ادامه می‌دهم و به قدری در من مؤثر شده که در عالم مؤثری جز ذات حق نمی‌بینم و همه جا اثر او را مشاهده و علاقه من از این عالم و مردم به کلی گسسته شده است و نمی‌دانم به چه زبان از شما تشکر کنم چون زبان من از تشکر عاجز است.» و بعداً هم که به ایران مراجعت فرمودند، چندین نامه خدمتشان با نیازمندی نوشت که در کتاب از گناباد به ژنو ذکر شده است.

مدت توقف ایشان در بیمارستان به واسطه عارضه قلبیت خیلی طول کشید و پس از بهبودی تصمیم حرکت گرفتند ولی دکتر پریه دستور داد که پا را باید دراز و رو به بالا قرار دهند و استراحت کنند. دو روز قبل از حرکت برای تشکر و تودیع به منزل دکتر پریه تشریف بردند. او نیز خواهش کرد که در دفترش چند کلمه برای یادبود مرقوم دارند. ایشان هم این عبارات را مرقوم فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

به جان تعظیم امر حق بجا آر به دل بر خلق شفقت نیز می‌دار
ضعیفان را فرو مگذار در راه که افتد این چنین بسیار در راه
چو کردی با کسی احسان نعمت بر او منت مننه زودار منت
این چند کلمه به یادگار توقف ژنو که نزد جناب دکتر شارل پریه جراح
دانشمند مشهور، عمل جراحی انجام شد و بعداً نیز معظم له مراقبت کامل
نمودند، به عنوان تشکر نوشته شده.

به تاریخ ۱۱ تیرماه ۱۳۳۳ خورشیدی، ۲۹ شوال ۱۳۷۳ قمری و اول

ژوئیه ۱۹۵۴ میلادی

فقیر محمد حسن بیچاره بیدختی صالح علیشاه

سپس با تشکر بیرون آمدند. در اتاق ایشان کتاب انجیل بود که هر روز زیارت می‌کرد. سپس گفت: من کتاب حافظ و گلستان را هم دارم. سپس آنها را که به فرانسه ترجمه شده بود در آورد و ما دیدیم و از توجه ایشان به این امور تمجید نمودیم. در این سفر آقای دکتر آزاده از جناب ایشان اجازه گرفتند که برای تکمیل مطالعات در اروپا بمانند و وزارت بهداشتی هم موافقت نمود و قرار شد روز بعد از حرکت حضرت ایشان به تهران، ایشان هم به لیون نزد پرفسور پوفیک که از چشم‌پزشکان معروف بود و قبلاً مکاتبه نموده بودند، بروند.

شب یکشنبه ساعت ۱۲ به ساعت ژنو با هواپیمای اس‌آس از ژنو حرکت کردیم و فقط من و حاج مهدی آقا ملک صالحی در ملازمت ایشان بودیم و یک ساعت و ۲۵ دقیقه بعد از ظهر به ساعت ژنو مطابق ۳ و ۵۵ دقیقه به ساعت تهران روز یکشنبه سوم ماه ذی‌قعدة ۱۳۷۳ مطابق ۱۳ تیر و ۴ ژوئیه وارد تهران شدیم و این سفر غم‌انگیز به خوبی پایان یافت و چند ماهی برای استراحت در تهران توقف نموده و در آخر صفر ۱۳۷۴ به گناباد مراجعت کردند و استقبال شایانی از طرف همه اهالی گناباد به عمل آمد و چون علاقه‌مند و مشتاق زیارت عتبات عالیات بودند پس از چند ماه توقف مجدداً برای زیارت عتبات عالیات از گناباد حرکت کردند و درین سفر فقیر و برادر کوچکتر آقای دکتر نورعلی تابنده که برای تکمیل تحصیلات اجازه مسافرت فرانسه گرفته بود، در خدمتشان بودیم و آن حضرت پس از زیارت عتبات عالیات برای زیارت قبر مطهر حضرت زینب علیهاالسلام و سایر اهل بیت به سوریه مشرف شده و بعداً به بیروت حرکت کردند و در آنجا آقای دکتر نورعلی تابنده با کشتی عازم اروپا و پاریس گردید و بقیه ملازمین در خدمتشان مراجعت کردند. و در آن سفر به شهر صور هم تشریف بردند و با آیه‌الله علامه سید شرف‌الدین ملاقات کرده و ایشان نهایت احترام و پذیرایی نمودند و کتب خود را به حضرت والد اهداء نموده و پشت آن را نیز با خط خودشان به عبارت ارادتمندانه نوشتند.

در سال ۱۳۸۰ قمری مطابق ۱۳۳۹ خورشیدی حضرتشان برای انجام عمره مفرده تصمیم گرفته و روز ۱۳ رجب ۱۳۸۰ (۱۱ بهمن ۱۳۳۹) که روز تولد حضرت مولی است در مکه مشرف و عمره مفرده را انجام و چند روزی مشرف بودند و در آنجا آقای شیخ العراقین بیات از علماء مهم را ملاقات نمودند و از آقای حاج میرزا عبدالله سعید طهرانی از علمای مهم تهران دیدن کردند. و در ۲۷ رجب، مبعث حضرت رسول (ص)، در مدینه منوره مشرف و در آنجا آقای حاج شیخ بهاءالدین نوری را که از علمای مهم تهران بودند، دیدن نمودند. شب ۲۶ رجب هم که مصادف با چهلیم درگذشت مرحوم آقای دکتر علی نور (نورالحکماء) بود که در ۱۶ جمادی الثانیه ۱۳۸۰ مطابق ۱۳۳۹/۹/۱۵ در تهران درگذشته، ایشان دستور فرمودند مجلس تذکری در هتلی که سکونت داشتند، منعقد و آقای علماء که از وعظ تهران و از سرکاروان‌های حج (حمله‌دار) و با آقای حاج شیخ بهاءالدین بودند، یادی نمودند. از مدینه منوره به جدّه مراجعت و از آنجا با هواپیما به اردن حرکت و از آنجا با اتومبیل به عتبات عالیات مشرف شدند و در کاظمین در فندق الاخوان، مربوط به آقای حاج سید جواد اخوان از سر خدمه آستانه مقدسه، وارد و مایل بودند آیه‌الله آقای شیخ محمد خالصی را ملاقات کنند ولی ایشان پیغام داده بودند که چون ایشان مهمان ما هستند، ما ابتداء برای دیدن می‌آییم و شب پس از نماز با قریب چهل نفر از پیروان برای ملاقات آمدند و بسیار محبت کردند و از بی‌پیرایگی و محبت و تواضع حضرت آقای والد تمجید کامل نموده و در مقابل از کسانی که با سروصدا و جمعیت زیاد به قصد زیارت می‌آیند، بسیار انتقاد کردند و گفتند: به همین جهت من موافقت نکردم آنها بیایند. روز بعد هم حضرت آقای والد به دیدن رفتند و خیلی مورد احترام آقای خالصی و نزدیکان ایشان قرار گرفتند. در نجف هم با آیه‌الله سید محسن حکیم و آیه‌الله حاج سید ابوالقاسم خوئی ملاقات نموده، مورد احترام واقع شدند.

در محرم سال ۱۳۸۵ مطابق اردیبهشت ۱۳۴۴ به قصد زیارت اعیان مقدسه

عراق حرکت کرده و آقایان حاج محمد باقر سلطانی عمو و حاج حسینعلی سعادت‌تی برادر و فقیر و چند نفر از برادران در خدمتشان مشرف شدیم و عاشورا و سیزدهم محرم موفق به زیارت بودیم و در عصر ۱۳ محرم که دسته بنی‌اسد به نام دفن اجساد شهداء می‌آیند، در اتاق کلیددار نشستیم و چند نفر از سران بنی‌اسد هم آمدند و یک نفر از همراهان و خدام، ایشان را که به طایفه بنی‌اسد می‌پیوندند، به آنها معرفی کرده؛ آنها نیز خیلی ادب و احترام نمودند و ایشان نیز از این‌که به طایفه بنی‌اسد می‌رسند و اجدادشان افتخار شرکت در دفن اجساد شهداء داشتند، اظهار مسرت و خوشوقتی نموده و بعداً آنها تقاضا کردند وقتی برای ملاقات معین شود و روز چهاردهم برای دیدن آمدند و خیلی ادب و احترام نمودند.

سپس از کربلا به نجف اشرف و در مراجعت به سامره مشرف شدند و پس از زیارت عتبات مقدسه از راه کرمانشاه به ایران مراجعت نمودند و پس از توقف مختصر در تهران به طرف مشهد و گناباد حرکت کردند. در مشهد چند روز کسالت پیدا کرده و پس از بهبودی به طرف گناباد حرکت نمودند.

در تابستان سال ۱۳۴۵ مصادف با سال ۱۳۸۶ وجود شریفش به واسطه ضعف زیاد، غالباً کسالت داشتند و چند روز در منزل استراحت داشته و مجدداً حالشان بهتر می‌شد ولی غالباً از منزل بیرون می‌آمدند و در بیرونی به رسیدگی به امور و پذیرایی از واردین مشغول بودند ولی کمتر پیاده‌روی می‌کردند و حتی می‌فرمود: پاهایم قوه حرکت ندارد و گویا حس از آنها رفته است.

در روز یکشنبه ۲۸ ربیع الاول ۱۳۸۶ مطابق ۲۶ تیر ۱۳۴۵، دوازده روز قبل از رحلت ایشان، فقیر در اتاق بزرگ بیرونی برای سومین مرتبه با ایشان خلوت کردم و سؤالاتی نموده، جواب مرحمت فرمودند. سپس ایشان فرمودند: من برای تو وصیت نوشته‌ام؛ و دستوراتی دادند. فقیر منقلب شده و گریه کردم سپس زانوی ایشان را بوسیده، عرض کردم: من از خدا خواسته‌ام که شما بر من نماز بخوانید. فرمودند: حال ترا می‌دانم که همین‌طور است ولی مقدر خدایی و قضای الهی

برخلاف این است. سپس مجدّد مطالبی فرمودند و این جلسه بیش از یک ساعت طول کشید و با حال لطف و عنایت ایشان و با انقلاب حال فقیر به پایان رسید و بی‌نهایت منقلب و ناراحت بودم.

در آن هفته و هفته بعد از آن از روز جمعه غالباً مبتلا به کسالت و ضعف و گرم‌مازدگی و استفراغ بودند که حتّی روز جمعه در بیرونی و شب دوشنبه در مزار فرمودند که من اقامهٔ جماعت بنمایم. ولی هر روز که حالشان بهتر بود برای اینکه فقراء ناراحت نشوند، صبحها به بیرونی تشریف می‌آوردند و عصر هم مدّت خیلی کمی به بیرونی تشریف آورده و فقراء زیارتشان می‌کردند. صبح چهارشنبه اوّل ربیع‌الثانی اطلاع دادند که آقای مهدی آقا مجتهد سلیمانی ملقب به "وفاعلی" که از مأذونین بزرگ ایشان بودند، در ۸۸ سالگی در تهران درگذشتند. آن حضرت خیلی متأثر شدند و چند مرتبه در آن روز فرمودند: «رفتند و ما هم می‌رویم.» ما گمان می‌کردیم فقط جنبهٔ تأسف دارد ولی بعداً معلوم شد که خبر رفتن خود را می‌دهند. روز چهارشنبه هشتم ربیع‌الثانی حالشان قدری بهتر بود و تا ساعت یازده و نیم در بیرونی بودند و چند نفر از رؤسای ادارات در خدمتشان بودند. ساعت یازده و نیم حرکت کردند و رفتند، ایشان هم به منزل تشریف بردند. من هم به منزل خودمان رفتم و اذان ظهر پس از خواندن نماز مشغول خوردن نهار شدیم. درین بین مستخدمه منزل حضرت ایشان با پای برهنه دوان‌دوان و فریادزنان آمد و گفت: بیایید حال حضرت آقا به هم خورده است. من و خانواده نیز بیرون دویده، به منزل ایشان رفتیم، دیدیم حال ضعف و سستی برای ایشان پیدا شده و در وسط اطاق استراحت کرده‌اند و حاجیه بی‌بی والده نیز بالای سر ایشان با حال تأثر نشسته‌اند و ما که رسیدیم، چشم ایشان باز و با ضعف و سستی تکلم می‌فرمودند. حاجیه بی‌بی والده با اظهار مسرت و برای دلخوشی ما گفتند: ناراحت نشوید که حالشان بهتر است. ما هم خیلی ناراحت، ایشان را به طرف رختخواب و بستر بردیم و حالشان رو به بهبود بود. ما از ناراحتی در همان جا بودیم و بیرون نرفتیم.

عصر حاج آقای سلطانیپور و حاجیه بی بی والدهشان آمدند ولی در آن موقع حالشان خوب و حرکت کرده، در اتاق ملاقات و پذیرایی فامیل و خانمها جلوس فرمودند و با کسانی که برای عیادت آمده بودند با خوشرویی بدون آنکه معلوم شود کسالتی بوده، مذاکره می فرمودند و تبسم می نمودند. بعداً دستور فرمودند حمام منزل را گرم کنند که شست و شویی بفرمایند و پس از شست و شو و تبدیل لباس، بیرون تشریف آورده و چون هوا گرم بود، در ایوان تابستانی که عصرها می نشستند، جلوس فرمودند و ما در خدمتشان بودیم و با خانواده مشغول خدمت بودیم و دواهای لازم را آماده می کردیم. حاجیه بی بی والده هم تهیه غذا برای ایشان می نمودند.

اول ظهر آقای دکتر سید محمد روحانی حایری که پزشک ایشان و فامیلی ما و بسیار پزشک خوبی است، طبق پیغام من برای عیادت آمده و دستوراتی دادند و آمپولی زدند که قدری حالشان بهتر شد. اول شب هم مجدد آقای دکتر معین پور پزشک درمانگاه بیدخت برای عیادت آمدند. فشارخون را که گرفتند، نه بود، ما خیلی ناراحت شدیم. ایشان دواها و دستوراتی برای بالا آمدن فشارخون دادند و فوراً نسخه را برای دواخانه فرستادیم تا آنچه را در منزل موجود نبود، تهیه کنند. پس از نماز دستور فرمودند که همه بروند و فرمودند: چون حال من بهتر است، محتاج به ماندن نیست و حتی حاج آقای سلطانیپور و حاجیه بی بی والدهشان (جده من) رفتند و فقط حاجیه بی بی والده و من و خانواده ماندیم. برای شب هم با آنکه میل نداشتند، به اصرار ما چند لقمه میل فرمودند. و چون بیدخت در آن موقع تا ساعت یازده روشن و بعداً خاموش می شد، در آن شب چون احتمال می دادم که بین شب هم آمدن پزشک لازم باشد، دستور دادم چراغها تمام شب روشن باشد که باعث تعجب مردم شده بود.

از حضرت ایشان درخواست کردیم که استراحت کنند ولی ایشان انقلاب داشتند و سینه هم خیلی تنگی می کرد و به زحمت نفس می کشیدند. به دستور

خودشان خانواده من کف پا را دست می‌کشید و در ضمن فرمودند: روی سینه را حوله گرم بگذارید. و خانواده با تو مرتب حوله گرم نموده، روی سینه می‌گذاشتند، ولی تنگی نفس بهتر نمی‌شد. حاجیه بی‌بی والده هم مشغول تهیه دوا بودند و من و خانواده مرتب بالای سر ایشان بوده، مراقب انجام دستورات بودیم. کف پا به کتلی سرد شده و خانواده هرچه دست می‌کشید، حرارتی ایجاد نمی‌شد. روی سینه هم مرتب حوله گرم می‌گذاشتند. ولی در اواخر حرارت از سینه هم رفته و حدود ساعت سه بعد از نیم شب که نیم ساعت به اذان صبح بود، تمام بدن تقریباً سرد شده و هر سه ما پریشان بودیم. من به عجله مشغول نماز شده، پس از نماز با حال انقلاب، بالای سر ایشان آمده، والده و خانواده هم بودند و روی سینه هم سرد شده بود.

درین موقع که ساعت سه و نیم پس از نصف شب پنج‌شنبه نهم ربیع‌الثانی ۱۳۸۶ مطابق ۶ مرداد ۱۳۴۵ و ۲۸ ژوئیه ۱۹۶۶ بود، درحالی که ایشان رو به قبله خوابیده بودند، نفس عمیقی کشیده، روح مقدّسشان به عالم قدس پرواز نمود و همه ما و فقراء را یتیم و عزادار کرد. من از نهایت علاقه که باور نمی‌کردم، نزدیک گوش ایشان چند بار صدا زدم: پدرجان، آقا جان، ولی جواب نشنیدم. والده گفتند: چه می‌گویی؟ پدرت رفت و ما را عزادار نمود.

و چون در آن شب آقای دکتر روحانی در بیدخت بودند، ساعت سه فرستادم که ایشان بیایند و همان ساعت سه و نیم ایشان آمدند و دقت کردند و آهی کشیده، گفتند: حضرتشان رحلت فرمودند. صدای ناله و شیون از ما بلند شده و حاج آقای سلطانپور و والده‌شان شنیده، وارد شدند. از طرفی فوری فرستادم که در بلندگوی مزار اعلام کنند. ناگاه فریاد بلندگو بلند شد که مولای ما از دنیا رفت. صالح‌علیشاه رحلت فرمود؛ همه یتیم و عزادار شدیم. مردم دم درب منزل و در بیرونی مجتمع شده و هرچه می‌خواستند مرا از منزل بیرون ببرند، نمی‌رفتم. بالاخره مرا به بیرون بردند. تمام بیرونی و درب منزل انبوه از جمعیت بود. اول آفتاب که والده و

خانواده و سایرین شیون و زاری و بی‌قراری می‌کردند، جنازه حاضر شد. خواستند از درب منزل بیرون ببرند. گفتم: نه، از بیرونی بیاورید که بیرونی هم برای آخرین بار ایشان را زیارت کند و وداع نماید.

آن روز مانند روز عاشوراء تمام بیدخت ناله و فریاد بود و من هم با سر و پای برهنه و پیرهن چاک با جنازه رفتم و دستور دادم که جنازه متبرّکه را در حوض صحن کوثر غسل دهند ولی خودم یارا و توان نزدیک شدن به جنازه را نداشتم و گفتم آقایان حاج محمد جواد آموزگار کرمانی و شیخ علی اکبر عارف کاشانی و حاج شیخ محمدرضا کاظمی خطیب مزار متصدی غسل بشوند و من و همه تشییع‌کنندگان در صحن کوثر حاضر و در ایوان اطاق مدّرس نشستیم و از آقای حاج محمدباقر سلطانی عمّ محترم حضرت آقا و بزرگ فامیل خواهش کردم همان موقع چند تلگراف فوری به آقای حاج سید هبة الله جذبی (ثابت علی) و برادران من آقایان دکتر محبّ الله آزاده و دکتر نورعلی تابنده و فرزندى حاج علی تابنده و مشایخ و مأذونین بکنند و یتیم شدن و خاک به سر شدن فقراء را اطلاع دهند و به هر کدام میسر شود، دستور دهند که تلفن هم بشود و دیگران را اطلاع دهند؛ به مشهد هم به برادر دیگر من آقای دکتر نعمت الله تابنده اطلاع دهند و آنها فوری با جمع زیادی از مشهد آمدند و جنازه شریفه برای نماز حاضر شد و به صحن وسط بالای سر آوردند و من چون حال انقلاب شدیدی داشتم، گفتم نماز را آقای عارف بخوانند. ولی همه اصرار کردند که خودم نماز را بخوانم و چون خیلی منقلب بودم، نمی‌پذیرفتم، بالاخره به اصرار عموم پذیرفتم و نماز خواندم و پشت سر قبر متبرّک مرحوم آقای سلطان‌علیشاه که خودشان مرحمت فرموده و نقشه آن را داده و جای آن را هم تهیه نموده بودند به طوری که محل سینه مطابق پشت سر مبارک مرحوم آقا قرار گیرد و قبر هم آماده بود، سنگ آن را برداشتیم و گفتیم قدری صبر کنند که اخوی و دیگران از مشهد هم برسند و بالاخره نزدیک ظهر با آن که مدّتی انتظار آنها را داشتیم، مراسم دفن انجام گردید.

از تهران هم به محض این که خبر رسید، برادران فقیر و فرزندی علی و آقای سلطان ابراهیم سلطانی با خانواده‌شان (خواهر ما) و جمع زیادی از اخوان، هواپیمای در بست کرایه نموده و فوری حرکت و از مشهد هم با عده زیادی از برادران مشهدی و شهرهای دیگر، چندین اتوبوس کرایه نموده و سیاه پوش کرده، به بیدخت برای شرکت در عزاداری وارد شدند.

شب جمعه بعد که اولین شب رحلت ایشان بود، باز هم من عالم منقلب و مهیای نماز جماعت نبودم و گفتم آقای عارف نماز جماعت بخوانند ولی فقراء مخصوصاً فامیل، آقایان حاج سلطانی و حاج سعادت و حاج سلطانیور و سایرین به هیچ وجه راضی نشده و اصرار داشتند که خودم نماز بخوانم. بالاخره پذیرفتم و پس از نماز، روضه خوانی و ذکر مصیبت شد. روز بعد هم که جمعه بود از صبح تا ظهر مجلس ترحیم بود و خطبه هم خوانده شد و سه روز مرتب عزاداری و مجلس یادبود در مزار متبرک از طرف خود یا فرزندان ایشان منعقد و چون شرعاً از طرف مصیبت زدگان بیش از سه روز نباید باشد، از این رو به نام مجلس یادبود در روز سوم ختم کردیم و درین سه روزه تقریباً همه اهالی گناباد جز یک عده مغرض عنود، بقیه برای شرکت در مصیبت و ابراز تسلیت آمدند.

ولی فامیل و فقراء راضی نشدند که شرکت در عزاداری نکنند از این رو از روز چهارم هم مجالس عزاداری و سوگواری صبح و عصر هر دفعه از طرف یک فرد یا بیشتر در مزار و مسجد منعقد می شد و حتی تقاضا کنندگان به قدری زیاد بودند که وقت در مزار و مسجد نبود و یک عده در منازل خود پس از نماز مغرب، مجلس منعقد می کردند و این امر تا چهل روز مرتباً صبح و عصر ادامه داشت و بعداً من از همه آقایان و برادران در روز چهارم تشکر کردم و خواهش کردم که چون چهل روز از کارهای خود عموماً صرف نظر کرده و به عزاداری پرداختند، روح مقدس ایشان هم از همه راضی هستند ولی مایل نیستند بیش از این به عزاداری مشغول شوند، و البته دل همه سوگوار و سوزناک است ولی تشکیل مجالس کافی است و

بر وقت این موعود رسیدی انزدرگاه ای ما نزدیک نما ای
بودی بنی بپس بر مومنان راهی چنانچه منتهی مطابقت سرشته
قرص با صفت اگر کار دیگر در من مایلر تا سده
اطلاع دهند و رجوع نمایند مالیت بنام او رفته

وصیت نامه جناب صالح علیشاه در مورد محل دفن

در نور علی میسر و مادام دارم
در وجودی باین به چه صدم دارم
ما صاع و غنم و ظلم و سلطان
دین دم که ما سینه زدم دارم
فویان هم در طهران
و انا الابرار من بالمر و صومر
و صومر صومر من لاله لور کین نام

شعری که جناب صالح علیشاه در سفر تهران در سال ۱۳۴۲ قمری سروده‌اند



قبر حضرات سلطان علیشاه، صالح علیشاه، رضا علیشاه و محبوب علیشاه به ترتیب از سمت راست



سنگ لوح قبر جناب صالح علیشاه

ترک کنند و از آن به بعد مجالس سوگواری برگزار نشد ولی خودمان همه روز برای پذیرایی واردین که برای تسلیت می آمدند مهیا و درین بین برادران من که در خارج ایران بودند، دکتر مهندس نصرالله و مهندس شکرالله و دکتر مهندس محمود تابنده به تدریج آمدند و هر کدام وارد شدند، مجالس سوگواری منعقد نمودیم.

و چون ما عزادار بودیم، عید ملی نوروز را عید نگرفتیم و روز آخر اسفند، مجلس روضه در مزار منعقد نمودیم و اطعام عمومی در بیرونی شد و در روضه مزار گفته شد که چون ما عزادار هستیم، فردا که اول فروردین است، ما عید نداریم و درب بیرونی بسته است و به همین ترتیب عمل کردیم ولی اعیاد دینی و مذهبی را مانند عیدین فطر و اضحی و عید غدیر که جنبه دینی و مذهبی دارد، عید گرفتیم. چون بزرگان ما همه برای دین و مذهب ترویج می کردند و اعیاد دینی و مذهبی به رفتن فرد ولو بزرگان تغییر نمی کند. حتی روز سیزدهم رجب، تولد حضرت مولی (ع) را در مزار، مجلس یادبود منعقد کرده و در بیرونی اطعام عمومی شد که هم توسط به حضرت مولی و هم یاد حضرت ایشان انجام گردید.

پس از آن که قریب هفت ماه از رحلت ایشان گذشت، یک روز عصر آقای حاج سید محمد صادق فقیه سبزواری فرزند آیه الله حاج میرزا حسین فقیه سبزواری که از مراجع تقلید مهم مشهد بودند و سابقه آشنایی کامل با من و لطف به فقیر داشتند، وارد شدند. فقیر ابتداء نشناختم، بعداً که خود را معرفی نمودند، خیلی احترام کردم و حال حضرت آیه الله را پرسیدم و ایشان هم سلام و تسلیت والد محترمشان را ابلاغ نمودند و نزدیک مغرب برای نماز به منزل رفتم و ایشان هم نماز خواندند. پس از نماز، مجدداً به بیرونی آمده و فقط آقای سلطانپور را خواستم که با ایشان باشند و حاج شیخ علی ذوقی واعظ را هم گفتم، بیایند. پس از آن که با همدیگر نشستیم، ایشان از کیف خود سه جعبه گز بیرون آورده و اظهار کردند که حضرت آقای والد پریشب این جعبه ها را به مستخدم دادند و فرمودند: این

جعبه‌ها را به حرم ببر و زیارت و طواف بده و برگردان؛ سپس به من فرمودند که حرکت کنم و خدمت شما در بیدخت بیایم و ایشان ابلاغ سلام به شما فرموده و این جعبه‌ها را برای شیرینی و از عزا بیرون آوردن شما فرستادند که هدیه کنم. من گریه زیادی کردم و از لطف و محبت ایشان خیلی تشکر نموده، گفتم: لازمه بزرگی همین است که ایشان فرموده‌اند و اکنون هفت ماه است که در منزل ما شیرینی وجود نداشته و عزای پدر بزرگوارمان بوده و می‌باشد و این اولین شیرینی است. سپس یک جعبه را باز کرده، در همان‌جا به حاضرین دادیم. سپس ایشان فرمودند: موقعی که خبر رحلت آقای صالح‌علیشاه به آقای والد رسید، خیلی گریه کردند. من پرسیدم: شما پارسال که عمویمان از دنیا رفت، این قدر متأثر و گریان نبودید؟ فرمودند: امثال من و عموی تو خیلی‌ها آمدند و خواهند آمد ولی صالح‌علیشاه به دنیا نخواهد آمد و رفتن ایشان گریه دارد!

آن حضرت در پانزدهم شعبان ۱۳۶۹ به فقیر اجازه اقامه نماز جماعت فرمود. و در ۱۱ ذیقعه همان سال، اجازه دستگیری مرقوم داشته و به لقب "رضاعلی" ملقب فرمود و در ماه ذیقعه سال ۱۳۷۹ فرمان جانشینی صادر فرموده، "رضاعلی‌شاه" لقب دادند.

در ۱۳ ذیقعه ۱۳۶۹، سومین روز صدور اجازه دستگیری، مرا برای حج اعزام فرموده و دستوراتی برای سفر فرمود؛ از جمله دستور فرمود که اگر مانعی یا کسالتی پیدا نشد، سه روز در مسجدالحرام اعتکاف کنم. من هم دستور ایشان را و جهت نظر قرار داده، تصمیم گرفتم حتی‌الامکان انجام دهم.

اعتکاف عبارت است از: توقف در مسجد برای عبادت و یکی از شرایط آن، توقف در مسجدالحرام یا مسجد مدینه یا مسجد کوفه یا مسجد بصره است و بعضی از علماء توقف در مسجد جامع بلد را هم اجازه داده‌اند. و شرط دیگر آن روزه گرفتن سه روز یا بیشتر است و اگر روز اول را با روزه به اتمام رسانید، روز دوم مستحب است و اگر روزه دوم به آخر برسد، روز سوم واجب می‌شود. و در

اعتکاف نباید برای امور دنیوی بیرون برود مگر برای تهیه خوراک یا تطهیر و یا امور عبادی مثلاً عیادت یا تشییع جنازه مؤمن یا زیارت اماکن متبرّکه. خرید و فروش هم در آن چند روزه نباید بکند مگر آنچه برای اکل و شرب ضروری و لازم باشد و خیاطی و امثال آن که لازم باشد، برای خودش اشکالی ندارد و استمتاع به نسوان و بوییدن بوی خوش در آن چند شب و روز نباید بشود که شرح مسایل اعتکاف در کتب فقهی مذکور است.

فقیر در روز سیزدهم ذیحجه که اولین روز مراجعت از منی بود، به دستور آن حضرت نیت اعتکاف کردم و شب را هم در مسجدالحرام خوابیدم و در آن سه روز حاجیه بی بی جدّه در منزل، غذا طبخ می کردند و برای من می آوردند یا می فرستادند و هرچند ساعت یک نفر از همسفران حجّ برای اینکه تنها نباشم، با من در مسجدالحرام بودند و شبها هم دو نفر با من می خوابیدند.

اول شب دوم که از روزه روز اول افطار کردم، آقای حاج میر سید حسن میرعمادی از همسفران آمدند و اظهار کردند که رفقا از دوری تو خیلی ناراحت هستند و از طرفی حاجی آقای سلطانپور و آقای حاج محمدخان کریمی همدانی کسالت دارند و آقای حاج سید علی روح الامین هم به ذات‌الریه مبتلا شده‌اند، از طرفی یک روز بیشتر اعتکاف نشده و روز دوم فقط مستحب است، لذا خوب است ترک اعتکاف کنم. ولی من قبول نکرده، گفتم: همه را به خدا می سپارم و از خداوند شفای آنها را می خواهم. بالاخره آقای میرعمادی تند شده و با تشدد گفتند: حضرت آقا هم فرموده‌اند اگر مانعی پیش نیاید، اعتکاف کنید و حال با این وضع ما و کسالت آقایان و آقای حاج سید علی روح الامین که به ذات‌الریه مبتلا شده‌اند، برای دلخوشی آنها باید بیایید. گفتم: استخاره می کنم. قبول کردند. گفتم: شما نیت کنید. ابتدا نیت ادامه را نمودند، این آیه شریفه آمد: تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا

كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ یعنی، این است آن بهشتی که شما به واسطه عملتان به ارث می‌برید که در سوره زخرف است. ایشان چند ثانیه سکوت کرده، گفتند: برای ترک آن استخاره کنید. قبول کردم، این آیه که در سوره انبیاء است، آمد: لَوْ اَرَدْنَا اَنْ نَّتَّخِذَ لَهٗوًا لَا نَخْذُنَا مِنْ لَدُنَّا اِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ؛ یعنی، اگر ما می‌خواستیم خلقت آسمان و زمین را بازیچه بگیریم، آن را به وضعی بهتر نزد خودمان قرار می‌دادیم؛ یعنی، آن را بازیچه قرار ندادیم. که این دو آیه تصریح است به اینکه نباید اعتکاف را ترک کرد. ایشان هم ساکت شده و من گفتم: من هم درینجا برای همه مریض‌ها دعا می‌کنم و اعتکاف را ادامه دادم و اتفاقاً همه آنها حتی آقای روح‌الامین که به ذات‌الریه مبتلا شده بودند، عرق زیادی کرده و روز بعد خودشان برای ملاقات آمدند.

این بود آنچه از نکات لازمه به نظر من رسید که یادداشت کنم. از خداوند مهربان خواستارم که روح آن بزرگوار در اعلیٰ علیین از فقیر و همه فقراء شاد باشد و توجه و عنایت ایشان شامل حال گردد.

در پایان، مناسب می‌دانم برای تیمن و تبرک، جواب بعض سؤالاتی که موقع تحصیل در اصفهان خدمتشان عرض نموده‌ام، بنویسم:

موقعی که در اصفهان (از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ قمری، ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۶ شمسی) تحصیل می‌کردم، در عربیه‌ها که عرض می‌شد، سؤالات زیادی نموده و جواب مرقوم فرموده‌اند که ذکر همه آنها باعث تفصیل است، لذا فقط چند موضوع را تیمناً ذکر می‌کنم. در مرقومات، مطالب خصوصی مانند سلام رساندن اقوام و امثال آن ذکر نمی‌شود و فقط به ذکر جواب سؤالات اکتفاء می‌شود:

۱- در اوایل تحصیل دربارهٔ شیخ محیی‌الدین و عبارت "خاتم الولاية" که ایشان گفته‌اند و همچنین عبارت باباطاهر رحمة الله علیه: مَنْ ذَكَرَهُ لِّلسَّوَالِ فَثَلَّهُ مَثَلٌ

۱. آیه ۷۲.

۲. آیه ۱۷.

الحارثِ و مَنْ ذَكَرَهُ لِلْوَصَالِ فَتَنَّهُ مَثَلُ الْفَارِسِ^۱ و معنی در نظر گرفتن صورت راهنما چگونه است؟ جواب مرقوم فرمودند (در تاریخ ۴ شوال ۵۰):

«نور چشمی سلطان حسین... ان شاء الله موافق وظیفه دینی و دنیوی خود رفتار و به تحصیلات مشغول باشید. شیخ محیی الدین از عرفا بوده و کلماتی فرموده که در آن حال درست بوده و خاتم‌الولایه نسبت به مراتب استعدادیه خود و ولایت مکمونه وجود خود، داعیه کرده است نه مطلقاً. باید کلمات بزرگان را فهمید و دقت کرد. اگر کسی از این مذاکرات سؤال کند، بگو من هنوز درین خطوط نیستم و مشغول تحصیلم. معنی کلمه بابا (مَنْ ذَكَرَهُ لِلْوَصَالِ) که ذکر مانند هر عبادتی برای نعمت موجوده باشد یا به قصد زائد و تحصیل نعم اخرویه، حکم بذر دارد، آن هم در صورتی که قصد انتفاع نفس نباشد و اگر جز محبوب نخواهد، البته سواری است که به منزل خواهد رسید.»

در این عبارت کلمه "فارس" یعنی "اسب سوار" بیان فرموده‌اند ولی بعضی هم کلمه غارس (باغین) گفته‌اند، یعنی آن کس که برای وصال یاد او می‌کند مانند کسی است که درختی می‌نشانند و بالاخره از میوه آن بهره‌مند می‌شود.

«موضوع در نظر گرفتن صورت، امر نشده بلکه به تعمل روا نیست فقط تذکر که بی‌اختیار به تمثل بکشد، در اخبار رسیده است.»

۲ - قضیه تیغ زدن عاشوراء در اصفهان که مانع شده بودند و اثری نکرد، عرض شده. مرقوم فرمودند (۲۷ محرم ۱۳۵۱):

«قضیه تیغ زدن نوشته بودید البته اثر محبت و هیجان است ولی اگر ناطقین ما که اهل منبرند، مردم را توجه می‌دادند که باید مانند حضرت حسین بن علی علیهما السلام و پیروان آن حضرت در راه احیاء دین و ترویج و تبلیغ و اجراء مقصد و جلوگیری ظلم کشت تا کشته شد، البته بهتر بود.»

۱. آن کسی که برای درخواستی یاد او بکند، مثل او مثل کسی است که برزگر است و آن کس که برای وصال یاد او کند، مثل او مثل اسب سوار است.

در آن زمان غالباً به ذکر مصیبت در منابر اکتفا می‌شد و توجه به ذکر اسرار و حکمت‌های نهضت حسینی نداشتند، ولی اکنون بحمدالله توجه به این قسمت پیدا شده و مطالبی در منابر عنوان می‌شود.

۳- در معنی نور سیاه که مصطلح عرفا است، عرض شده. مرقوم فرموده‌اند (۵۱/۴/۲۹):

«الفاظ رنگ برای انوار به حسب استعداد ما است که در عالم رنگیم، و در اول نمایش و مکاشفه، بر حسب مزاج و حالات و ریاضات، نمایش فرق می‌کند، و سیاه چون قابض نور بصر است، "مقام جمع" اطلاق می‌شود، گاه هم بر نمایش و تجلی بر مراتب امکان این طور مشهود می‌شود که:

سیه رویی زممکن در دو عالم جدا هرگز نشد والله اعلم
به هر حال، اصطلاحات در کتب عرفاء مسطور و نور، سیاه نمی‌شود به اصطلاح عام سیاهی را می‌نمایاند.»

۴- قربان حضور مبارکت کردم این کلمات که در شرح جوشن^۱ مذکور است، معنی آن چیست:

ذَكَرَ الْعُرَفَاءُ أَنَّ لِلْأَوْلِيَاءِ سِتَّ طَبَقَاتٍ فِي ضَمَنِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَخَمْسِينَ وَ سِتَّةَ رِجَالٍ كُلُّهُمْ مُقِيمُوا
بَابِ اللَّهِ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاءُهُ وَ مُقَرَّبُوا حَضْرَتَهُ وَ كُلُّهُمْ أَصْحَابُ الْكِرَامَةِ وَ مُسْتَجَابُوا الدَّعْوَةَ مِنْ
الْوَاحِدِ وَ الثَّلَاثَةِ وَ الْخَمْسَةِ وَ السَّبْعَةِ وَ الْأَرْبَعِينَ وَ الثَّلَاثِمِائَةِ وَ ذَلِكَ الْوَاحِدُ هُوَ الْقُطْبُ وَ سَيِّدُ
الْكُلِّ.

پس از آن، این حدیث را ذکر می‌کنند: لَلَّهِ فِي الْأَرْضِ ثَلَاثِمِائَةِ قُلُوبِهِمْ عَلَى قَلْبِ آدَمَ
وَ لَهُ أَرْبَعُونَ قُلُوبِهِمْ عَلَى قَلْبِ مُوسَى وَ لَهُ سَبْعَةَ قُلُوبِهِمْ عَلَى قَلْبِ إِبْرَاهِيمَ وَ لَهُ خَمْسَةَ قُلُوبِهِمْ
عَلَى قَلْبِ جِبْرِئِيلَ وَ لَهُ ثَلَاثَةَ قُلُوبِهِمْ عَلَى قَلْبِ مِيكَائِيلَ وَ لَهُ وَاحِدٌ عَلَى قَلْبِ اسْرَافِيلَ. فَإِذَا
مَاتَ الْوَاحِدُ أَبَدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ الثَّلَاثَةِ وَ إِذَا مَاتَ مِنَ الثَّلَاثَةِ أَبَدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ الْخَمْسَةِ وَ إِذَا

۱. شرح دعا جوشن کبیر (شرح الاسماء الحسنی)، تألیف حاج مآلهادی سبزواری، چاپ سنگی، ص ۲۰۴.

ماتٍ مِنَ الْخُمْسَةِ أَبَدَلُ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ السَّبْعَةِ وَإِذَا مَاتَ مِنَ السَّبْعَةِ أَبَدَلُ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ الْارْبَعِينَ وَإِذَا مَاتَ مِنَ الْارْبَعِينَ أَبَدَلُ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَإِذَا مَاتَ مِنْ ثَلَاثِمِائَةٍ أَبَدَلُ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ الْعَامَّةِ، بِهِمْ يَرْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ. وَنِيزَ مِنْ بَعْضِ دِيْكَرٍ مِنْ عَرَفَانِ نَقَلَ كُنُنْدُ: إِنَّ مِنْ الْاَوْلِيَاءِ ثَلَاثِمِائَةً هُمُ النَّقَبَاءُ وَ سَبْعِينَ هُمُ النَّجَبَاءُ وَ اَرْبَعِينَ هُمُ الْبُدَلَاءُ وَ سَبْعَةٌ هُمُ الْاَخْيَارُ وَ اَرْبَعَةٌ هُمُ الْعُمَدُ وَ وَاَحَدًا هُوَ الْغَوْثُ.

جواب که مرقوم داشته‌اند (۶ ج ۱/۵۱):

«کلمات بزرگان بعضی راجع به وجود خود و در عالم صغیر است و بعضی هم رمز است و بعضی به زمان خودشان اختصاص داشته، و حالات گویندگان هم متفاوت است. اعداد و تر اشرف از زوج است و هفت، عدد کامل و بعد هم اربعین در زوج، کامل است. اول مرتبه ترقی و دخول در آسمان اول و ظهور نورانیت، مرتبه آدمیت است و موسی به موجب اخبار اکمل از آدم و جامع کثرت است و دارای میم احمدی، و میقات کمال او نیز چهل بود: فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً. ۱ و ابراهیم در آسمان هفتم و اکمل از موسی. و جبرئیل که رب النوع است مرتب بشر و خادم خمس طیبه و میکائیل که نماینده رزق است، و جهة مراتب ثلاثه تجرد و مادیت و واسطه منظور شده و اسرافیل که محیی است، خلیفة الله است. مختصری باز هم به رمز نوشتم. ممکن است این قبیل مطالب را مخصوصاً آنها که در مرتبه علم است، از شیخ اسدالله سؤال کنی، اگر محتاج شد، باز هم بنویسی.»

مقصود آقای شیخ اسدالله ایزدگشسب، درویش ناصرعلی، است که فضل و کمال ایشان مورد قبول همه دانشمندان اصفهان بود و فقیر نزد ایشان، شرح فصوص و کتب دیگر فلسفی و عرفانی تحصیل می نمودم. مطالب مورد سؤال هم از رموز عرفانی است که به اختصار جواب فرموده‌اند.

۵ - درباره رجعت و تطبیق با مبادی عقلیه و حیات طولانی حضرت قائم

۱. پس وعده پروردگارش پس از چهل شب تمام شد (سوره اعراف، آیه ۱۴۲).

عجل الله فرجه عرض شد. مرقوم فرمودند (به تاریخ ۱۰ جمادی الثانیه ۵۳):

«موضوع رجعت و امثال آن را در عالم صغیر و به جهات معنوی باید تصدیق داشت. هرچه را عقل ناقص قبول نکند، باید تعبداً تصدیق و ذروه فی سنبله گذاشت و رجعت بزرگان رجوع از فعلیت به استعداد نیست، تجلی است با عدم تجافی. موضوع حیات طبیعی زائد از حد معمول، مشروحاً در بستان السیاحه مسطور است.»

منظور از بیان راجع به رجعت این است که اگر بگوییم به این عالم ماده با بدن معمولی رجعت می‌کنند، برگشت از عالم فعلیت به عالم استعداد است ولی منظور بالاتر از این است که در همان عالم بالا برین عالم هم تجلی می‌کنند و قدرت آنها درین عالم هم ظهور می‌کند. مانند آفتاب که اگر ابرها و موانع محو شوند، در همه عالم ماده افاضه نور می‌کند نه آن‌که گمان شود خیال است بلکه عین تجلی آنها درین عالم است که همه ظهور و قدرت و عظمت آنها را مشاهده می‌کنند. درباره حضرت قائم هم در بستان السیاحه در ذکر حالات آن حضرت مشروحاً ذکر شده است که عمر طویل اصلاً برخلاف نیست و شواهد هم دارد و حیات آن حضرت طبق نظر ملّیین اسلام، صحیح و خلاف طبیعت هم نیست و عقل سالم هم انکار نمی‌کند. به آن کتاب شریف مراجعه شود.

۶ - در شانزدهم ذی‌قعدة ۱۳۵۵ عرض شد: قربان خاک پای مبارکت شوم. از کلمات بعض عرفا استفاده می‌شود که می‌گویند حق تعالی همان وجود مطلق کلی است که موجودات این عالم، افراد آن کلی هستند و حکماء ایراد کنند. در ضمن درس هم درینجا چند مرتبه مذاکره شده و حقیر ردّ کردم و این مسأله خیلی موجب فکر حقیر شده و نمی‌توانم حلّ کنم و اگر ظاهر آن را بگیریم، اشکال وارد است و همان وحدت وجودی است که باطل است نه اقسامی که صحیح است، به هر حال این مسأله بر حقیر مشکل شده است.

در جواب ذیل سؤال خود فقیر در جوف مرقومه مورخه ۱۱ ذیحجه ۱۳۵۵ مرقوم داشته‌اند:

«حقّ تعالی، عدم بر او راه نیابد و آنچه عدم راه نیابد، باید هستی صرف باشد، مقام ذات که لا اسم عنه و لا رسم، تجلیات مقام فعل حقیقت ذات و وجود موجودات است، وجود مفهومی که تصوّر می شود، مخلوق ما و مردود به ما است و اشتباه در اشتباه بین مراتب است.»

حضرت ایشان با همین عبارت مختصر، مطالبی را که فلاسفه درین باب شرح داده اند، بیان فرموده اند که رفع اشکال می شود و به طور کلی بیانات ایشان در مرقومات خیلی موجز و به اصطلاح علمی نه ایجاز مخلّ و نه اطناب مملّ است. سؤالاتی هم که در موقع تحصیل نموده ام، زیاد است که این یادداشت ها گنجایش ذکر همه آنها را ندارد و فقط به همین چند تا اکتفاء شد که جواب آنها تیمناً ذکر گردید که همه آنها با همین اختصار است چنانکه رساله شریفه پند صالح نیز همین ایجاز را دارد و در عین حال جامع همه دستورات شریعتی و عرفانی و اخلاقی است و همه کس از فقراء و غیر فقراء می توانند از آن استفاده کنند. والسلام عَلَیْنَا وَ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

فقیر سلطان حسین تابنده گنابادی

مورخه ۲۵ صفر ۱۴۰۸ مطابق ۲۷ مهر ۱۳۶۶

وصايا و فرامين

وصایا و فرامین

آن حضرت وصایای زیادی، صوری و مالی و معنوی، مرقوم داشته‌اند. اولین وصیت صوری و مالی را ایشان در تاریخ ۱۳ رجب ۱۳۵۱ در باره تقسیم ترکه و فرزندان و املاک مرقوم داشته‌اند ولی این وصایا چون جنبه شخصی برای ورثه دارد ذکر آنها لزومی ندارد، البته در آنها نیز در ابتدا دستورات عمومی اخلاقی و دینی و اجتماعی به فرزندان و دیگران داده شده است.

وصیت‌نامه دیگر صوری برای ورثه در تاریخ ۲۷ رجب ۱۳۶۸ مرقوم شده که در ابتدای آن نیز دستورات کلی مرقوم شده و آن قسمت از وصیت در اینجا مذکور می‌گردد:

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل الحمد لله الذي توخَّذَ بالعزِّ والبقاء و قهر عباده بالموت والفناء و له ميراث السموات والارضين و ما فيها و ما بينهما و اشهد أنَّ محمداً عبده و رسوله و الشفيع عند باذنه و أنَّ علياً و ساير الائمة الاثني عشر من ولد علي خلفائه في خلقه و أمنائهم في عباده اللهم احشرنا في رُمرتهم واجعلنا من شيعتهم و ارزقنا شفاعتهم.

و بعد چون وصیت امری است مندوب و نزد خدا و خلق مرغوب و بزرگان دین و ائمه طاهرین تمجید نموده و در اخبار و احادیث ترغیب در آن فرموده‌اند و انسان را متذکر آخرت می‌سازد و به یاد مرگ که ترک علایق است اجباراً می‌اندازد و یاد مرگ دوستی دنیا را که سرمایه هر گناه

است از دل زایل می‌نماید و مؤمن باید هر آن آماده و مهیای رفتن و خطاب حق را لیبیک گفتن باشد و لازمه آن مرتب داشتن امور دنیوی خود نیز هست، لذا این فقیر سراپا قصور و تقصیر خادم فقراء نعمة اللّهی سلطان علیشاهی محمد حسن بیچاره خلف مرحوم مغفور حاج ملا علی نورعلیشاه ثانی قدس سرّه العالی در این تاریخ که پنجشنبه بیست و هفتم رجب المرجب یوم مبعث حضرت رسالت پناهی ارواحنا فداء سال هزار و سیصد و شصت و هشت هجری قمری مطابق پنجم خرداد ماه هزار و سیصد و بیست و هفت شمسی است وصیت‌نامه سابق خود را تجدید و ترتیب دنباله خود را تعیین می‌نمایم و پس از اتمام این وصیت‌نامه و امضاء آن، وصیت‌نامه سابق از اعتبار ساقط خواهد بود. امیدوارم دنباله من مراقبت و عمل نموده و حال گذشت داشته که انشاءالله اختلافی واقع نشود والله ولی التوفیق.

اما جهات فقری: تکلیف فقراء و امور دیانتی در ورقه علیحده می‌نویسم و غالباً ورقه مختصری همراه خواهد بود و این وصیت‌نامه برای امور ظاهری و مالی است برای بازماندگان.

اولاً وصیت می‌کنم تمام فامیل و اقوام مخصوصاً اولاد خود را و امیدوارم به توفیق خدا در آنها اثر نموده و رفتار نمایند که به نجاج و فلاح دنیا و آخرت نائل گردند به اینکه بر دیانت حقّه اسلام و طریقه تشیع و صراط مستقیم فقر ثابت باشند و خیالات متفرّقه و اعراض و اغراض فانیه آنها را باز ندارد و چنانچه رضا و میل فقیر و پدر و جدّ بزرگوارم هست دست از متابعت قطب منصوص و خلیفه منصوصه سلسله علیه برندارند و با یکدیگر به اتحاد و اتفاق باشند و در امور یکدیگر کمک نمایند و درباره یکدیگر گذشت داشته مبدا به اندک خلاف توقع یا توقع خلاف از هم رنجیده گردند و مخصوصاً اولاد خود را مایلم که هفته یک مرتبه با یکدیگر بنشینند و کارهای خود را به مشاوره انجام دهند و البته همان‌طور که دستور پدر و جدّ بزرگوار است کوچکتران سنی احترام بزرگتران را نگاه دارند مگر آن‌که در کوچکتر وجهه خدایی و معنوی باشد که خود بزرگترها او را بر

خود مقدم دارند و اولاد من احترام والدهشان را نگاه دارند و آنها که حاضرند اقلأ هفته یک بار استفسار حال نموده و امرشان را مجری و انجام نمایند و آنها که حاضر نیستند به مکاتبه احوالپرسی کنند و البته والدهشان محتاج به سفارش نیست، مهر مادری کافی است و در کلیه امور زندگانی وضع سلیقه و رضاء مرا می داند همان طور که در حیات من بوده باید روح مرا خشنود دارد. مبادا فامیل و اولاد من مخصوصاً مبتلا به بلاء عظیم تریاک شوند که روح من ناراضی خواهد بود و دیگران در جلوگیری و نصیحت کوتاهی نخواهند نمود و اگر خدا نکرده تریاکی شوند نمی گویم از مال من حق ندارند ولی درحقیقت ناراضی خواهم بود.

اما وصی ظاهری در امور تجهیزم و اموال و اولاد من و قیم و ولی صغار تا به سن رشد برسند فرزند اکبر ارشد من میرزا سلطان حسین تابنده سلمه الله و حفظه و وقته خواهد بود که در صورتی که در گناباد باشد به شخصه قیام و اقدام کند و اگر حاضر نبود از فرزندان که حاضر بودند اکبر آنها با نظارت جد و اعمام خود امور فوتی را انجام و به وصی اطلاع دهند و تکلیف بخواهند و اگر هیچ کدام حاضر نبودند یا غیر صغیری حاضر نبود آقای صدرالعلماء با مشاوره حاج آقای سلطانی و حاج آقای سعادت اقدام نمایند و اگر خدا ناکرده وصی فوق نبود اکبر سنی بعد از او به نظارت اکبر بعد از خود و مشاوره سایر اخوان خود امور وصایت را انجام دهند. اما دفن من، اگر در گناباد اجل موعود رسید و جان به جانان پیوست در مزار حضرت سلطان علی شاه شهید در پشت سر که قبر جا هم درست شده دفن نمایند به طوری که سر ایشان به سینه من باشد و رو به طرف گوشه شمال غربی برود و در آن چند جای قبر که حاضر است نباید غیر اقطاب سلسله دفن شوند و تا هفت فرسخ به بیدخت اگر قضاء الهی رسید می توانند به بیدخت حمل نمایند و اگر در مشهد مشرفه بود به نحو مقتضی ولو با خرج باشد اقدام و دفن نمایند و اگر جای دیگر بود هر جا اجل رسید دفن نمایند و مخارج تعزیه محترمانه بنمایند ولی تا بشود خرج را اختصاص مستمندان و مستحقین دهند.

این وصیت نامه خیلی مفصل است و بقیه مربوط به امور مالی و ترکه و ورثه

می‌باشد که چون جنبه عمومی ندارد از ذکر آن صرف نظر شد و در آن نیز مرقوم داشته‌اند: «احترام سوگواری مطابق دستورات مرحوم آقا طاب‌ثراه و عمل خودم زیاد نگاه ندارند پس از چهل روز دیگر مقتید نباشند در عقد و عروسی و غیره...» و صایای دیگری هم در امور صوری و معنوی به‌طور اختصار مرقوم داشته‌اند که یکی از آنها که مربوط به امور فقری و مقارن اجازه‌نامه و وصیت به جانشینی حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده رضاعلی‌شاه است ذیلاً آورده می‌شود:

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل

پس از شهادت یگانگی خدا و اقرار به روز میعاد و شهادت به رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و توسل به ذیل عنایت و تمسک به ولایت دوازده نفر اوصیاء بزرگوار و دختر عالی‌مقدارش، وصیتی است از این گمنام گنهکار خائف از هول مطلع به فرزند اکبر صوری و معنوی و وصی ظاهری و خلیفه باطنی خود قره‌العین حاج سلطان حسین تابنده رضاعلی‌شاه که چون پس از درگذشت من زحمات هدایت و تربیت به عهده او است، اولاً به یاد روح فقیر بوده مرا به خواندن فاتحه‌ای یاد و شاد نمایند، برای روح من یک مجلس نیاز از متروکات من سبز نماید. فقراء همّت و توجه و دعا نمایند، وصیت حضرت مولی الموالی به فرزندش حسن بن علی علیهما السلام را زیاد بخواند و آنچه موافق مقتضیات زمان بود عمل نماید. مشایخ مأذونین را پس از تجدید عهد مأور تجدید عهد فقراء نماید و وسیله تسهیل تجدید فراهم سازد و با تمام فقراء مهربان و باگذشت بوده دعای خیر برای امور آخرت و دنیای همه می‌نموده باشد. برادران جسمانی و سایر اقرباء را محترم و مغتنم شمارد با مادر به احسان رفتار کند. از عموم انتظار دارم که رضاء او را که رضاء فقیر است منظور دارند. همه را به خدا می‌سپارم، انه ولی التوفیق.

تحریر شد در بیست و هفتم شهر رجب المرجب ۱۳۷۳

امضا و مهر مبارک

فرامین

حضرت آقای صالح علیشاه در دوران‌های مختلف فرامین متفاوتی نوشته‌اند که از هر یک نمونه‌ای ذکر می‌شود:

ایشان در زمان حیات پدر و پیر خود حضرت نورعلیشاه، سمت شیخ‌المشایخ یافتند و به این اعتبار اجازه اقامه جماعت برای آقای حاج میرزا حبیب‌الله حائری فرهنگ در زمان حیات حضرت نورعلیشاه صادر فرمودند به این شرح:

بسم الله الرحمن الرحيم و هو الموفق للصواب

بر برادران ایمانی و گرویدگان میثاق ربّانی فقراء سلسله علیه عالیه
 نعمه‌اللهی پوشیده و مخفی نماند که این حقیر فقیر الی الله محمّد حسن
 گنابادی ملقب به صالح علیشاه از جانب حضرت مستطاب پیر روحانی و والد
 جسمانی و ایمانی خود حضرت قطب الاقطاب و لبّ الالباب العالم بالله مولانا
 الحاج ملاعلی نورعلیشاه برحسب امر و اجازه باطنی آن حضرت مأذون
 نمودم برادر مکرم جناب مستطاب معارف و حقایق نصاب آقای حاجی
 میرزا حبیب‌الله را که شب‌های جمعه چراغی روشن نموده و در عراق عرب
 مرجع اجتماع فقراء باشند و در نماز جماعت اقتداء به ایشان نمایند، و نیز اگر
 حقوقی بود به توسط ایشان به گناباد رسانند. این ورقه برای سندیت قلمی
 گردید به تاریخ بیست و هفتم ربیع الاول من شهر هزار و سیصد و سی و
 یک قمری. حرّره الاقلّ محمّد حسن بن علی.

ایشان بعد از رحلت حضرت نورعلیشاه و جلوس به منصب قطبیت اجازه
 دستگیری مشایخ قبلی را تأیید فرمودند که ذیلاً تأیید اجازه آقای حاج شیخ عبدالله
 حائری رحمت علیشاه درج می‌شود:

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين والصلوة على رسوله الهادي الى الدين المبين صلى الله عليه وآله

الطاهرین؛ و بعد پوشیده نماند که چون در این اوان صلاحیت توأمان رشته ولایت و اجازه ارشاد و هدایت یدابید و نفساً بنفس از سرسلسله علیه عالیه نعمة‌اللهیه سلطان‌علیشاهیه منتهی به این کمترین بندگان اله محمد حسن مفتخر به صالح‌علیشاه گردیده و اتصال به شاهراه طریقت منحصر به اتصال به این فقیر است، و جناب مستطاب زین‌العارفین آقای حاجی شیخ عبدالله حائری دامت افاضاته از طرف قرین‌الشرف مرحوم مبرور والد جسمانی و روحانی و واسطه فیوضات الهی مولانا و سیدنا نور‌علیشاه ثانی قدس سره العلی و مرحوم جد امجد و روح مجرد مولانا‌الاعظم سلطان‌علیشاه طاب ثراه مأمور به ارشاد و هدایت عباد و مفتخر به لقب رحمت‌علیشاه بوده‌اند، لهذا این فقیر نیز ایشان را مجاز در هدایت طالبان و تجدید بیعت سالکان نموده و مراتب سابقه را کمافی‌السابق برقرار و امضاء نمودم. عموم فقراء و طالبین ید و لسان ایشان را ید و لسان فقیر و واسطه اتصال به فقیر دانند. امیدوارم به توفیق الله بیشتر از پیشتر در احیاء قلوب مرده و افسرده بکوشند و خدمت فقراء را اعظم عبادات شمرند. والسلام علی من اتبع الهدی. به تاریخ سوم جمادی‌الاولی سنه هزار و سیصد و سی و هفت قمری؛ حرره‌الاقول حسن بن علی.

توضیحاً یاد آور می‌شود که چون در آن تاریخ آقای رحمت‌علیشاه مقدم بر همه بودند در اجازه‌نامه ایشان ذکری از سایر مشایخ نشده است و الا در تأییدیه سایر مشایخ (حاج شیخ عباس‌علی منصور علی، آقا میرزا یوسف حائری ارشاد علی، آقا میرزا ابوطالب سمنانی محبوب علی) تأکید شده است که مشایخ سابق بر خود را احترام نموده و مقدم دارند.

اولین اجازه اقامه جماعت را در ۱۲ شوال ۱۳۳۷ برای آقای شیخ اسدالله گلپایگانی (ایزدگشسب) صادر فرمودند که ذیلاً ذکر می‌شود:

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

اخوان دینی و برادران روحانی اصفهان دانسته باشند که برادر مکرم

جناب مستطاب آقای شیخ اسدالله گلپایگانی زاده الله علماً و عملاً و توفیقاً از طرف این فقیر محمد حسن گنابادی المحتاج الی غفران ربّه الغنی نیز مجاز و مأذونند در امامت جماعت فقراء و مرجعیت آنها در آنجا و روشن نمودن چراغ در لیالی جمعه و نیز مأذونند در تعلیم اوراد و اذکار لسانیه در غیاب مشایخ مأذونین. البتّه فقراء آن صفحه اقتداء نموده و مراتب ایشان را ملحوظ دارند و انشاءالله به توفیق الله ایشان در خدمات فقراء حتی المقدور کوتاهی نخواهند نمود. و ققکم الله و ایای لما یحبّ و یرضی. و قد حرّره به تاریخ دوازدهم شهر شوال المکرّم هزار و سیصد و سی و هفت. حسن بن علی.

بعداً در تاریخ ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۵۰ اجازه دستگیری با لقب "درویش ناصرعلی" برای ایشان صادر شد.

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلقنا من كتم العدم و علمنا ما لم يعلم و اختصنا باعطاء الامانة و اوضح لنا سبيل الهداية و هدانا الى التمسك بذيل اهل بيت الولاية و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و الصلوة و السلام على الاسم الاعظم و المظهر الاتم خاتم الانبياء محمد بن عبدالله صلى الله عليه و آله و على اهل بيته امناء الله و خلفائه و منايح و حيه و معادن حكمته.

و بعد پوشیده نماناد که رحمت و اسعه الهیه و عنایت شامله غیبیه شامل حال بندگان و دستگیر در ماندگان است و برای بیداری و نجات نفوس بشریه که گرفتار وادی طبیعت گشته و در گرداب جهل فرورفته و لطیفه انسانیه را مغمور علایق کثرات نموده، انبیاء و مرسلین را برانگیخته و لباس بشریت پوشانیده که به صورت جنسیت آنها را متنّبّه ساخته و به عوالم عالیّه رهنمودی فرموده و از دوزخ علایق کثرات رهانیده و نجات بخشیده و بعد از زمان دوره بشریت آنها رشته هدایت و ولایت را در اوصیاء آنها اتّصال داده و امانت الهی را نفساً بنفس سابق به لاحق سپرده و نصّ که یگانه باب مفتوح و حجّت قاطعه است بر لاحق فرموده و در زمان غیبت نیز نور ولایت مطلقه

کلیه از پس پرده غیبت دستگیر بوده و مشایخ و مأذونین آنها در میان خلق هدایت فرموده‌اند و رشته اجازه از آدم الی الخاتم والی این دم مضبوط و در این دور فضل الهی شامل حال این درویش محمّد حسن گنابادی صالح علیشاه گشته و دست این فقیر سراسر قصور و تقصیر را گرفته و دل صافی بخشیده و اجازه هدایت و ارشاد و تلقین توبه و اذکار و اوراد از طریق ائمه اثنی عشر و مشایخ عظام یدأبید به این فقیر رسیده و متکفل خدمات فقراء الی الله گردانیده و باید در رساندن اسرار ائمه معصومین علیهم السلام به مستحقین کوشیده و راه وصول طالبین را نزدیک گردانم و اگر فقیر لایقی دیدم مأذون در هدایت نمایم. لذا در این موقع برادر مکرم جناب مستطاب آقا شیخ اسدالله گلپایگانی سلمه الله را که به زیور علم و عمل محلی و به احکام شریعت مطهره و طریقت مقدسه دانا و مدت‌ها به سیر و سلوک الی الله اشتغال داشته و مورد توجه و منظور نظر حضرت پیر بزرگوار قدس سرّه بوده، حسب اشاره غیبی مأذون و مجاز نمودم که هدایت جویندگان نماید و هر جا طالب صادقی بیابد تلقین ذکر و فکر و آداب طریق کند و تربیت راه یافتگان نماید و آنها را بر وفق شریعت حضرت سید المرسلین و طریقت سید الوصیین تربیت و به ادامه ذکر و فکر و محبت و سیر و سلوک سرگرم بدارد و در طریقت آن برادر را به لقب درویش ناصر علی ملقب و مفتخر ساختم امید که این خدمت مرجوعه را با ثبات قدم و عزم راسخ انجام و مایه قرب خود دانسته هدایت نفسی را از دنیا و مافیها برتر شمارد. البته برادران دینی هم صحبت و خدمت ایشان را مغتنم شمرده بهره مند باشند و ایشان در موقع اجتماع مشایخ مأذونین، سابقین در اجازه را بر خود مقدم دارند. و قدّه الله و ایای و تمام الاخوان للطاعة و انعم علیهم بلذات المحبة والسلام علی من اتبع الهدی و اجتنب الغی والردي. به تاریخ هفدهم ربیع الثانی هزار و سیصد و پنجاه و انا الاقل محمد حسن.

مهر مبارک حسن بن علی

اولین اجازه دستگیری برای آقای شیخ محمّد امام جمعه اصطهباناتی با لقب

"فیض علی" صادر شد که ذیلاً نقل می شود:

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم و هو الهادی و علیه توکلت و به نستعین
 الحمد لله الذی لم یخلقنا عبثاً و لم یترکنا سدی و لم یدعنا فی ضلالة و عمی اوضح لنا
 السبیل الهدی بارسال السفراء و الصلوة و السلام علی مظاهر اسمائه الحسنی و صفاته العلیا
 سیماً افضل انبیائه و اکمل سفرائه و اشرف بریتنه و آله و اصحابه مصابیح الدجی و اعلام
 الهدی؛ و بعد پوشیده نماند که گرفتاران وادی ضلالت و گم گشتگان تیه حیرت
 را عنایت ایزدی دستگیر و برای نجات از مهالک طریق هماره جبل من الله
 و جبل من الناس ممدود و در لباس بشریت آشکار و بعد از انقضاء دوره
 بشریت هریک، لاحق به موجب نص سابق که طریق تعیین خلیفه الهی
 است به وظایف هدایت قیام داشته، هدایت از آدم (ع) الی خاتم (ص)
 متصل و بعد از ختم زمان نبوت و رسالت در حضرت ختمی مرتبت (ص) که
 سید الكل فی الكل و محیط تمام بود در مرایی صافیة صاحبان ولایت مطلقه
 که ائمه اثنی عشرند متجلی و ظاهر و بعد از انقضاء دوره ظهور و زمان غیبت
 نیز باب توبه و تلقین مفتوح و سلسله اجازه و دستگیری و تلقین توبه و اذکار
 از ائمه اثنی عشر الی زماننا جاری، و در این جزو زمان این درویش بی نام و
 نشان محمّد حسن گنابادی صالح علیشاه بعد از والد جسمانی و روحانی و
 واسطه فیوضات معنوی مولانا الحاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی طاب ثراه در
 سلسله علیه عالیہ نعمة اللّهی سلطان علیشاهی بر منصب ارشاد متمکن و
 تکلیف دینی خود را در این می داند که حتی المقدور در هدایت طالبان و
 تربیت سالکان جدّ و جهدی نماید و اگر فقیری را مشاهده نماید که آثار
 کمال و تکمیل از او مشاهده شود مأمور به دعوت و مجاز گرداند. و در این
 اوان که برادر مکرم جناب مستطاب زین السالکین آقا شیخ محمّد امام جمعه
 اصطهباناتی سلمه الله و وفقه که به زیور صلاح آراسته و از رذایل پیراسته و
 مدّت ها در خدمت فقراء کوشیده و در صحبت شیخ اجل آقای صابر علی
 طاب ثراه بوده و مورد توجهات پیر بزرگوار و خود این ضعیف هستند، به
 منصب ارشاد مفتخر و سرافراز و مجاز در تلقین اذکار و اوراد قلبیه و لسانیه
 و سایر امور دینی نمودم. البته فقرایی که تجدید ننموده باشند بر دست

ایشان تجدید نمایند، و آنهایی که در طلب راهنمائی به ایشان و راهیابی بر دست ایشان را به حکم ید این فقیر و اتصال به فقیر شمارند و مراتب ایشان را منظور و صحبت ایشان را معتنم شمارند. امید صادق آن است که ایشان نیز در جمع آوری و خدمات فقراء حتی الوسع اهتمام و هماره به اشتغال عبادات و طاعات و اذکار آنها را گرم دارند، و در موقع اجتماع مشایخ مأذونین پیش قدم در اجازه را که مأذونین دوره مرحوم نورعلیشاه طاب ثراه اند علی ترتیب مراتبهم السابقه بر خود مقدم دارند و ملقب گردانیدم ایشان را به لقب فیض علی و از خداوند خواستارم که به ایشان و سایر اخوان توفیق طاعت و خدمت عنایت فرماید و بر عجز و انکسار و نیستی بیفزاید. والسلام علی من اتبع الهدی و اجتنب الغی والردي. و قد حرره به تاریخ بیستم شهر ذیقعده الحرام هزار و سیصد و سی و هفت و انا الاقل محمد حسن.

مهر مبارک حسن بن علی

آخرین اجازه صادره برای آقای حاج سید هبه الله جذبی "ثابت علی" بود که ذیلاً ذکر می شود:

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله محمد بن عبد الله (ص) و على اوصيائه الاثني عشر الهادين للبشر اولياء الله؛ و بعد این کمترین درویشان و خادم ایشان محمد حسن بیدختی صالح علیشاه که در این زمان پس از مرحوم مبرور والد حضرت نورعلیشاه ثانی قدس سره العالی در سلسله علیه علویه رضویه نعمه اللہیه بر مسند ارشاد متمکن و اجازه تعلیم و تلقین اوراد و اذکار یدآید و صدراً بصدر از حضرت رسالت (ص) و ائمه اثنی عشر (ع) به فقیر رسیده و حتی المقدور باید به مستحقین برسد بلکه هرکس را لایق به تبلیغ بدانم در امر هدایت معاضد گردانم و برادر مکرم آقای سید هبه الله جذبی اصفهانی که فقیری آراسته و از هواجس نفسانی پیراسته و مدت ها به صدق در فقر قدم

زده و خدمت نموده و دانا و بیناگشته و از بیستم محرم هزار و سیصد و هفتاد و شش از طرف فقیر مأذون در امامت جماعت فقرا بوده مأذون نمودم که طالب صادقی که بیابند دستگیری و تلقین ذکر و فکر و تعلیم اذکار و اوراد لسانی و جنانی برحسب استعداد و لیاقت نمایند به موجب دستور شفاهی. امیدوارم این خدمت را عبادت و تربیت خود بدانند و در تربیت سالکان و هدایت طالبان بکوشند و لیالی جمعه و دوشنبه اجتماع و به ذکر و فکر مشغول باشند و بر جمع ظاهر و باطن و شریعت و طریقت امر نمایند، و در موقع اجتماع مشایخ پیش قدمان در اجازه را بر خود مقدم دارند و ایشان را در طریقت به لقب ثابت علی ملقب نمودم و امیدوارم مؤید باشند و رضای حق را وجه خود داشته باشند.

فقراء وجود ایشان را مغتنم شمارند و استفاده نمایند. والسلام علی من اتبع الهدی؛ تحریراً به تاریخ عرفة هزار و سیصد و هشتاد و سه قمری هجری دوم اردیبهشت هزار و سیصد و چهل و سه شمسی. و انا الاقل محمد حسن.

مهر مبارک حسن بن علی

نخستین فرمانی که برای فرزندشان جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده ارواحنا له الفداء مرقوم شده، اجازه اقامه نماز جماعت است و پس از چندی اجازه دستگیری و تلقین ذکر و فکر به طالبین داده شده و اجازه دیگر هم فرمان خلافت است که به ترتیب ازین قرار است:

اجازة اقامه جماعت

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة والسلام على حبيبه محمد بن عبدالله وآله آل الله

و بعد برادران طریق دانسته باشند که از این تاریخ فرزند مکرم میرزا

سلطان حسین تابنده سلمه الله در امامت جماعت فقراء و تعليم اوراد و اذکار لسانی به طالبان راه از طرف فقير مجاز است اخوان در نماز اقتدا نمایند بجا است و طالبان تعليم گیرند روا است. والسلام علی من اتبع الهدی؛ حرّره فی ۱۵ شعبان ۱۳۶۹.

محل امضاء و مهر مبارک

اجازة دستگیری

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله والصلوة والسلام على عبده ورسوله والهادي الى سبيله محمد بن عبدالله و على اوصيائه و خلفائه خلفاء الله. و بعد پوشيده نمايد که از سپاسگزاری نعمت ايمان و ولايت انفاق و تحديت نعمت هدايت است لذا به شکرانه اين موهبت در اين تاريخ که فرزند ارجمند ميرزا سلطان حسين تابنده سلمه الله و حفظه عازم سفر حج بيت الله الحرام و زيارت قبور ائمه انام عليهم السلام است و مدتی است در راه سلوک الی الله به امر فقير قدم زده و در خدمت کوشيده و مورد رضایت فقير گرديده او را مأذون نمودم که چنانچه طالب صادقی بيابد و دسترس به مشايخ مأذونين نباشد دستور اذکار و اوراد لسانیه بدهد و در صورت ازدیاد شوق طلب تلقين ذکر خفی و فکر نماید و اگر از فقراء سابق تجديد عهد نموده باشند بر دست او تجديد نمایند و در حکم دست فقير دانند و در ساير امور طريقت اقتداء به او را در حکم اقتدا به فقير شمارند و در طريقت او را ملقب به رضاعلی نمودم. اميد دارم در بندگی و اخلاص بکوشد و از حق تعالی ازدیاد شوق و توفيق بخواهد و در گفتار و کردار رضاء حق را منظور دارد و البته فقراء اين خدمت را منظور بدانند و طالبان رجوع نمایند. حرّره فی يازدهم شهر ذی قعدة الحرام هزار و سيصد و شصت و نه هجری قمری و انا الاقل محمد حسن بيچاره بيدختی مفتخر به لقب صالح عليشاه.

مهر مبارک

فرمان خلافت

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم و هو الموفق والمعین

بر ضمایر راهروان راه هدی پوشیده نخواهد بود که لطف الهی در هر زمان شامل حال بندگان بوده و حجت بر خلق تمام و راه بندگی و وصول مفتوح فرموده و برای هدایت و شفاعت انبیاء و اولیاء را که دل صافی داشته وسیله نجات و هادی و شفیع قرار داده مأمور دعوت نموده. و چون بدن جسمانی در معرض فناء است برای عدم انقطاع رشته یدآبید و صدراً بصدر هر سابق به لاحق سپرده و از آدم تا خاتم(ص) و از خاتم در اوصیاء او جاری بوده است و در زمان غیبت امام علیه السلام نیز مجازین روایت و درایت در امور شریعت و طریقت به هدایت خلق مشغول بوده و در این زمان که رشته فقر در سلسله علیه علویه رضویه نعمة اللهیه به این فقیر محمد حسن صالح علیشاه غفره الله منتهی گردیده به اطلاع عموم برادران طریق و جویندگان راه تحقیق می‌رسانم که دانسته باشند که امر ارشاد و هدایت عباد پس از فقیر و اگذار است به فرزند مکرم و نور چشم محترم قره عین الفقراء و زین العرفاء حاج سلطان حسین تابنده رضا علیشاه ائده الله و پس از رسیدن اجل موعود مشایخ تجدید عهد نموده اطاعت نمایند، عموم فقراء تجدید و پیروی کنند طالبان راه مراجعه به او نمایند و رد و قبول او را رد و قبول فقیر شمارند به تاریخ ذق ۱۳۷۹.

محل امضاء و مهر مبارک اقل محمد حسن

از وصایا و فرامین به همین چند تا اکتفا می‌شود و از خداوند مهربان شادی روح مقدس ایشان را خواستار و امیدواریم بتوانیم رضایت ایشان را جلب کنیم.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

کتابخانه
مجلس

رضای بر او روانه هر دو سینه کوبید بود که لطف الهی در این امر
و حکمت و صلح تمام راه وصول منقوع فرموده و در این حدیث و نفعت انبیاء و اولیاء

که در این صفت داشته و سبب کثرت و کمال و نفع فرار داده ما مورد عوت فرموده

و چون در حقیقت در معرفت با او را عدم لفظ احیاء شده بر ابید و صدقه الصدق
بر سبب ظاهر سبیده و از این نام قائم و از قائم در احیاء او صادر بر بصیرت
و در زمان غیبت امام علیه السلام نیز مجازین و ایت و درایت در امور سر لغت

در طاعت هدایت صلح منقول بجهت و در این زمان که در شش فقره در سلسله فلسفه

سوره الفاتحه فقره حسن صاحب حسنیاه عفرانه فخر گردیده اطلاع عموم مردم

طریق و حقیقت آن که بختی می رسم که دسته باشد که امر را داد و هدایت

بسیار فقیر و کدورت بفرزند محرم و نور چشم محرم قره عین العقره درین

صاحب سلطانیت بنده صاحب شایسته و بسیار زین امر معجزه

که در همه منصف طاعت به عموم فقرا تجدید می پرور کنند طایمان

۱۳۷۹

و نمایند و در و قبول و در و قبول بفرستارند و در

و اما الآله

شرح حال

نوشته آقای حاج علی محمد سلطانیپور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَبِهِ أَسْتَعِينُ وَمِنْهُ لَتُوفَّقَ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى إِنْسَانٍ الْعَيْنِ وَعَيْنِ الْإِنْسَانِ، سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مُبَشِّرِ الْمُطِيعِينَ بِالرَّحْمَةِ وَالْعُفْرَانَ وَمُنْذِرِ الْعَاصِينَ بِالْعَذَابِ وَالتَّيْرَانَ وَعَلَى خُلَفَائِهِ الْأَئِمَّةِ الْإِثْنَيْ عَشَرَ الَّذِينَ هُمْ حُجَجُ الرَّحْمَانِ عَلَى الْإِنْسِ وَالْجَانِ وَلَا سِوَا عَلَى وَصِيَّهِ وَخَلِيفَتِهِ بِإِفْضَالِ، عَلَى الْمُرْتَضَى عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ الْمَلَكُ الْمَتَّانِ.

و بعد، از اینکه توفیق داشتم شرحی درباره جریان زندگی آن حضرت بنویسم، خرسندم. به دلیل انتساب خانوادگی نزدیک به آن حضرت و اینکه در طول زندگی خود غالباً در خدمتشان بودم و می توانم گفت که ۶۰ سال از ۸۲ سال عمر فعلی خود را تحت تربیت آن بزرگوار بوده ام، لذا وظیفه خود دانستم که نوشتن این قسمت از یادنامه را تقبل کنم و توفیق این امر را از خداوند متعال خواستار و روح پرفتوح آن شادروان را به کمک می طلبم.

نام آن بزرگوار از طرف جدّ امجدش، مرحوم حاج ملا سلطان محمد سلطان علی شاه اعلی الله مقامه، "محمد حسن" انتخاب گردید و پس از آن که اخذ شناسنامه الزامی شد، به نام خانوادگی "بیچاره بیدختی" شناسنامه صادر گردید.

ایشان فرزند مرحوم حاج ملا علی نورعلیشاه ثانی ابن مرحوم حاج ملا سلطان محمد سلطانعلیشاه طاب ثراهما ابن مرحوم ملا حیدر محمد بن ملا سلطان محمد ابن ملا دوست محمد ابن ملا نورمحمد ابن حاج محمد ابن حاج قاسمعلی شورابی گنابادی قدس الله اسرارهم می باشند.

طایفه بیچاره

وجه تسمیه نام فامیل آن جناب به "بیچاره" این است که این کلمه از زبان گهربار مولانا و مقتدانا حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء نسبت به دو نفر از بزرگان این طایفه شرف صدور یافته و موجب افتخار تمام فامیل است.

در این باب مرحوم حاج ملا علی نورعلیشاه در کتاب رجوم الشیاطین که در حالات پدر خود جناب حاج ملا سلطان محمد سلطانعلیشاه نوشته اند، این طور ذکر می کنند که این طایفه به قبیله خُزاعه می رسند و در زمان ولایت عهدی حضرت رضا(ع) سه نفر از این طایفه موسوم به امیرمحمد و امیراحمد و پسرعموی خود امیر سلطانتقلی که همه از اولاد امیرسلیمان خُزاعی بودند، دست توسل به دامان آن حضرت زده و آن حضرت امیرمحمد و امیراحمد را خطاب به "بیچاره" فرموده و این اسم پس از آن حضرت نیز افتخاراً باقی ماند!

۱. به نقل از کتاب مستطاب نابغة علم و عرفان، تألیف جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده رضاعلیشاه، چاپ دوم، ص ۹. در همین کتاب درباره امیرسلیمان خُزاعی و معاف بودن این طایفه از پرداخت مالیات، مؤلف محترم می افزایند: امیرسلیمان خُزاعی، از طایفه خُزاعه است که پس از شهادت حضرت سیدالشهداء(ع) با طایفه بنی اسد برای دفن شهداء در کربلا حاضر شده و حضرت علی بن الحسین فرموده بود: روزگاری خواهد رسید که از مردم، چوپان بگی و سایر عوارض مطالبه کنند، لهذا اولاد امیرسلیمان و طایفه او را با طایفه بنی اسد از چوپان بگی و سایر عوارض معاف کردیم. در زمان حضرت رضا نیز چنانکه ذکر شد این طایفه از پرداخت عوارض معاف بودند. در زمان صفویه هم طبق امر و فرمان حضرت سجاد و حضرت رضا(ع)، فرمانی مبنی بر معاف بودن این طایفه از دادن مالیات و عوارض صادر شد و بعداً نیز از طرف شاه سلیمان ثانی فرمانی مجدد صادر شد که اکنون اصل آن موجود و نزد جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده رضاعلیشاه، مضبوط می باشد (همان، صص ۹ و ۱۰).

و چون این طایفه در بسیاری از ولایات ایران و عربستان هستند ولی قسمت عمده در خراسان خصوصاً در نیشابور و قاین و بیرجند و گناباد می‌باشند، لذا مضاف‌الیه "بیدختی" نیز اضافه گردید تا محل زادگاه ایشان، یعنی بیدخت گناباد، نیز مشخص گردد!

تولد و ایام کودکی

تولد جناب صالح‌علیشاه قریب به ظهر روز شنبه هشتم ذی‌الحجه سال یک هزار و سیصد و هشت هجری قمری مطابق بیست و چهارم تیرماه یک هزار و دو بیست و هفتاد شمسی (پانزده ژوئیه یک هزار و هشتصد و نود و یک میلادی) از صبیّه مرحوم حاج ملا صالح عالم جلیل‌القدر و امام جماعت مسجد جامع

۱. بیدخت یکی از قراء گناباد و فعلاً مرکز بخش گناباد می‌باشد. در وجه تسمیه گناباد اختلاف زیاد است. بعضی آن را "گون‌آباد" دانند که "گون" به لفظ ترکی به معنی خورشید است و "جُنابَد" (به ضمّ جیم و فتح نون و باء) معرب آن است و بعضی هم "جُنابَد" (به ضمّ جیم و کسر باء) خوانند که معرب گوناباد است (ریحانة‌الادب، ج ۱، ص ۴۳۰).

گناباد (به ضمّ گاف) شامل بخش‌هایی است به نام جویمند و بَجستان و بیدخت و براکوه که آن هم دو بخش است: بخش کاخک و زبید. گناباد بر سر راه مشهد به بیرجند به زاهدان و پاکستان و زابل و افغانستان است و از طرفی راه مشهد به فردوس و طیس و یزد و کرمان هم از گناباد عبور می‌کند. به طوری که در کتاب تاریخ و جغرافیای گناباد (تألیف جناب آقای حاج سلطان‌حسین تابنده، ص ۱۷) درباره پیدایش گناباد و قدمت آن مذکور است، از قرائن و امارات معلوم می‌شود که احداث قنوت و پیدایش عمارات آن خیلی قدیمی است که بر اثر نام‌های آن و آثار باستانی آنجا معلوم می‌شود که قبل از اسلام وجود داشته است، مثلاً قلعه فرود، قلعه دختر، قبر پیران و یسه، قلعه پشن که این نام‌ها و محل‌های آن الآن در گناباد مشهور و موجود است.

هوای گناباد سالم و خشک و اهالی آن به زراعت اشتغال دارند و بر اثر کمی آب و واقع شدن در حاشیه کویر، اراضی آن چندان قابل زراعت نیست ولی بر اثر رنج و زحمت زیاد زارعین، زراعات و درآمد محصول نسبتاً خوبی دارد. زراعت آن غله و پنبه و چغندر و غیره می‌باشد. یکی از دهات نسبتاً آباد آن بیدخت است که محل سکونت مرحوم جناب ملا سلطان‌محمد سلطان‌علیشاه بود و آرامگاهش نیز در همانجا است و مطاف مؤمنین و گرویدگان دل‌آگاهش می‌باشد. گناباد در طول تاریخ علماء و فضلا و شعرا داشته که تفصیل و شرح آن در کتاب مستطاب نایغه علم و عرفان مذکور است و از آن جمله است: ملا مظفر گنابادی از متجمین معروف، انسی شاعر معروف که از فرزندان شاه نعمه‌الله ولی است، همچنین قاسمی گنابادی شاعر معروف در عصر شاه طهماسب صفوی (نقل به اختصار از کتاب نایغه علم و عرفان، صص ۷ و ۸).

بیدخت، مسماء به فاطمه، در بیدخت که محل سکونت دائمی آباء و اجدادش بود، واقع گردید.

آن جناب از بدو تولد تحت نظر مستقیم و تربیت صوری و معنوی جدّ بزرگوار خویش مرحوم حاج ملاسلطان محمد سلطان علیشاه و سپس پدر عالی مقدارش مرحوم نورعلیشاه قرار گرفت و این حضانت و توجهات تا زمان شهادت جناب سلطانعلیشاه رضوان الله علیه در سن نوزده سالگی ایشان، برقرار بود. چنانکه از جمله وصایای شفاهی جناب نورعلیشاه به ایشان آن بود که رویه خود را مانند رویه جدّ خویش قرار دهند و الحقّ که حیات ایشان تجسمی بود از تعلیمات عالیّه جدّ بزرگوار که اینک مناسب آید ذکر مختصری از شرح حالات جدّ و پدر بزرگوارشان شود.

جناب سلطانعلیشاه^۱

عالم ربّانی و حکیم صمدانی حاج ملا سلطان محمد بن حیدر محمد گنابادی (سلطانعلیشاه) در شب سه شنبه ۲۸ جمادی الاولی ۱۲۵۱ هجری قمری (۱۸۳۵ میلادی) در بیدخت گناباد به عرصه وجود قدم گذاشت. تا سن سه سالگی در حجر تربیت پدر بود و پس از فقدان پدر در تحت سرپرستی برادر بزرگتر و دامن محبت مادر به سر برد و از سن شش سالگی به تحصیل پرداخت و تا سن هفده سالگی در محل خود فارسی و عربیت را از قبیل نحو و صرف و معانی و بیان و منطق به حدّ کمال رسانید و استعداد عجیبی به خرج داد^۲. پس از آن برای تحصیل علوم عالیّه به مشهد مقدس و عتبات عالیات مسافرت نمود و از محضر مدرّسین

۱. شرح حال جناب ایشان در اغلب کتب تاریخ معاصر مذکور است و از همه مهمتر و جامع تر در کتاب نایغه علم و عرفان تألیف جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده است که به تمام و کمال است. آنچه که در اینجا آورده می شود شرح حالی است که در ابتدای کتاب توضیح، تألیف جناب سلطانعلیشاه، به قلم مرحوم حاج سید هبه الله جذبی درج شده که به دلیل اختصار و جامعیتش با کمی تلخیص ذکر می شود.

۲. ایشان کتاب مفصل مغنی را در ظرف چهل روز بدون استاد مطالعه و تمام مطالب آن را فرا گرفت.



حضرت آقای سلطان علیشاه و در سمت راست ایشان حضرت آقای نورعلیشاه



حضرت آقای حاج ملا علی نورعلیشاه گنابادی

بزرگ استفاده کامل کرد و مجتهد مسلم گردید. سپس به ایران مراجعت نمود و برای تکمیل فلسفه و حکمت به سبزوار رفت و از محضر حکیم الهی مرحوم حاج ملاهادی سبزواری بهره کافی گرفت و براسفار حواشی معتبری نوشت ضمناً علوم مختلفه حکمت الهی و طبیعی و علم اخلاق و علم قیاس و هندسه و هیأت و نجوم و طب و تاریخ و عروض و ضبط اشعار عربی و فارسی و حتی علوم غریبه و اسطرلاب را به حد کمال رسانید ولی بالاخره پس از آنکه در تمام علوم غواصی نمود و از معرفت حقیقی چیزی به دست نیاورد، در پی پژوهش کمال حقیقی برآمد و به تضرع و زاری به درگاه حضرت باری مشغول شد تا آنکه به زیارت قطب سلسله علیه نعمه اللهیه حضرت حاج آقا محمد کاظم سعادت علیشاه قدس سره نایل شد و از وطن مألوف به اصفهان مسقط الرأس ایشان مسافرت کرد و حلقه ارادت حضرت سعادت علیشاه را به گوش نمود و به امر ایشان به ریاضت و عبادت پرداخت و در مدت اندکی تمام مراتب سیر و سلوک را پیمود و از طرف آن حضرت به خلعت ارشاد مخّلع و پس از رحلت مرحوم سعادت علیشاه در سال ۱۲۹۳ هجری قمری به نص صریح آن بزرگوار جانشین آن حضرت گردید و مدت سی و چهار سال مسند خلافت به وجود مقدّسش مزین بود و عرفای نامی تربیت نمود تا اینکه در شب ۲۶ ربیع الاول سال ۱۳۲۷ هجری قمری در سن هفتاد و شش سالگی در موقع سحر هنگامی که مشغول گرفتن وضو بود، به دست معاندین حضرتش که او را مانع مقاصد دنیوی خود می دانستند مخنوق و شهید گردید و در تپه مجاور بیدخت مدفون شد و اکنون مزارش زیارتگاه عموم و مطاف اهل دل می باشد. زندگانی آن حضرت خیلی ساده و تقریباً به طور دهاتی بود و معیشتش از راه زراعت می گذشت و لباس ساده در بر می نمود و برای پیروان خود کسوت مخصوصی تعیین فرموده و همیشه پیروان را به مراقبت کامل احکام شریعت مطهره و در زندگانی به قناعت توصیه می فرمود. و در عین حال که امور ظاهریه و باطنیه را اداره می نمود به تألیف کتب مفیده هم اشتغال داشت و در تألیفات خود

حقایق عرفانی و مراتب سلوک را به طور واضح و ساده بیان فرموده که می توان گفت کمتر کسی از سابقین توانسته است آن حقایق را به این وضوح بیان نماید^۱. جناب سلطانعلیشاه دو زوجه داشتند که پس از فوت زوجه اولیه، زوجه دومی را نکاح فرمودند و از هر یک فرزندان داشتند. از زوجه اولیه دو فرزند به دنیا آمد که اولی دختر و دومی جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی جانشین ایشان است که اینک به شرح مختصر احوال ایشان می پردازیم.

جناب نورعلیشاه ثانی

جنابش در هفدهم ربیع الثانی سال ۱۲۸۴ قمری مطابق ۲۷ مرداد ۱۲۴۶ شمسی

۱. چنانکه گفته شد آن جناب در اوقات تحصیل حاشیه‌هایی بر کتاب‌های مختلف در تمام علوم که تحصیل می نمود، نوشت و کتاب‌های متعدد نیز در علوم مختلفه تألیف نمود که از آن جمله است تذهیب التهذیب که حواشی بر کتاب تهذیب المنطق ملاسعد تفتازانی است یا حاشیه بر اسفار که ذکر آن گذشت. اما پس از ورود در سلسله فقر تا زمان حیات پیر بزرگوار هیچ تألیفی نفرمود. پس از رحلت جناب سعادتعلیشاه اولین کتابی که تألیف نمود، کتاب سعادت‌نامه است که به فارسی است در موضوع علم و شرافت آن و تا کنون سه بار چاپ شده است. دومین کتابی که آن جناب مرقوم داشته و مهم‌ترین تألیفاتش می باشد، تفسیر قرآن است به نام بیان السعاده. این تفسیر دارای نکات عرفانی و علمی است و مشتمل بر تمام قرآن و به زبان عربی است و دو بار چاپ شده و چاپ اخیر آن (چاپ دوم) در ۴ جلد است. درباره آن یکی از علمای معروف معاصرشان، حاج آقا محسن عراقی، گفته‌اند: "تفسیرالسلطان، سلطان التفاسیر". سومین کتاب، مجمع السعادات است که به فارسی نوشته شده و شرح عرفانی بعضی از ابواب کتاب اصول کافی و در بیان اخبار قالبی و شریعت است و تا کنون دوبار چاپ شده است. این سه کتاب را آن حضرت مولوی واربه‌نام مرشد خویش جناب حاج محمد کاظم اصفهانی، سعادتعلیشاه نام‌گذاری کرده است. چهارم، کتاب ولایت‌نامه است در بیان احکام قلبی و امور مربوط به ولایت به زبان فارسی که تا کنون سه بار به طبع رسیده است. پنجم، کتاب بشارة المؤمنین است که در بیان معنی مؤمن و چیزهایی است که برای بشارت مؤمن از بزرگان دین رسیده و به زبان فارسی است و تا کنون سه بار به طبع رسیده است. ششم، کتاب تنبیه النائمین است به فارسی در تحلیل عرفانی خواب طبیعی در اثبات تجرد و بقای روح. در چاپ دوم آن رساله‌ای به نام خواب مصنوعی (خواب مغناطیسی) تألیف جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده ضمیمه شده و تا کنون سه بار چاپ شده است. هفتم، کتاب توضیح؛ شرح فارسی بر کلمات قصار باباطاهر عریان، که دو بار چاپ شده است. هشتم، کتاب ایضاح است که شرح عربی بر کلمات قصار باباطاهر عریان است، البته مطالب آن با کتاب توضیح در هر جا یکی نیست و تنوع دارد. این کتاب آخرین یادگاری است که از ایشان باقی مانده است و یک‌بار به طبع رسیده است.

در بیدخت متولد گردید. در کوچکی، مادرش به مرض وبا درگذشت (سال ۱۲۸۶ قمری). ایشان از اوایل مراهمت مشغول خواندن و نوشتن شد و چون دارای هوش سرشاری بود در دروس خود از هم‌درسان سبقت می‌گرفت و به‌زودی به ترقیات شایانی نایل آمد و در فنون ادبی و منطق متبحر شده و علوم اصول و فقه و کلام و حکمت و طب را نیز نزد پدر آموخت و در سایر علوم نیز از قبیل هیئت و نجوم و حساب و هندسه و غیر آنها تلمذ نموده و بر همه آنها در اندک مدتی آگاه گردید به‌طوری‌که در هفده و هیجده سالگی در بیشتر این علوم ماهر بود و با آن‌که در اوایل بلوغ خدمت پدر به فقر مشرف شد، مع‌ذلک اطمینان قلبی و آرامش روحی نداشت و بالاخره به نام تکمیل تحصیل با اجازه پدر عازم مشهد شد و در آنجا مدتی به ادامه تحصیل مشغول شد ولی هیجان شوق و طلب راه حق محرک وی شد که بدون اطلاع و اجازه پدر در حدود سال ۱۳۰۰ قمری به‌طرف ترکستان و افغانستان و هندوستان و کشمیر و حجاز و عراق و یمن و ممالک عثمانی مسافرت نمود و در همه جا با بزرگان و علماء و آنهایی که ادعایی داشتند ملاقات و تحقیقات کرد. در تمام مدت مسافرت فقط دو نامه به پدر نوشت و قطع رابطه نموده بود.^۱

خلاصه پس از گذشت هفت سال سیر آفاق و انفس که علاوه بر تحقیقات مذهبی در تمام علوم متداوله زمان مهارت یافت در سال ۱۳۰۷ قمری به گناباد بازگشته و به خدمت پدر مشرف شد و نتیجه تحقیقاتش این می‌شود که سر تسلیم تعظیم به آستان پدر بزرگوارش فرود آورد.

جنابش پس از مراجعت از سفر، مدتی برحسب امر پدر به ریاضت مشغول و چندین اربعین را سپری می‌کند و پس از چندی در تاریخ ۱۴ رمضان سال ۱۳۱۵

۱. در سال ۱۳۰۵ قمری که پدر بزرگوارشان به مکه مشرف شده بودند، جنابش نیز به‌طور تصادف مشرف بود و پدر را از دور دیده و شناخته بود ولی آشنایی نداده، کناره‌گیری می‌کنند. چون تحقیقاتش کامل نشده، احساسات و عواطف دینی بر احساسات صوری و قرابتی غلبه کرده بود.

قمری از طرف پدر بزرگوار، مجاز در دستگیری و ارشاد شده و به جانشینی پدر تعیین می‌گردد. و پس از شهادت جناب سلطان‌علیشاه به جای پدر عهده‌دار تربیت فقرا و هدایت طالبین می‌شوند. ولی مدّت ارشاد ایشان از ده سال تجاوز نکرد و همه این مدّت گرفتار ناراحتی‌ها و صدمات و اذیت‌های دشمنان بوده، هیچ‌گاه آسایش نداشتند و چندین مرتبه در صدد اذیت و آزار بلکه قتل آن جناب برآمدند تا اینکه در کاشان ایشان را مسموم کرده، در سحر پانزدهم ربیع‌الاول سال ۱۳۳۷ هجری قمری رحلت فرمودند.

آن جناب در علوم متداوله زمان خود متبحر بود و آثار علمی زیادی از ایشان به یادگار مانده که بعضی هم استنساخ نشده یا مفقود گردیده و یا آن‌که بعداً از آن صرف نظر نموده‌اند. فهرستی از اکثر کتب ایشان را جناب صالح‌علیشاه در تقریظ خود بر کتاب صالحیه مهم‌ترین کتاب پدر بزرگوار خویش ذکر کرده‌اند.^۱

۱. قسمتی از تقریظ جناب ایشان به شرح ذیل است:

”و بعد چنین می‌گوید که این عبد عاصی خاطی محمد حسن الجنابذی که بر طالبین طریق هدایت و اصحاب تحقیق و ذکاوت و علماء اعلام و عرفا ذوی المقام پوشیده و مخفی نماناد که حضرت عالم ربّانی و عارف صمدانی الجامع بین المعقول والمنقول... مولانا الحاج ملاعلی الجنابذی را کتب و افاضات بسیار است که هر یک مبین و مهمن فنّ خود است مثل کتاب رافع الاحراض در علم نحو و صرف و تصریف و اشتقاق به طرزى مخصوص که مرغوب اهل فضل و آسان و سهل نماید و معین ادراک مختصر نحو فارسی و کتب سهل و آسان در نحو و صرف فارسی برای مبتدئین نوشته شده به طوری که محتاج به معلّم نیست و هیچ مسئله سابق موقوف بر لاحق نیست و کتاب نظیم که الفیه است به بحر رجز عربی در علم معانی و بیان و بدیع هزار بیت کامل است و کتاب تذهیب التهذیب شرح مزجی بر تهذیب المنطق و کتاب کامل در مطالب منطقیّه تصنیف است و کتاب مناهج الوصول إلى معالم الأصول فی شرح معالم الأصول فی علم الأصول و کتاب حکوما در علوم غریبه و کتاب سلطان در الهی اخصّ مشتمل بر کلام و حکمت و عرفان و کتاب سلطنته الحسین در مراثی و کتاب قلزم در اخبار و تواریخ مشتمل بر هفت جلد کبیر و کتاب نجدالهدایة در اختلاف مذاهب و ملل و در عقاید و اعمال و اقوال مشتمل بر مهمّات تواریخ و بعضی عجایب عالم و در ضمن آن علوم رسمیه و غریبه مندرج شده در دوازده جلد و رجوم الشیاطین تقریظ بر تفسیر بیان السّاعده حضرت والد شهید ایشان و جدّ راقم حروف و در ضمن اجمال حالات ایشان درج شده و کتاب ذوالفقار در حرمت کشیدن تریاک به ادّله اربعه مشتمل بر صد و ده مسئله فقهیه از مقوله کشیدن تریاک. و این قدری که ذکر شد غیر از کتبی که استنساخ نشده و نسخه آن مفقود گردیده یا صرف نظر از آن فرموده مثل: نخبه و زادالحجاج افغان و دم آدم و حسابان حساب و رساله اسطرلاب و علویه کلام و نسخه در رمل و نسخه رمزی در صنعت و اوراق و نقشه سیاحت و صحیفه مکاشفات. و اگرچه ناظر در هر یک از آنها به دیده انصاف نظر کند، جمیع

از آن جناب پس از رحلتش چهار پسر و یک دختر به یادگار ماند که بزرگترین ایشان جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالح‌علیشاه است که به ادامه شرح احوال ایشان می‌پردازیم.

ایام تحصیل جناب صالح‌علیشاه

چنانکه مذکور شد جناب صالح‌علیشاه تا قبل از شهادت جدّ بزرگوار خویش تحت توجهات خاصّه ایشان بود. در این مدّت خدمت جدّ امجد و سایر اساتید، ادبیات فارسی و عربی و فقه و اصول و حکمت را تا اندازه‌ای آموخت و پس از شهادت جدّ بزرگوارش توسط پدر بزرگوار به فقر مشرف گردید و هنوز چند ماه از واقعه مزبور شهادت نگذشته بود که بر اثر اغوا و تحریک مخالفین داخلی و خارجی، سالارخان بلوچ که از یاغیان و هرج و مرج طلبان خراسان ساکن اطراف تربت حیدریه بود به گناباد آمد و پدر بزرگوار ایشان را توقیف کرد و جمعی دیگر از آقایان فقرا را هم جلب نمود و در همان موقع دستور داد که منزل ایشان و اقوام ایشان را غارت کردند و جناب نورعلیشاه را مدّتی در جویمند که مرکز حکومتی

آن‌ها را به طرز خوب و احسن اسلوب یابد و از منافیات

←

→

فصاحت و بلاغت خالی و از ایجاز مخلّ و اطناب مملّ عریّ بیند لکن این رساله موسوم به صالحیه که به اسم این خاکر و به آستان درویشان مرقوم گردیده از جهاتی احسن تمام صحائف و اشرف جمیع طرائف است که مشتمل بر معرفت‌الله و مظاهر آگاه که اشرف موضوع و غایت است و دارای جمیع مطالب حکمیّه و کلامیه و مشتمل بر جمیع علوم رسمیّه و اشارت علوم غیررسمیّه به طوری که برنده به مقصد و معین به مطلب است؛ دقایق تمام علوم را داراست، مشتمل بر هزار کلمه معرفت که از هر یک هزار در گشوده می‌شود و محتوی آداب شریعت و وظایف طریقت و دقایق کلمات حقیقت منطوی بر مبدء و معاد دارای عبارات و اشارات و لطایف، پس ترجمه قرآن و اخبار است:

صالحیه شد چو قرآن مدل هادی آن کس که دارد ذوق دل

والحقّ تا به حال چنین رساله‌ای در عرفان نوشته نشده و نکات شریعت و طریقت و حقیقت به این طور مکشوف نگردید، ظاهر و باطن در او مندرج و مراتب و مقامات در او مندمج است. (صالحیه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۶، صفحات کالی کج).

بود، حبس کردند و در صدد برآمدند جناب صالح‌علیشاه را نیز گرفته و حبس کنند. اما ایشان برحسب امر پدر مخفی شده و بعداً شبانه خائفاً یترقب به همراهی مرحوم حاج ملامحمد نوری دلونگی پیشنماز مسجد جامع دلویی از راه سعدالدین کاشمر و بیابان به سبزوار رفت و از آنجا به تهران حرکت نمود و در تهران بر اثر اقدامات ایشان و پشت کار و جدیت اخوان تهران، حکم استخلاص مرحوم نورعلیشاه صادر شده و در تربت که سالارخان ایشان را حبس داشت، به سالارخان ابلاغ شد و آقای نورعلیشاه از تربت به گناباد مراجعت فرمود ولی اشیاء و اموال و اجناسی را که بلوچ‌های مأمورین سالارخان به غارت و یغما برده بودند، برگشت ندادند. بعد سالارخان را به تهران بردند و صدمه‌ها دید و حضرت آقای نورعلیشاه وساطت فرمودند تا خلاصی یافت.

جناب نورعلیشاه پس از چندی توقف در بیدخت و مرتب کردن کارهای ایشان به تهران حرکت فرمود و جنابش در تهران به دیدار پدر بزرگوارش نائل گردید که مایه کمال مسرت و خوشحالی برای همهٔ اخوان بود. مرحوم حاج میرزا محمد باقر سلطانی کوچکترین فرزند مرحوم آقای سلطان‌علیشاه نیز که هنگام آمدن سالارخان به بیدخت از طرف او مورد تعقیب بود و به امید اینکه اگر دستگیر شود والده‌شان پول زیادی برای استخلاصش خواهد داد، پنهان شده و در سبزوار به مرحوم آقای نورعلیشاه ملحق شده بودند و همراه ایشان به تهران آمدند. از تهران نیز در خدمت مرحومان نورعلیشاه و صالح‌علیشاه به اصفهان عزیمت کرد.

ادامه تحصیلات در اصفهان

جنابش در اصفهان برای تکمیل تحصیلات به دستور پدر با عمّ محترم خود آقای حاج میرزا محمدباقر سلطانی که از ایشان از حیث سن کوچکتر بود، در مدرسه صدر منزل نمود. و ایشان را به آقا شیخ محمد بیلندی که از حکماء و مدرّسین مشهور اصفهان بود و تا آخر عمر ازدواج نکرده و در همان مدرسه صدر

اتاقی داشت، سپرد و خود جناب نورعلیشاه به تهران مراجعت نمود. حضرتش در اصفهان با استعداد و هوش سرشاری که داشت چندی نزد اساتید فن مرحوم آخوند ملامحمد کاشانی و جهانگیرخان قشقایی که هر دو در زهد و تقوی و فضل و کمال و علوم معقول و منقول متبحر و شهرت کامل داشتند و سایر اساتید آن زمان در آنجا به تحصیل اشتغال داشت و در ضمن طبق دستورات پدر به ریاضت و تزکیه و تصفیه نفس و تحلیه و تجلیه قلب اشتغال داشته و از لوازم آنها حتی اتیان به مستحبات فروگذار نداشت، که نام نیک و حسن سیرت جنابش نزد همه مدرسین و طلاب و دیگران مشهور گردید و حتی کسانی که با فقر و تصوف مخالفت نموده و عداوت داشتند، نسبت به رفتار ایشان تمجید می نمودند و مرحومین آخوند کاشانی و جهانگیرخان و مرحوم حاج شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی کمال محبت و علاقه نسبت به ایشان ابراز می نمودند. مرحوم آقا شیخ محمد بیلندی گنابادی نیز به دستور جناب نورعلیشاه مراقبت و رسیدگی کامل در امور تحصیلی آن حضرت می کرد.

اجازه یافتن

پس از توقف مدت بیش از یکسال در اصفهان به دستور پدر همراه با حاج آقای سلطانی به تهران آمده و با ایشان در اواخر سال ۱۳۲۸ به گناباد مراجعت کرد. استعداد و لیاقت معنوی آن حضرت چنان بود که در بیست سالگی در ۲۰ شعبان ۱۳۲۸ از طرف پدر بزرگوار در اقامه نماز جماعت و تلقین اذکار لسانی مأذون گردید. عین فرمان به شرح ذیل است:

بسم الله الرحمن الرحيم

بر فقرا و طالبین راه هدایت پوشیده نماند که از این تاریخ که بیستم شعبان سنه هزار و سیصد و بیست و هشت است، فرزند مکرم جناب

مستطاب حجی شیخ محمد حسن جَعَلَهُ اللهُ مِنَ الصَّالِحِينَ که به کمالات صوری آراسته و به حلیه ورع و تقوی پیراسته است مأذونست از جانب این فقیر الی الله علی ملقب به نورعلیشاه در آنکه در مجالس فقرا نماز جماعت بخواند. فقرایی که اذن این فقیر را اذن خدا می دانند، اقتداء به ایشان را در نماز اقتداء به این فقیر شمارند، و نیز آن فرزند مأذونست در آنکه به طالبین که از روی صدق طالب راهنم کلمه شریفه الله ناظری را لسانی به هر نحو که بدانند تعلیم نمایند به طریق ورد یا تعقیب بر عدد معین یا غیر معین به دستورالعملی که گرفته است. والسلام علی من اتبع الهدی، أسئل الله وله و لهم التوفیق. بیستم شعبان هزار و سیصد و بیست و هشت قمری حرره علی. مهر مبارک حبّ علیّ جتّه.

یک سال بعد، در یازدهم ربیع الثانی سال ۱۳۲۹ مجاز در دستگیری و ارشاد طالبین راه شده به لقب "صالح علیشاه" ملقب گردید و در زمان حیات پدر بزرگوار خود به عنوان قائم مقام و جانشین ایشان تعیین شد. فرمان اخیر به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم
 وَهُوَ الْهَادِي إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَالصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ
 الحمد لله الذي ظهر بنورانيته على قلوب العارفين وعرف نفسه بالإنارة من مشكوة
 صدور الأنبياء والمرسلين وهدانا إلى الطريق المبين ومراتب التقوى واليقين برسالة
 السفراء ووقفنا للتوسل بذيل جامع الكل وخاتم الكل في الكمال محمد والائمة المعصومين
 صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين. وبعد برمشايخ واصليين وعرفاء شامخين و
 سلاک طريقت سيد المرسلين ومتوسلين به ذيل پيران وکملين و طالبان فقر
 و آيين، مخفي و پوشيده نماند که در اين جزو زمان سعادت اقتران که امر
 ولايت و خلافت و قطبيت ارشاد و هدايت از صدر صافي و قلب وافي اين
 فقير علی ملقب به نورعليشاه نمايش دارد، برحسب صحيفه مختومه علويه
 رضويه بايد هر فقيري را که از ناصيه جان او آثار کمال و تکميل مشاهده
 نمايم او را به دعوت به إله و هدايت خلق به شاهراه مأمور و منصوب نمايم،

و جناب نور چشم معظم حجی شیخ محمد حسن صائمه الله من الزلزل و الميخن چنديست برحسب امر و تربيت اين ضعيف به تربيت نفس و مجاهده و مراقبه مشغول و به زيور علم و عمل و ترک هوا و امل محلی گشته، صدر صافی و قلب وافی یافته، لهذا برحسب امر غیبی و اشاره لاریبی آن نور چشم را به منصب ارشاد و هدايت عباد منصوب نمودم و از دستگیری و تلقین اذکار و اوراد و ادعیه و سایر امور که به این ضعيف رسیده و در تصرف در عشریه و فطریه و غیرها مأذون نمودم. انشاء الله برادران و خواهران ایمانی دست و زبان آن نور چشم را دست و زبان این ضعيف دانند و به تمرد از او خود را از فتراک ولایت خارج ننمایند عَصَمَهُمُ اللهُ مِنَ الزَّلَلِ. و هر یک از مشایخ که منصوب شده اند به لقبی مفتخر گشته لهذا آنجناب را به لقب صالح علیشاه ملقب گردانیدم. و قد وقع به تاریخ یازدهم ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و نه، علی.

مهر مبارک حبّ علی جتّه.

جناب نورعلیشاه بار دیگر در رمضان ۱۳۳۰ هجری قمری فرمان مستقلی صادر نمود، تقدّم ایشان را بر تمام مأذونین تأکید می فرمایند که به شرح ذیل است:

بسم الله الرحمن الرحيم

و هو الهادي إلى سواء الصراط

بر فقراء راه و طالبین با انتباه و مخصوصین آگاه پوشیده نماند که چون فرزندی جناب مستطاب هدايت مآب حجی شیخ محمد حسن صالح علیشاه بعد از رحلت این ضعيف در حیوة خود مطاع کلّ و مظهر تام خواهند بود و امر ولایت و خلافت کلیه در این صورت در رحلت من منتقل به آن جناب خواهد بود و متمرد از ایشان از فقر خارج، لهذا در حیوة من نیز از این تاریخ به بعد فقرا حتی مأذونین و صاحبان مناصب هدايت، آنجناب را بر خود مقدم دانند و شمرند و در نبودن من ایشان را به حکم این ضعيف شمارند. این چند کلمه بر سبیل سند و ارشاد نامه برای حال و بعد مرقوم شد. به

تاریخ رمضان هزار و سیصد و سی. حرّره علی.

مهر مبارک حبّ علی جنّته.

همچنین مجدّداً در حاشیّه فرمان حضرت آقای سلطانعلیشاه که از طرف حضرت آقای سعادتعلیشاه صدور یافته بود، عبارات زیر را مرقوم فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

واضح باشد که تمام آنچه راجع به این فقیر است بعد از من راجع است به نور چشم معظمّ حجی شیخ محمّد حسن صالحعلیشاه موافق فرمان علیجده که نوشته‌ام. حرّره علی.

مهر مبارک حبّ علی جنّته.

مسافرت به مکه و عتبات عالیات

جنابش در رمضان سال ۱۳۳۰ که فرمان مجدّدشان صادر شده بود، پس از صدور فرمان برحسب امر پدر برای حج به مکه مشرفّ شده و در مراجعت از حجّ به عتبات عالیات تشرفّ حاصل نموده و از آقایان علماء و مراجع تقلید از جمله مرحوم آیه‌الله سیّد محمّد کاظم طباطبایی یزدی و شیخ الشریعه اصفهانی و آیه‌الله مازندرانی و غیرهم ملاقات کرده و همه کمال محبت را نموده و حتّی از حالات جدّ بزرگوارشان و علّت مقتول شدن ایشان سؤال نموده و ایشان هم قضایا و علل دشمنی را که روی اغراض مادی و دنیوی و حسادت واقع شد، شرح داده بودند و مرحوم شیخ الشریعه درخواست دادن دعا و اوراد از ایشان نموده بودند. پس از زیارت عتبات مقدّسه نجف و کربلا و کاظمین و سامره به ایران مراجعت و در بلاد عرض راه هر جا فقرا اطلاع پیدا می‌کردند، استقبال نموده و احساسات مذهبی پرشوری اظهار داشته و از محضر فیض آثارش بهره‌مند گردیدند و در ماه شعبان ۱۳۳۱ به گناباد مراجعت نمود و این سفر قریب یازده ماه طول کشید.

و شستن در نما صبا البته به آن اجازه سناوت و اصلاح نمائت است
 و سلسله مشایخ اجازه روایت و حدیث و هدایت معنی مسلسل است تا حضرت ائم
 و سلسله فخری آن ضعیف یا بطریق است فخری حضرت و والدین سید امام
 و الضعیف النافذ الفخری القوی العلیه و الخاضع فی البحار الجبیه الحاج ملا سلطانه
 الملقب بساطا بعلی شاه و صورت فرزان که برای آن ضعیف نوشته است که
 بنما است ذکر بنامیم **بسم الله الرحمن الرحیم**
 پوشیده مانده که بر کین از اولبای عظام در زمان جناب و بعد از جناب خلیف و نیا
 لازم که ریشه دعوت منقطع نشود که در بیع ارض و در جمله از زمان حکم یا ابابکر
 بیع ما ایزل جاری باشد لهذا درین غر و زمان که آن ضعیف سلطانه محمد
 که بر منصب رشا ممکن بوده در سلسله علیّه تا بانه نعمه الهیه لازمست که هر یک از
 ففرا که آثار کمال و تکمیل از ناصبه وجود او هویدا باشد بر منصب رشا و شرف
 و در زمان سعادت اقران جناب نور چشم معظمه نهی مدد بر یافت مشغول
 و نظر تکمیل نموده اند اجاب نور چشم کرم حاجی ملا علی را بر منصب رشا و سرفراز
 نموده و جمیع اینها بر ضعیف اراد و قبول ففرا و زینت مشایخ و اباعالی
 و عزال آنها تا ما با بحجاب ارجح جدا بود و چون اشارت عجمیه است و بود در آن با
 اما تا اخیر را و اندک نماند که پاز و هم شهر رمضان المبارک است که در آن
 برکت از بر آن که مقام و مرتبه یافته و مقام فرجه تکمیل نموده با هم نهی

فی سلسلۃ ائجاد المؤلف

کشته لهذا اخبار الجلب نور علی شاه لقب مودم طبیب آمد که
 الدین حاجی آقا محمد کاظم اصفهانی لقب سعادت علی شاه و انتخاب خلیفه حاجی
 میرزا بن العابدین آقا میرزا کوچک شیرازی نائب الصدرف لقب بر معنی شاه انتخاب
 خلیفه حاجی میرزا بن العابدین شیرازی لقب سعادت علی شاه و انتخاب خلیفه حاجی
 محمد جعفر کوهراهنکی احمدی لقب مجتهد و معنی شاه و انتخاب خلیفه شیخ محمد حسین اصفهانی
 لقب سعادت علی شاه و انتخاب خلیفه ملا محمد علی اصفهانی لقب نور علی شاه و انتخاب
 سعادت علی شاه و انتخاب خلیفه رضا علی شاه و کنی و لقب پس از رضا علی شاه
 سعادت علی شاه رسد زیرا که در حقه رضا علی شاه سعادت علی شاه که خلیفه اکلان بود در
 ایران پس از ایشان نور علی شاه رحلت نمودند و خلیفه نور علی شاه که سعادت علی شاه
 بودند خلاف بالاضطلال رضا علی شاه یافتند و رضا علی شاه خلیفه شیخ نعم الدین
 و کنی و انتخاب خلیفه شیخ محمود کنی و انتخاب خلیفه میرزا شمس الدین ثالث و انتخاب
 خلیفه میرزا شمس الدین عظیمه الله ثانی و انتخاب خلیفه میرزا شمس الدین ثانی و انتخاب
 خلیفه میرزا شمس الدین ثانی و انتخاب خلیفه میرزا شمس الدین اول و انتخاب
 خلیفه میرزا شمس الدین ثانی و انتخاب خلیفه میرزا شمس الدین عظیمه
 اول و انتخاب خلیفه میرزا شمس الدین اول و انتخاب خلیفه میرزا شمس الدین
 الدین و انتخاب خلیفه والد خود شاه سعادت علی شاه ولی کرمانی و انتخاب خلیفه سعادت
 الدین شیخ عبد الله با صغی و انتخاب خلیفه شیخ صباح بربرق و انتخاب خلیفه شیخ کانت

فی سلسلہ احباب الموفی

۳۲۲

کوفی و انجمن جلیفہ شیخ ابو الفرج و انجمن جلیفہ شیخ ابن مدین مغربی و انجمن جلیفہ
 شیخ ابو سعید اندلسی و انجمن جلیفہ شیخ ابو البرکات و انجمن جلیفہ شیخ ابو الفضل بعد
 و انجمن جلیفہ شیخ احمد غزالی و انجمن جلیفہ شیخ ابو بکر نساج و انجمن جلیفہ شیخ ابو القاسم
 کورکائی و انجمن جلیفہ شیخ ابو عثمان مغربی و انجمن جلیفہ شیخ ابو علی کاتب انجمن
 جلیفہ شیخ ابو علی رودباری و انجمن جلیفہ سید الطایفه و ام الکمل شیخ ابو علی صید
 بغدادی و انجمن جلیفہ شیخ سری و انجمن جلیفہ شیخ معروف کرخی و انجمن در
 روایت کان باخذ من الصادق لکن بدعوت و طریقت منصورت ام السلسلہ
 از جانب امام مضمین علی بن موسی الرضا و در بان بودن و نوشتن او بدین
 و ضم دادن و ضرب قتل معارف کت خطاب با نشان معروفست و کرامات مراد
 ایشان بسیار است و اگر چه اول بن سلسلہ حضرت معروفست لکن اول خطاب صید
 بود و اوصاف او در روایات انجمن مذکور است و صید خلافت سری داشت
 لکن معروف و سری در جود آمد و ظهور آنها بودند و صید پس از رحلت امام حسن عسکری
 و غیبت جانش و اہم القاب ظاہر گشت و و کلاما ربعہ صلافت مذکورند بلکه بخار
 بود و نسکبری بنمودند و در کانی در عدم و روایتی ارجحت و صید پس ورود
 یعنی ان هست و از انجمن معلوم میشود غزل سابرین چون نمبری و ہلالی و ہلالی
 و تاجی بلکه لعن آنها و بدون حق ظاہر معروف طریقت بقا بنا بد و نص در بارہ غیر
 جمید و خلفا و ادعا نندہ و الان و اصفا ان ہر کس خواہد حضرت فام عرضہ نوب
 در حق خواہد

فِي سَلَمَةِ لَأَتَمَّ إِلَى الْأَتَمَّةِ

۳۳۸

و حاجی خواهد بود و از غیب دیواری در ابی مخصوص اندازد که جسد بر شاو حاسب
 او بر آورده میشود و گویند جسد بر ساندوس است در فضل و انکه او را در کودکی نزد
 معلم بردند و نزد ما درآمد و گفت من بندگی دو شخص خواهم نام مرا نجیبش و بهر یک
 خواست بخواند گفت یا عظیم الکسانی و یا عظیم بنویب و یا عظیم فلان تا در سری او در
 گفت یا نفضه الله و کرامات انجباب بسیار نقل نموده اند و امام آخر حضرت جنت
 جلیله امام حسن عسکری و انحضرت جلیله امام علی النقی و انحضرت جلیله امام محمد تقی
 و انحضرت جلیله امام علی بن موسی الرضا و انحضرت جلیله امام موسی کاظم
 و انحضرت جلیله امام جعفر صادق و انحضرت جلیله امام محمد باقر و انحضرت جلیله
سید سجاد و انحضرت جلیله سید الشهداء و انحضرت جلیله امام حسن مجتبی و انحضرت
جلیله شاه اولیا علی بن ابی طالب بود و اهل سنت گویند که انحضرت جلیله چهارم
 بود و اهل تشیع جلیله بلافضل اند و ابیه انما و لکم الله و باینها الرسول و
مضه من کنت مولاه و آیات و اخبار بسیار دیگر مستند نمایند که در کتب کلامیه مستور
 و آنچه را هم گوید اینست که مقصود ما سلطنت ظاهریه نیست و سلطنت معنویه و وظرف
 و بیچ سلسله فخر ریشی و شیعه نیست نعت انحضرت و اده نشده و نامر استند انحضرت
 و اند و فقیه به بصادق ریش اگر چه بعضی انها کمان دارند که از ابی نکر انحضرت
 رسد و اهل طرفین را همین کفایت و کذا علما نمونند انحضرت علما شیعه که معلوم
 و علما اهل سنت نیز ابو جلیله انحضرت صادق اخذ نموده و از معروف انحضرت و امام

احمد بن اسحاق بن سافعی و سافعی از مالکی و او از زبید و او از عکرمه و او از ابن عباس
 عباس از علی و معلوم شد کہ خلفہ ہایدیہ میں باشد و نص دہ بارہ عمر علی او غانہ
 و انحضرت جلیفہ محمد بن عبدالنہد بن عبدالمطلب بن ہاشم بن عبدمناف بن ہاشم
 بن کلاب بن مرہ بن لوی بن غالب بن فہر بن مالک بن النضر بن کنانہ بن
 خزیمہ بن مدرکہ بن الیاس بن نضر بن نزار بن معد بن عدنان او بن ادریس المسح
 بن اسمعیل بن سلامان بن ہبہ بن جہل بن قیدار بن اسمعیل بن ابراہیم بن یسحاق
 بن ماخور بن شریع بن ارمو بن فہج بن عامر بن شامخ بن ارمو بن سام
 نوح بن لاکن بن منوش بن ارفخ بن ہارون بن مملایل بن قینان بن لوی بن
 بن ہبہ بن آدم و ابن نسب موافق مذکور در اخبار است و بعضی زینہ علیا
 نیز موافق دانند و بعض اخبار تواریخ چنان استفادہ میشود کہ انحضرت
 جلیفہ ابو طالب است و انحضرت جلیفہ عبدالمطلب جلیفہ ہاشم جلیفہ عبدمناف
 جلیفہ ہبہ جلیفہ غالب جلیفہ لوی جلیفہ ہاشمی جلیفہ کنانہ جلیفہ مدرکہ جلیفہ الیاس
 جلیفہ نضر جلیفہ نزار جلیفہ معد جلیفہ عدنان جلیفہ او و جلیفہ ہبہ جلیفہ قیدار جلیفہ
 اسمعیل جلیفہ ابراہیم جلیفہ یسحاق جلیفہ ماخور جلیفہ شامخ جلیفہ ارمو جلیفہ فہج جلیفہ
 عامر جلیفہ ارمو جلیفہ نوح جلیفہ لاکن جلیفہ منوش جلیفہ احوح جلیفہ ہارون جلیفہ
 مملایل جلیفہ قینان جلیفہ ہبہ جلیفہ آدم و فی من لاجعہ و الفصحہ قال النبی
 آدم بن آدم انی اکرمت بالنسبہ ثم انحضرت خلفی و جعلت خیارکم لاؤ
 یا آدم لا

خلیفہ

خاتمه بعضی اصطلاحات

۳۴

بادرم لاندکلن و من و منی با ادرم اوصی الی سنت و هو بینه انه و یکذا اوصی سنت
 ما مرانه الی انه شان و نسان الی حلت و حلت الی حوف و حوف الی عمنه و عمنه
 الی حوج و بو ادرس ادرس الی ناخو و ناخو الی نوح و نوح الی سام و ساء الی
 عمن غناس الی رغبنا سا و هو الی باث و هو الی زه و هو الی جینه و هو الی
 عمران و هو الی اراهم و هو الی امجل و هو الی انجی و هو الی بفقوف و هو الی
 اوسف و هو الی زما و هو الی شعب و هو الی نوبی و هو الی نوسح و هو الی او
 و هو الی بلکان و هو الی اصف و هو الی زکریا و هو الی یحیی و هو الی تمحون و
 هو الی سخی و هو الی مندرو و هو الی سلیمه و هو الی برده و دو قها الی برده و انا اذ
 ابکت با علی و صراحتی صریح که و دایع انبیا زردانی طالب بود پس
 او بود و نام سلسل منی بحضرت رسول شد و حسی برده را ابو طالب اند

باز

و خلیفه حضرت آقای نورعلی شاه فرزند برومند ایشان حضرت آقای صالح علی شاه و خلیفه ایشان مولانا المعظم جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده رضا علی شاه^۱ می باشند.

۱. پس از رحلت آن بزرگوار فرزند ارجمندشان جناب آقای حاج علی تابنده محبوب علی شاه و پس از معظم له حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوب علی شاه به سمت خلافت و قطبیت سلسله نعمت اللہی منصوب شدند (ناشر).

فرمان جناب سعادت‌علیشاه برای جناب سلطان‌علیشاه که در حاشیه آن فرمان، جناب سلطان‌علیشاه

برای جناب نورعلیشاه و همچنین فرمان مجدد جناب نورعلیشاه برای جناب صالح‌علیشاه مندرج است.
سلسله اجازه جناب نورعلیشاه مطابق آنچه در آخر کتاب صالحیه تألیف ایشان به خط
مبارک جناب صالح‌علیشاه مندرج است.

و خلیفه حضرت آقای نورعلیشاه فرزند برومند ایشان حضرت آقای صالح علیشاه و خلیفه ایشان مولانا المعظم جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه^۱ می باشند.

۱. پس از رحلت آن بزرگوار فرزند ارجمندشان جناب آقای حاج علی تابنده محبوب علیشاه و پس از معظم له حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوب علیشاه به سمت خلافت و قطبیت سلسله نعمت اللّهی منصوب شدند (ناشر).

تعدّی روسهای تزاری

آن جناب پس از آن‌که به جانشینی پدر تعیین گردید، در مسافرت‌های پدر بزرگوار نیز امور زندگی و کارها را رسیدگی می‌نمود و در همه گرفتاری‌های پدر، ایشان نیز گرفتار ناراحتی و کدورت و شداید بود. از جمله هنگامی که جنگ بین‌المللی اول شروع شد، در ایران هم انقلاب داخلی آغاز شد و غالب شهرها متشنج گردید. دولت وقت هم در کمال ضعف بود و انواع فتنه و آشوب در همه‌جای مملکت ظاهر شده بود. در خراسان هم در هر گوشه فتنه و انقلاب آغاز گردید. گناباد نیز دچار تعدّی و تاخت و تاز گردیده و بر اثر تحریک و اتهامات دشمنان داخلی، روسهای تزاری باعث زحمت و اذیت جناب نورعلیشاه گردیدند. به نحوی که در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۳۳ قمری سالدات‌های روسی هنگام افطار، جناب نورعلیشاه را به تهمت ارتباط با آلمانها دستگیر کرده و با خود به تربت حیدریه بردند ولی در آنجا کنسول روس موقعی که پی برده بود که آنچه بدیشان نسبت داده شده افتراء محض است با کمال احترام ایشان را به گناباد مراجعت داد.^۱

۱. شرح قضیه روسها را جناب صالح‌علیشاه به قلم مبارک خود به طور کامل مرقوم فرموده‌اند. از جمله در ضمن شرح واقعه، پس از آن‌که کنسول روس پی به بی‌گناهی ایشان می‌برد، می‌فرماید: «حضرت آقا در همان جلسه اول مذاکراتی را که با نایب قنصل در بیدخت و با رئیس قشون در جویمند فرموده بودند، فرموده، گفته بودند که برای ما و کار ما در هر جا و هر حال نقصی نخواهد بود چه تربت باشد و چه مشهد، حتی در پطروگراد هم ما مشغول کار خود خواهیم بود. لیکن شما توپ به حرم مطهر امام ثامن بسته و دیدید خدا چه کرد به شما، آلمانی را که چندان اعتنایی به او نداشتید شما را به چه روز رسانید. حال دل مرا شکستید، منتظر عاقبت آن باشید، برای ما هر قسم کنید مقصود ما خواهد بود. بعد از استخلاص، آقای صدرالعلماء پسر مرحوم صدرالعلماء مشهور به تربتی که از سابق دوستی و ارادت داشت با اصرار زیاد، ایشان را منزل خود برده، به عنوان دید و بازدید آنجا بودند. حکومت و رؤسای ادارات دولتی و اعیان و اشراف و تجار و علماء اغلب دیدن کرده و به هیجان آمده، اظهار همدردی می‌نمودند و اغلب ضیافت می‌نمودند. جمعی هم اظهار طلب می‌کردند. خود قنصل با نایب قنصل مکرر بدیدن آمده، مذاکرات مذهبی می‌نمودند، من جمله اظهار می‌دارند که شما را می‌گویند صوفی هستید، شما چه عقیده دارید؟ (به خیال اینکه صوفی مذهب علیحده است یا اینکه قریب به سنی است و شاید رابطه با افغانها دارند.) بدون

حرکت جناب نورعلیشاه به تهران

پس از آن نیز دشمنان که دیدند تیر عداوت آن‌ها به هدف نرسید و مسند فقر و عرفان ثابت و پابرجاست، مجدداً در صدد اذیت و آزار برآمده، تصمیم گرفتند مجتمعاً به بیدخت آمده علناً به اذیت و آزار و احیاناً قتل و غارت پردازند. شدت عداوت آنان به قدری بود که امکان داشت به قتل آن حضرت منجر شود، لذا حضرتش شبانه خائفاً یترقب در آخر سال ۱۳۳۵ قمری از بیدخت به تهران حرکت نمود و چندی در آنجا سکونت داشت و فرزند خود جناب صالح علیشاه را به نیابت خود در گناباد گذاشت. معاندین که ایشان را دور دیدند، بر فشار و تعدی و زحمت فقرا افزودند تا جایی که یکی از فقراء بیدخت را به نام یوسفعلی گرفته و به بهانه کاذب به دار آویختند و چند نفر دیگر را کشتند، از جمله یکی از فقراء تهران را هم به نام مشهدی محمد که از بیدخت به تهران می‌رفت و در بین راه در یک آبادی به نام "اتابک" با ضرب چوب کشتند و این اوضاع ادامه داشت و تشدید

→

هیچ ترس و خوف می‌فرمایند: من همان پیرو عیسی هستم که شما قائلید و در آخرالزمان عیسی در رکاب قائم عجل الله فرجه خواهد بود. در این زمان هرکس بخواهد اطاعت عیسی کند، باید پیروی رویه من کند. عرض می‌کند: مگر نه شما مسلمان و امت محمد می‌باشید؟ می‌فرمایند: در میان انبیاء دوئیت نیست، ما محمدی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم جانشین عیسی بود. و طوری بیان می‌فرمایند به دلیل عقلی که او قبول می‌نماید. و ثابت می‌فرمایند لزوم بودن حجّت را در هر دوره و می‌فرمایند: از آدم دست به دست رسید تا عیسی علیه السلام و از عیسی به محمد صلی الله علیه و آله و سلم، بعد به دوازده امام و امروز اجازه به ما رسیده. عرض می‌کند: شما قائلید که محمد صلی الله علیه و آله و سلم اکمل از عیسی بود، پس چطور جانشین او بود؟ می‌فرمایند: بر رعیت، اطاعت سلطان و والی و حاکم و کدخدا واجب است و آنها مراتب دارند، همانطور است مراتب انبیاء و اولیاء، چنانچه در سلطنت ظاهری هم اقتدار آنها مراتب دارد مثل اینکه سلطان سابق آلمان اسم و رسمی نداشته و شما هم به او اعتنایی نداشتید و سلطان حالیه آلمان که جانشین همان سلطان است اقتدار او را به جایی رسانیده که برای دو نفر آلمانی این هیاهو را راه انداخته و مرا تحت الحفظ اینجا آورده‌اید، و این سلطان آلمان تمام عالم را به هم زده، همانطور در سلطنت معنوی، محمد صلی الله علیه و آله کار را به جایی رسانید که سابق و لاحق، احدی به او نخواهد رسید. و قنسول اغلب را تصدیق می‌نمود و بعضی ایراداتی هم بر قوانین شریعت اسلام عرض کرد و جواب قانع‌کننده شنید. (منقول از کتاب باب ولایت و راه هدایت، تألیف مرحوم آقای حاج سیدهبه‌الله جذبی، چاپ دوم، صص ۲۰-۲۱۸).

می شد. لذا این اوضاع باعث شد که جناب صالح علیشاه هم از گناباد حرکت کرده، به ترشیز (کاشمر امروز) تشریف آورد و با شاهزاده مصطفی میرزا که حاکم گناباد و کاشمر و فردوس و طبس و غیره بود و مرکز حکومت را کاشمر قرار داده بود، ملاقات و مشاوره را از وضع آن روز گناباد و هرج و مرج و رفتار معاندین عرفان آگاه نمودند تا به فکر علاج و جلوگیری از تعدی آنان برآید.

سپس از کاشمر به تربت حیدریه حرکت نمود تا در آنجا تلگرافی با تهران تماس گیرد زیرا گناباد فاقد تلگرافخانه بود. از آنجا تلگرافی وضع گناباد را خدمت جناب نورعلیشاه عرض و اجازه خواست به تهران حرکت کند ولی ایشان اجازه نداده، تلگراف مفصلی در پاسخ مخابره فرمود که در ضمن آن مندرج بود که می شد. لذا این اوضاع باعث شد که جناب صالح علیشاه هم از گناباد حرکت کرده، به ترشیز (کاشمر امروز) تشریف آورد و با شاهزاده مصطفی میرزا که حاکم گناباد و کاشمر و فردوس و طبس و غیره بود و مرکز حکومت را کاشمر قرار داده بود، ملاقات و مشاوره را از وضع آن روز گناباد و هرج و مرج و رفتار معاندین عرفان آگاه نمودند تا به فکر علاج و جلوگیری از تعدی آنان برآید.

سپس از کاشمر به تربت حیدریه حرکت نمود تا در آنجا تلگرافی با تهران تماس گیرد زیرا گناباد فاقد تلگرافخانه بود. از آنجا تلگرافی وضع گناباد را خدمت جناب نورعلیشاه عرض و اجازه خواست به تهران حرکت کند ولی ایشان اجازه نداده، تلگراف مفصلی در پاسخ مخابره فرمود که در ضمن آن مندرج بود که «حرکت شما موقوف، به طرف گناباد حرکت کنید. صحیفه مختومه به اسم شما گشوده شد و رویه و رفتار شما تماماً مانند مرحوم آقا است بدون کم و زیاد، تکلیف شما در طریقت غیر تکلیف من است، علی.» که کاملاً مشعر به اخبار رحلت و دستور جامعی به جناب صالح علیشاه بود.

نشسته: جناب آقای سلطان‌علیشاه و در کنار ایشان آقای حاج محمدباقر سلطانی
و ایستاده: جناب آقای صالح‌علیشاه

در وسط جناب نورعلیشاه، نشسته روی صندلی. در سمت چپ ایشان به ترتیب: حضرت آقای
صالح‌علیشاه و حاجی حسام (برادر همسر حضرت آقای سلطان‌علیشاه). در سمت راست ایشان
به ترتیب آقای حاج شیخ عبدالله حائری رحمت‌علیشاه و آقای حاج محمدباقر سلطانی

حضرت آقای صالح علیشاه در ایام جوانی (پس از سفر حج) و قطیبت

رحلت جناب نورعلیشاه

پس از چندی اقامت در تهران، جناب نورعلیشاه برحسب خواهش فقرای سلطان آباد (اراک کنونی) بدانجا رفت و پس از مراجعت از آنجا به تقاضای فقرای کاشان بدان صوب عزیمت نمود. در آنجا ماشاءالله خان پسر نایب حسین یاغی معروف، ایشان را دعوت به ناهار می‌کند. او که برای استفاده مادی و مقاصد دنیوی حضورشان اظهار ارادت می‌نمود، به دلیل طغیان و سرکشی و قتل نفوس و نهب اموال مردم، خاطر مبارک ایشان را رنجه می‌داشت، لذا ایشان را مجبور ساخت که در مجالس عمومی از رفتار او اظهار تنقیر و انزجار فرموده، وی را تبه کار و عاصی خوانند. از این رو تصمیم به قتلشان گرفته بود و در آن روز پس از صرف ناهار، با قهوه ایشان را مسموم نمود. ایشان به محض نوشیدن قهوه، موضوع را درک کرده، از منزلش که بیرون می‌آیند امر به مراجعت به تهران می‌نمایند و با کالسکه به طرف تهران حرکت می‌فرمایند. ولی متأسفانه پیش از رسیدن به تهران در سحر پانزدهم ربیع الاول ۱۳۳۷ در کهریزک لیبیک حق را اجابت نمود و روح شریفش به جوار حق پرواز کرد و عالم فقر را مصیبت زده و داغدار کرد. از آنجا به فقرای تهران اطلاع داده شد و فقرا همه مجتمع شده جنازه را با تجلیل بسیار تشییع نموده، به حضرت عبدالعظیم (ع) آورده، در صحن امامزاده حمزه و در جنب مقبره جناب سعادت‌علیشاه که قبل از سفر خود ایشان دستور تعمیر آن را داده بودند، به خاک سپردند.^۱ سن آن حضرت در آن موقع پنجاه و سه سال تمام بود.

۱. مرحوم آقای دکتر نورالحکماء بعدها برای خود نگارنده نقل کرد که مرحوم آقای نورعلیشاه قبل از حرکت به طرف کاشان امر فرمود که در خدمتش به حضرت عبدالعظیم سرمقبره مرحوم آقای سعادت‌علیشاه مشرف شویم. در آنجا دستورات اکید مفضلی راجع به تعمیرات و بنایی مقبره و درب و پنجره و راهرو و غیره داد و تأکید فرمود: تا مراجعت من، تمام دستورات انجام شود و جدیت کنید که وقتی من آمدم از هر جهت آماده باشد (حاج آقای سعادت‌علیشاه فرزند کوچکتر ایشان نیز فرمود که این فرمایشات و تأکیدات را خطاب به مرحوم آقای اعتمادالتولیه شاه عبدالعظیمی هم فرمودند به اضافه این جمله "در مراجعت، من همین جا منزل می‌کنم،" که یکی از فقراء بافراست، خبر مرگ تصور می‌کند و سراسیمه پیش

←

چندی پس از رحلت ایشان، در وسط کتاب مثنوی که در اتاق خودشان بود، صورت تلگرافاتی به خط مبارک و مهر شریف خطاب به آقایان مشایخ و بعضی از فقراء به شهرهای مختلف پیدا شد که مرقوم فرموده بودند ولی برای مخابره به تلگرافخانه داده نشده بود.^۱ در این تلگرافها در ضمن اشاره به رحلت خویش بار دیگر جانشینی حضرت صالح‌علیشاه را تأیید و تأکید کرده، توسط مخاطبین به‌همه ارادتمندان دستور اطاعت و پیروی از جانشین خویش را داده‌اند و صورت آنها به شرح ذیل است:

شیراز - به توسط جناب آقای نقیب الممالک، جناب آقای شیخ محسن صابرعلی، امر دین پس از من راجع به فرزند مکرم حجی شیخ محمدحسن صالح‌علیشاه است. تجدید و دعوت به او نماید. به فقراء اطلاع دهید که تمرّد از او استکبار از حقّ است، والسلام، علی.

مشهد - به توسط جناب مصدق السلطان مخابره شود به فقراء بلدان. حرکت از این دار و لقای پروردگار را برگزیدم، خلافت با فرزند مکرم حجی

→

آقای اعتماد می‌رود و می‌گوید: این چه فرمایشی بود، آیا به شما دستور تهیه منزل داده‌اند؟! مرحوم اعتماد می‌گوید: دستوری که نفرموده‌اند ولی من هم متوحّش شدم و چیزی نمی‌فهمم. مرحوم دکتر نورالحکماء در ادامه مطلب افزود: بدیهی است که من هم با شوق فراوان و جدّیت بی‌پایان مشغول کار شدم و وقتی تمام دستورات به خوبی انجام شد، خیلی مشعوف بودم که موقع تشریف‌فرمایی، تمام کارها را طبق دستورات کماهو حقّه انجام داده و آن را موجب سرافرازی می‌دانستم که یک مرتبه در صبح پانزدهم ربیع الاول خبر دهشت اثر رحلت ایشان را دادند.

۱. از مرحوم عبدالمولی خادمباشی مقبره نقل شده که شبی که روز بعد از آن عازم سلطان‌آباد اراک بودند، پس از زیارت مقبره مرحوم آقای سعادت‌علیشاه و دستور تعمیرات آنجا به منزل خانقاه در حضرت عبدالعظیم(ع) تشریف آورده و کتاب مثنوی را برای مطالعه از تاقچه برداشتند. در این بین متوجه شدم یادداشتهایی می‌کنند. من بیرون رفته و ایشان تنها ماندند. بعداً مثنوی را در تاقچه گذاشته و بیرون تشریف آوردند و روز بعد به سلطان‌آباد اراک حرکت کردند. چندی پس از رحلت آن جناب با چند نفر از فقراء که در آنجا بودند، مثنوی را برداشتیم که تفألّی بگیریم. اتفاقاً باز که شد یک ورقه به خط مبارک ایشان در آن دیدیم. زیارت کردیم و وقتی خواندیم تلگرافاتی بود که به اطراف برای لزوم اطاعت از حضرت آقای صالح‌علیشاه نموده بودند که قبلاً خبر رحلت داده بودند (نابعه علم و عرفان، ص ۱۱۱).

این تلگرافها در آخر ذیقعد الحرام ۱۳۳۶ قمری قبل از حرکت به خط و مهر خود ایشان مرقوم شده و در اواخر جمادی الاولی ۱۳۳۷ یعنی تقریباً دو ماه بعد از رحلت ایشان در جوف کتاب مثنوی دیده شد.

شیخ محمدحسن است. فَمَنْ تَبِعَهُ فَأَتَهُ مِنِّي، وَالسَّلَام، عَلِي.

— جناب حاجی شیخ عباسعلی منصورعلی، اجابت نداءِ ارجعی نمودم
 امر را مفوض به جناب نورچشم مکرم حجی شیخ محمدحسن صالح علیشاه
 است. اطاعت به ایشان و دعوت به ایشان نمایند، به فقراء اطلاع دهید. علی.
 — جناب مستطاب حاج شیخ عبدالله رحمت علیشاه زمان من منقضى شد
 و امر مفوض است من الله به جناب مستطاب حاج شیخ محمدحسن
 صالح علیشاه فرزند عزیز و تکلیف آن جناب رجوع به ایشان و دعوت
 تجدیدی و جدیدی به ایشان است. به سایر فقراء اطلاع دهید. وَالسَّلَام، عَلِي.
 کاشان، ارادان - جناب آقای میرزا صدرالدین من رفته، فقرا را و امر دین
 را وا گذاشتم من الله به جناب فرزند مکرم آقای حجی شیخ محمدحسن صالح
 علیشاه تکلیف رجوع به ایشان و تجدید اذن از ایشان است. به فقراء اطلاع
 دهید. وَالسَّلَام، عَلِي.

سبزوار - جناب حاجی آقا عمادالدین، چون مرا خواستند، امر دین را
 من الله به جناب فرزند مکرم حاجی شیخ محمدحسن صالح علیشاه مفوض
 نمودم، رجوع به ایشان بر فقراء فرض، تجدید نمایند. اطلاع به فقراء دهید.
 خود هم اذن جدید بخواهید. وَالسَّلَام، عَلِي.

صورت تلگراف‌هایی که جناب نورعلیشاه چند ماه قبل از رحلت مرقوم فرموده بودند.

ایام پس از رحلت جناب نورعلیشاه

پس از رحلت جناب نورعلیشاه، مسند هدایت و فقر و امور فقراء رسماً و مستقیماً به جناب آقای صالح علیشاه منتقل و واگذار گردید و فقراء از همه جا برای تجدید عهد^۱ به ایشان مراجعه نموده و مشایخ آقای نورعلیشاه هم تماماً به منظور تجدید عهد به بیدخت به حضورش شرفیاب و پس از تجدید و ابرام فرمانشان برای تجدید عهد فقرایی که نتوانسته بودند در بیدخت حضورش برسند، به شهرها مسافرت کردند. تمام فقراء هم در هر جا و هر شهری بدون کوچکترین اختلاف، مستقیماً یا توسط مشایخ، تجدید عهد کردند و جنابش تا مدتی به سوگ و عزاداری پدر نشسته و پس از انجام مراسم سوگواری که در آن زمان در گناباد بی نظیر بود به رسیدگی به امور فقراء و کارهای اجتماعی و دینی پرداخته و دقیقه‌ای از مراقبت در وظائف مقررّه غفلت نداشت. کسانی هم که در زمان پدر مخالفت داشته و ابراز عداوت می نمودند دست از رویه و رفتار ناپسند خود برداشته و عده‌ای هم تسلیم او امر او گردیدند و جنابش نیز طبق سنجیه مرضیه و شیمه پسنده‌ای که داشت از همه عفو فرمود و گناباد امن و آرام شده و فقراء هم آسایش یافتند.

آنجناب پس از تمشیت دادن کارهای گناباد برای زیارت مرقد پدر بزرگوار و بعداً تشرّف به عتبات عالیات با جمعی از بستگان و نزدیکان حرکت نمود و روز سال رحلت پدر را در حضرت عبدالعظیم (ع) در جوار مرقد آن بزرگوار گذرانید و سپس عازم زیارت اعیان مقدسه عراق عرب گردید، و در آنجا بر اثر تحریکات بعض مغرضین در نجف اشرف عده‌ای از اراذل و اوباش درصدد توهین و اذیت و

۱. بیعت که در زمان پیغمبر و ائمه انجام می‌گرفت صرفاً به منظور جهاد یا حکومت نبود بلکه تسلیم امر الهی شدن را می‌رساند و مصداق آیه: *إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ* (همانا خداوند جان و مال مؤمنین را در ازای بهشت از آنها خریده است؛ سوره توبه، آیه ۱۱۱) است. لذا بیعت در زمان غیبت امام نیز به جای خود باقی است و عرفای شیعه که با وساطت از طرف حضرت مأمور هدایت هستند (چنانکه علمای اعلام هم مأمور تبلیغ احکام فرعیه می‌باشند) بیعت می‌گیرند و بعد از رحلت هر قطب مریدان با جانشین وی تجدید بیعت می‌نمایند.

آزار ایشان برآمده ولی بعضی علماء و مراجع تقلید جلوگیری کرده و نسبت به ایشان کمال محبت و مهربانی ابراز داشتند. عده‌ای از دوستان هم از روی سادگی و دلسوزی و بعضی از محرّکین اختلاف، نیز از نظر اینکه میل داشتند بین افراد شیعه اختلاف و نفاق و تفرقه زیادتر شود، اصرار داشتند که ایشان به حکومت وقت عراق مراجعه نمایند تا آنها جلوگیری کنند، حتی خودشان هم پیغام داده بودند ولی ایشان صلاح ندانستند که از خودی و برادر دینی به بیگانه شکایت کنند و ناراحتی و زحمت را متحمل شده شکایتی ننمود، و پس از انجام زیارات به ایران مراجعت کرد و این سفر تا موقع مراجعت گناباد بیش از هفت ماه طول کشید. نتیجه روش حضرت ایشان که امر را به خدا واگذار نموده و شکایت ننمود، این شد که پس از مراجعت ایشان خداوند برای محرّکین ایجاد زحماتی نمود که مجبور به ترک آنجا گردیدند، بلکه بعضی بی‌گناهان هم به آتش آنان سوختند و گرفتار شدند.

آن جناب طبق رویه پدر و جدّ بزرگوار در بیدخت سکونت داشته و به کار کشاورزی و امور فلاحتی و حفر قنوات و انجام خیرات و رسیدگی به امور فقراء و تدریس و بیان حقایق دین اشتغال داشت و گاهی هم مسافرت می نمود. از جمله در زمستان ۱۳۰۲ شمسی ۱۳۴۲ قمری به قصد زیارت عتبات حرکت نمود ولی چون بعداً معلوم شد که اوضاع سیاسی عراق عرب آشفته است از این رو صرف نظر فرمود و چند ماهی در تهران توقّف کرده سپس به گناباد مراجعت نمود.

در سال ۱۳۵۱ قمری نیز به زیارت عتبات عالیات مشرف شده و در مراجعت از راه خوزستان وارد ایران شده به اصفهان و کرمان و شیراز نیز مسافرت نمود و قریب یک ماه هم در تهران توقّف کرده بعداً به گناباد مراجعت فرمود.

جنابش به طور کلی مایل به تظاهرات مختلفه از طرف فقراء از قبیل پیشواز و بدرقه و اجتماعات زیاد جز در جلسات فقری نبود، و در همه اسفار میل داشت که عنوان یک نفر مسافر عادی را داشته و گمنام سفر کند، مخصوصاً در اسفار زیارتی به هیچ وجه راضی نبود که عده زیادی در ملازمتش باشند یا دوستان هنگام ورود

یا حرکت استقبال و بدرقه نمایند و اگر هم در بعض اسفار تظاهرات مختصری بدون اطلاع ایشان می‌شد، ناشی از شور احساسات و عواطف مذهبی فقراء بود. در سال ۱۳۵۶ قمری نیز سفری برای معالجه به تهران نمود و مجدداً برای تکمیل معالجه در اواخر سال ۱۳۵۷ به تهران آمد و در اوایل ۱۳۵۸ (اردیبهشت ۱۳۱۸) مراجعت به گناباد فرمود.

اسفار دیگری نیز بعداً فرموده و در اوایل سال ۱۳۳۳ شمسی (۱۳۷۳ قمری) به واسطه کسالت و احتیاج به عمل جراحی و تأکید پزشکان مجبوراً به ژنو حرکت کرد پس از سه چهار روز عمل جراحی انجام شد ولی متأسفانه بعد از دوازده روز مبتلا به فلجیت (تورم آورده) گردید و بر اثر آن عارضه قریب دو ماه دیگر در بیمارستان توقف فرمود. و در این مدت همه فقراء برای بهبودی حضرتش به درگاه خداوند ملتجی بودند و پزشک معالج هم کاملاً مراقبت داشت و حال حضرتش رو به بهبود گذاشت. پس از آن که پزشک اجازه حرکت از تختخواب داد توقفی نفرموده به طرف ایران حرکت نمود و مستقیماً به تهران آمده در آنجا چندی استراحت فرمود. قبلاً میل داشت در آن سفر پس از بهبودی به زیارت عتبات عالیات مشرف گردد ولی چون بیماری فلجیت بهبودی کامل نیافته و نمی‌توانست زیاد حرکت کند یا راحت بنشیند، لذا به گناباد مراجعت فرمود و سال بعد زمستان ۱۳۳۴ مجدداً به قصد زیارت عتبات حرکت نموده، در تهران توقف زیادی نفرمود، و در آنجا با بسیاری از آقایان علماء و مراجع تقلید و روحانیین ملاقات نموده و عموماً کمال محبت ابراز داشتند.

پس از زیارت مشاهد مشرفه عراق برای زیارت اماکن مقدسه به اردن و از آنجا برای زیارت حرم حضرت زینب علیها السلام در رابیه دمشق که بارگاهی بسیار حزن‌انگیز دارد و مظهر عظمت و جلالت صاحب آن است و برای صاحب‌دلان گویا صاحب آن زنده است مشرف گردید. و بعداً مجدداً هم به عتبات مشرف شد و جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده و فرزند دیگر آن حضرت،

آقای دکتر نورعلی تابنده و چند نفر از برادران ایمانی در ملازمت بودند. در مراجعت از عراق برای عید نوروز ۱۳۳۵ (شعبان ۱۳۷۵) در تهران توقف فرموده، قریب دو ماه توقف داشت و در خرداد (ذیقعه) به طرف گناباد حرکت کرد. پس از آن برای بهبودی کامل و رسیدگی به کارهای معوقه چندی در گناباد توقف داشت و فقط سفر مختصری برای زیارت به مشهد فرمود و در اواخر جمادی الاولی ۱۳۸۰ (آذر ۱۳۳۹) برای عمل جراحی غده‌ای که در پا پیدا شده بود و بعداً انجام عمره رجبیه از گناباد حرکت و پس از چند روز توقف در تهران به بیمارستان منتقل شده، غده عارضه عمل شد و بعد از چند روزی از بیمارستان خارج گردید.

و اوایل ماه رجب برای زیارت مدینه طیبه و انجام عمل عمره با هواپیما به عربستان سعودی حرکت نموده و جناب آقای حاج سلطانه حسین تابنده و مرحوم آقای حاج سیده‌الله جذبی و چند نفر از برادران ایمانی در ملازمت بودند. ابتدا در جدّه فرود آمده و از آنجا برای عمل عمره به مکه معظمه مشرف شده و سیزدهم رجب روز تولد حضرت مولی الموالی (ع) در مکه مشرف بودند و به زیارت مولد پاک او تشرّف حاصل نمودند. پس از ده روز توقف به مدینه منوره مشرف شده و در بیست و هفت رجب، عید مبعث، در جوار حرم مقدّس نبوی مشرف بود. پس از ده روز توقف به جدّه مراجعت نموده مجدّد توفیق عمل عمره حاصل نموده، بعداً برای زیارت اماکن مقدّسه به اردن عازم و از آنجا به عتبات عالیات مشرف شده، اواخر ماه شعبان به تهران مراجعت فرمود. قریب دو ماه هم در تهران توقف و در ضمن به اصفهان و شیراز هم به تقاضای فقرای آنجا مسافرت نمود و اواخر ذیقعه به گناباد مراجعت فرمود.

سپس در شعبان ۱۳۸۴ برای زیارت به مشهد مقدّس مشرف شده و بعداً مجدّداً در ماه شوال به تهران برای معالجه حرکت و در اواخر ذیحجه به قصد تشرّف عتبات عالیات عازم شده و ایام عاشورا را در کربلای معلی گذرانید و

آخرین عکس ایشان که در باغی در بیدخت، هنگام رسیدگی به امور زراعی برداشته شده است.

به نجف اشرف و کاظمین و سامراء نیز تشرّف حاصل نمود، و اواخر محرم ۱۳۸۵ مراجعت کرده توقّفی در تهران نفرمود و به طرف گناباد حرکت نمود. در تمام مدّت این سفر گرفتار ناراحتی سینه و کسالت‌های دیگر بود و ضعف مزاج روز به روز در تزیاید بود ولی در عین حال آنی از وظایف محوّله دینی و رسیدگی به امور فقراء غفلت نداشت، ولی روز به روز ضعیف‌تر می‌شد و غالباً کسالت بر وجود شریفش عارض بود تا آن‌که در تابستان ۱۳۴۵ چند مرتبه مبتلا به حالت قیّ و اسهال شده و ضعف زیادی در حضرتش ایجاد گردید به طوری که در هر چند روز یک مرتبه گرفتار این حالت می‌شد.

کسالت اخیر و رحلت آن حضرت

در کسالت اخیر که منجر به رحلت جنابش گردید فقط ضعف زیاد بود و فشارخون خیلی پایین بود. ولی با همان حال همه روزه در بیرونی می‌نشست تا فقراء خارج و داخل از دیدارش برخوردار گردند و از بابت کسالت ایشان ناراحت نباشند. حتی روز چهارشنبه هشتم ربیع الثانی (روز قبل از رحلت) برای استحمام به حمام عمومی بیرون منزل تشریف برد و بعد از حمام مختصری مثل همه روزه در بیرونی جلوس فرمود ولی بر اثر ضعف زیاد پس از ساعتی توقّف به منزل تشریف برد. در منزل هم روی رختخواب نخواستید و با همان حال ضعف نشسته و مشغول مذاکره و صحبت بود. نزدیک ظهر که شد نگارنده باکسب اجازه به منزل رفتم برای صرف نهار و قدری استراحت، ولی ناخودآگاه دلم در حضورش بود و در منزل راحت نبودم.

عصر خیلی زود باز به خدمتش مشرف شدم. نشسته بودم و گاهی به پاهایشان مختصر فشاری می‌دادم. در این بین خبر دادند که آقای دکتر محمّد معینی که رئیس بهداری بیدخت و طبیب معالج و مورد علاقه ایشان بود، به درب منزل آمده. ایشان فرمودند: بیایند به منزل. پس از چند دقیقه دکتر معینی خدمت ایشان

رسید و نبض و فشارخون را گرفت. با تبسم فرمودند: آقای دکتر خیلی ضعیف دارم و چشمهایم تار است از ضعف. سپس افزودند: من از دو چیز خوش نداشتم ولی مثل این که حالا باید قبول کنم؛ یکی عینک مداوم و دیگری عصا. دکتر مدتی در خدمتش بود، سپس رفت.

من هم تا نزدیک غروب با حاج آقای تابنده و مرحومه حاجیه بی بی مادرم و حاجیه بی بی خواهرم در حضورش بودیم. نزدیک غروب به قصد مسجد مرخص شدم. بعد از ادای فریضة مغرب و عشاء در مسجد، باز حضورشان رفتم و تا هنگامی که در اتاق بودند، نشسته بودند ولی در آن موقع در ایوان منزل تُشکی پهن کرده و روی آن دراز کشیده بودند. سلام کرده، پهلوی ایشان نشستم. تسبیح یُسر دانه ریزی در دست داشتند و با انگشتان مثل اینکه ذکر ی بگویند و متذکر باشند، دانه‌ها را می انداختند. در این بین تسبیح از دست ایشان افتاد ولی انگشتان کمافی السابق در حرکت بود، گویا متوجه افتادن تسبیح از دست نبودند. تسبیح را برداشته و به دستشان دادم. تبسمی فرمود و گفت: بس که ضعیف دارم، متوجه افتادن تسبیح نشدم. تا ساعت سه از شب گذشته حضورش بودم. فرمود: برو بخواب. استدعا نمودم اجازه فرمایند همان جا باشم. فرمود: برو و بخواب که صبح برای مسجد بیدار شوی، بعد از مسجد می آیی. سه مرتبه تکرار و اصرار نمودم. مرتبه سوم فرمود: تو برو و بخواب، تابنده می ماند. به ناچار حرکت نموده، خداحافظی کرده، منزل آمدم ولی دلم آرام نداشت. بدون اینکه گمان خطری داشته باشم و یا تصور رحلت نمایم اما آرام نداشتم و خوابم نمی برد.

قبل از اذان صبح که از منزل به قصد مسجد بیرون آمدم، اول جلو منزل ایشان رفتم. دیدم درب منزل بسته است و رفت و آمدی نیست. قدری ایستادم، کسی بیرون نیامد. روانه مسجد شدم ولی دلم در آنجا بود، دلم آرام نبود، مشغول نافله شدم تا مؤذن مسجد اذان گفت. فریضة صبح را بجای آورده و زود بدون خواندن اوراد و تعقیبات حرکت نموده، در بین راه اوراد را می خواندم. جلو صحن مزار که

رسیدم کربلایی محمدحسین حسینی (دلاک) را دیدم که می‌دود و به مزار می‌رود. پرسیدم: چه خبر است؟ باگریه گفت: خاک به سر شدیم! نیم ساعت قبل از آن به طوری که از حضرت آقای حاج سلطانه حسین تابنده و نزدیکان که بالای سر بودند و چند نفر از فقراء که در مزار مجتمع بودند، شنیده شد، خانواده حضرت آقای تابنده با حال پریشان و منقلب، بی‌خبر و با پای برهنه به طرف مزار دوان شده، وارد بقعه متبرکه گردیده، با صدای بلند گفته بود: ای فقراء حال مولی خیلی منقلب است، از خدا شفای ایشان را بخواهید. فقراء که ابتداء نشناخته، بعداً که از بعض زنها در همان جا شنیده بودند، متوجه شده بودند که خانواده حضرت آقای تابنده است، دیوانه وار خیلی منقلب شده و رو به در منزل آمده بودند. ایشان هم این را گفته، سر را روی قبر گذاشته، گریه زیادی نموده و به عجله برگشت که در راه شیشه‌ای به پایشان فرو رفته و خون آلود شده بود. و با همان حال، اول اذان صبح به منزل بازگشتند و بالای سر ایشان رسیدند که نفسهای واپسین بود.

من هم با عجله آمدم و به منزل رفتم. دیدم حضرتش روی تشک به خواب ابدی فرورفته و دیگر چشم‌ها را از دنیا و مافیها فرو بسته است و دل همه را داغدار و همه را در سوگ خود نشانیده و صدای گریه و شیون زنها بلند است.

بدین ترتیب در طلوع فجر صادق روز پنج‌شنبه نهم ربیع الثانی سال ۱۳۸۶، مطابق ششم مرداد ۱۳۴۵ شمسی (۱۹۶۶ میلادی) اول اذان صبح، ساعت سه و نیم پس از نصف شب به وقت محلی، هنگامی که مؤذن شروع به اذان کرد، جنابش پس از قریب به پنجاه سال ارشاد و هدایت در سن هفتاد و هفت سالگی ندای ارجعی را لبیک گفت و روح مقدسش به عالم قدس پرواز نمود و تقریباً عموم اهالی بیدخت و جمیع فقراء و دوستان را عزادار و اندوهگین نمود.

اول آفتاب همان روز جنازه شریفش از منزل تشییع شد به نحوی که در آن روز همه قریه بیدخت یک پارچه شیون و زاری شد و اهالی گناباد و آبادی‌های

اطراف آن و فقرایی که از شهرهای دیگر آمده بودند، در تشییع جنازه شرکت کردند که در گناباد بی نظیر بود. بعداً نیز تا مدت چهل روز تمام، صبح و عصر، در جوار آرامگاه پاکش و در مسجد و منازل مختلف، مجالس سوگواری متعدد منعقد می شد و در همه دهات گناباد و بیشتر شهرهای ایران نیز مجالس تذکر و یادبود باشکوه تمام برگزار شد.

فرمان جانشینی

در شب شنبه دومین شب رحلت ایشان فرمان جانشینی جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه توسط آقای دکتر آزاده در مجلس خوانده شد و در آن شب حاج آقای سلطانی و کربلایی اسدالله و آقای حاج سعادت و نگارنده و همه برادران با حضرت ایشان به نوبت تجدید عهد نمودیم و سحر هم حاجیه بی بی والده مکرمه ایشان و خانواده شان و حاجیه بی بی جدّه و سایر محارم با جناب ایشان تجدید نمودند و از آن به بعد هم مشایخ و مأذونین و بعداً سایر فقراء از بیدخت و خارج تجدید پیمان کردند.

حالات و صفات آن جناب

اخلاق و رفتار

جنابش بسیار بُردبار و حلیم بوده کمتر عصبانیت از ظاهرش هویدا می‌شد. بعضی اوقات اتفاق می‌افتاد که با تبسم شیرینی طرف را شرمنده می‌نمود. با دوست و دشمن به مهربانی رفتار می‌نمود و با تبسم دل همه را شاد و خوش می‌فرمود. اشخاصی که با ایشان بد رفتاری داشته و یا غیبت و بدگویی می‌نموده‌اند، اگر به سمعش هم می‌رسید، وقتی گویندهٔ اولیهٔ مقابلش قرار می‌گرفت، طوری نمی‌نمود که تصور کند گفته‌هایش را شنیده است و با خوشرویی و محبتی که مبذول می‌نمود، طرف را خجل و شرمسار از گفتارش می‌کرد. اگر شخصی بر اثر غرض‌ورزی پیش ایشان از دیگری سعایت می‌نمود، کاملاً به گفته‌هایش گوش فرا داشته و کلمات و گفته‌های او را استماع می‌نمود طوری که گوینده یقین حاصل می‌کرد تیرش به هدف خورده و ایشان را کاملاً تحت تأثیر گفته‌هایش قرار داده است و مطمئن بود که عکس‌العملی از ایشان بروز و ظهور خواهد کرد. ولی از طرف ایشان کوچکترین عملی انجام نمی‌شد و به تدریج و با صبر و بُردباری در اطراف مسأله به طور غیرمستقیم تحقیقات می‌فرمود تا صحت و سقم گفته‌های گوینده روشن شود، حتی در ظاهر آثار افسردگی هم مشاهده نمی‌شد. تملق و چاپلوسی را خوش نداشت بلکه حمل بر نفاق و دورویی می‌نمود. از

بی‌اعتنایی و بی‌مهری اشخاص مکدر نمی‌شد.

در قضاوت عجله روا نمی‌داشت. خلاصه آن‌که آلت دست اشخاص واقع نمی‌شد که هر کسی از هر جا بخواهد خودشیرینی کند و به ظاهر به لباس دلسوزی درآید و ابراز محبت نماید و خبری دروغ یا راست به عرضش برساند که شاید عکس‌العملی فوری ببیند. بلکه با کمال صبر و حلم و بُردباری قضایا و اخبار را به‌خودی خود روشن می‌نمود و عجله در قضاوت نمی‌نمود و خود را آلت دست اغراض اشخاص ولو نزدیکترین اشخاص باشد قرار نمی‌داد، ولی وقتی تصمیم می‌گرفت عمل می‌نمود و در تصمیم خود جدی بود.

در مقابل خواست خدا و قضا و قدر الهی رضای محض و کاملاً تسلیم بود. حتی در فوت تنها دختر هجده ساله‌اش، خیلی کم آثار حزن و اندوه از ایشان نمایان بود به نحوی که مخدره محترمه مرحومه مادرش دست به دامانش می‌شود و گریه زیادی نموده و می‌گوید: من حاضرم فداشوم از خداوند بخواه که قبول فرماید و دخترت سلامتی و شفای خود را دریابد، زیرا من عمری به کفاف نموده‌ام، مرگ من چندان قابل تأثر نیست ولی این دختر ناکام، دل تمام مردم اعم از دوست و دشمن را غصه‌دار و عزادار می‌نماید، از خداوند بخواه مرا به قربانی قبول فرماید. پس از گریه و اصرار و تکرار زیاد، ایشان در مقابل گفته‌ها و گریه‌های مادر می‌فرماید: من تسلیم امر خداوند می‌باشم، هرچه بخواهد و بکند راضی و تسلیم هستم، اماتتی عنایت فرموده، خود می‌داند. و نیز در فوت پسر بیست و نه ساله‌اش مرحوم آقای هادی تابنده اگر تأثری ظاهر می‌شد، از این جهت بود که از کسالت و مرگش کسی مطلع نشده و غریبانه در خانه‌ای که اجاره نموده بود جان داده و جنازه‌اش غریبانه برداشته و کفن و دفن شده بود و بعد از چند روز تازه خبر به بیدخت رسیده بود. بدیهی است که این قسمت بر عموم مردم، نزدیک و دور، ناگوار و غیرقابل تحمل بود مع‌ذلک جنابش نهایت آرامش را داشت. البته اشک از چشمان جاری می‌شد و به مضمون خیر معتبر که حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله

علیه و آله در فوت فرزندش ابراهیم گریه می فرمود، به عرض رسانند که همه را امر به صبر می کنی و خود گریه می نمایی. فرمود: بی صبری نیست، نارضایتی ندارم، دل می سوزد و اشک بی اختیار جاری می شود، بی صبری ندارم و راضیم به رضای حق.

بسیار سلیم النفس و منیع الطبع و در دستگیری فقرا و دلجویی ضعیفان و بیماران و مصیبت زدگان بی اختیار بود و با گشاده رویی و مهربانی به درد دل گرفتاران توجه می فرمود. غریب نواز و مهماندوست بود و تا ضعف مزاج و عدم توانایی غلبه نکرده بود، به بازدید همه زارعین و رعایا حتی کارمندان خود تشریف می برد. نزد ایشان غنی و فقیر و قوی و ضعیف مساوی بود و هر کس به زیارت ایشان می آمد، ولو بیگانه و خارج از مذهب اسلام بود، با تواضع و محبت رفتار می کرد و رفتار متین و باوقار توأم با ملاحظت گفتار ایشان، وی را جلب و جذب می کرد و با انبساط و مسرت خاطر از محضر ایشان خارج می شد.

غالباً در موقع استراحت و حتی خواب هم اگر مهمانی وارد می شد، از خواب و استراحت صرف نظر کرده، پذیرایی می نمود. فقط می فرمود: در ماه مبارک رمضان میل ندارم در روز، مهمانی بر ما وارد گردد که ناچار به پذیرایی شویم و به فقراء هم دستور می فرمود که کسانی که قصد بیدخت برای ملاقات دارند، اگر در ماه رمضان باشد باید قصد کنند که بتوانند روزه بگیرند و اگر نخواهند قصد کنند، ماه رمضان نیابند که در بیدخت ترک روزه نکنند و خود با ضعف مزاج و اصرار اطباء در ترک روزه به این مجوز افطار نمی فرمود.

برنامه یومیّه

سحرخیزی

جنابش به منظور درک فیض نماز وسطی، فریضه مغرب و صبح را مقید بود که اول وقت بخواند. ثلث آخر شب را در تمام ایام سال بیدار و به عبادت مشغول

بود. شبها را در سفر و حضر مدّتی قبل از اذان صبح بیدار بود و به نمازهای نافله و تهجّد اشتغال داشت و تا طلوع آفتاب به عبادت می پرداخت. در مسافرتها که غالباً نگارنده افتخار خدمت و ملازمت را می داشتیم، شبی نشد که اذان صبح گفته شود و ایشان در رختخواب باشند و لو اینکه دیر بخوابند^۱. تمام پیروان و ارادتمندان خود را نیز به سحرخیزی و تهجّد ترغیب می نمود و گاهی سحرها بعد از ادای فریضه صبح بدون خبر قبلی به منزل بعضی از پیروان خود می رفت، خصوصاً در مسافرتها که سحرها غالب برادران برای نماز حاضر می شدند. مایل بود که همه برادران بیشتر به سحرخیزی توجه داشته و علاقه از خود نشان بدهند^۲. زیرا ظاهراً بدن هم استراحت کرده و تمام قوا، آسوده و آماده است برای عبادت و بندگی خداوند و مضافاً بر آن، استنشاق و استفاده از هوای صاف و آزاد برای حفظ صحت بدن هم مفید است. و پس از ادعیه و اوراد تعقیب نماز صبح، همچون سایر بزرگان سلف تلاوت قرآن و چند آیه را تفسیر و در اطراف آن قدری صحبت می فرمود.

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلریا شنیدن

به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن

پس از طلوع آفتاب به قدر نیم ساعت به راه رفتن و سرکشی به باغات نزدیک مشغول می شدند، سپس صبحانه مختصری میل فرموده حدود یک ساعت و نیم پس از طلوع آفتاب به حیاط بیرونی آمده، به حساب املاک و پاسخ نامه‌ها و پذیرایی واردین مشغول بود. و چون مقید بود که جواب نامه‌ها را که غالباً سؤالات

۱. یکی از مستخدمین ایشان نقل می کرد که با آنکه همواره مراقب بودم سحرها زودتر از ایشان بیدار شوم و خدمتی انجام دهم ولی هیچ وقت اتفاق نیفتاد که بتوانم قبل از ایشان بیدار گردم.

۲. درباره سحر در کتاب پند صالح می فرمایند: «و سحرها که هوا صافی و تن در آسایش و روح روشن و بی آرایش است و هنوز به کار دنیا نپرداخته در شبانه روز بهترین ساعات است که گناهان خود را پیش چشم آورده، راز و نیاز با بخشنده بی نیاز نماید و فواید روحی و جسمی و بهره‌بری در کارهای دنیوی و اخروی بر بیداری بین الطلوعین فراوان مترتب است.» (پند صالح، صص ۷-۷۶).

دینی و مطالب مسلکی بود، شخصاً بنویسد^۱ و تعداد نامه‌ها بسیار زیاد بود، وقت شریفش بیش از اندازه مصروف این کار می‌شد.^۲

نزدیک ظهر به اندرون رفته و پس از صرف ظهرانه دو ساعت استراحت می‌فرمود و سه ساعت و نیم بعد از ظهر بیرون آمده یا به صحن مزار برای تدریس و تفسیر تشریف می‌برد و یا در بیرونی به پذیرایی از واردین اشتغال داشت.

در اول مغرب، فرایض را بجا آورده و تا حدود دو ساعت و نیم بعد از آن به برگزاری مجالس فقری می‌گذرانید و سپس به منزل رفته شام میل کرده و استراحت می‌فرمود.

آداب و سلوک شرعی

به ظاهر اعمال شرعیه اهتمام تمام داشت و مانند جدّ و پدر بزرگوار و سایر اسلاف خود در آداب دینی کاملاً مقتید بوده و حتی الامکان در عمل به مستحبات هم مراقبت داشت. و با اینکه مقام اجتهاد داشت، مع ذلک پیروان خود را امر می‌فرمود که باید از یکی از مراجع تقلید پیروی نمایند تا ظاهر آداب شریعت

۱. نامه‌های واصله را می‌توان دو نوع دانست: بعضی‌ها حاوی سؤالات و پرسشهای عرفانی یا دستورالعمل زندگی و امثال آنها بود و بعضی هم صرفاً برای اظهار ارادت و التماس دعا. در مورد گروه اول چون مرجع پاسخ‌دهنده می‌باید شخص ایشان باشد و از طرفی مخاطب چه دوست، چه دشمن و چه بیطرف از یک کلمه مندرج در نامه استفاده و بهره‌گیری می‌کرد، می‌باید شخصاً پاسخ بدهند. گروه دوم نامه‌ها را نیز ایشان به منزله سلام و تحیت گرفته به مصداق: *إِذَا حُتِّبْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها* (هرکس به شما درود فرستاد پاسخ بهتر یا لااقل برابر آن بدهید؛ سوره نساء، آیه ۸۶) مقتید بود که شخصاً پاسخ دهد. و بدین شرح ملاحظه می‌شود که پاسخ نامه‌های واصله خود موجب اشتغال عظیم وقت و فکر ایشان بود.

۲. جنابش بعضی از مرقومات را که دارای مطالب مهم مذهبی و مفید به حال عموم بود می‌فرمود ابتدا در دفتری که به همین منظور تهیه شده بود، ثبت گردد، سپس به وسیله پست ارسال می‌نمود. نامه‌های اخیر همراه با تعدادی نامه‌های دیگر که در دست اشخاص بود و مجموعاً در حدود دویست نامه می‌باشد جمع‌آوری شده و به مناسبت اولین سال رحلت ایشان تحت عنوان نامه‌های صالح (چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۸) به چاپ رسیده است. این مکاتیب و مرقومات بسیار مهم و دارای مطالب دقیقه بسیاری است و کمتر دیده می‌شود که در آن اثری از نکات معرفت و اسرار شریعت و طریقت و دستورات اخلاقی فردی و اجتماعی و وظایف شریعتی و طریقتی نباشد.

مطهره را کاملاً بتوانند مراعات و حفظ نمایند. زیرا می‌فرمود: اگر ظاهر شریعت درست نباشد طریقت و سلوک درست نخواهد بود^۱ و «بدون یکدیگر نتیجه نبخشند... و باید مراقبت داشت و آنکس که خود را نزدیکتر داند باید در رفتار بر احکامی که در قرآن مجید و خطاب به مؤمنین است بهتر بکوشد.»^۲

قرائت قرآن

در قرائت قرآن اصرار زیاد داشت و تأکید می‌کرد که از ترجمه آن استفاده شود و می‌فرمود: قرائت قرآن دستور عمومی مسلمانان است و باید هر صبح مقداری از قرآن، حداقل یک حزب یا دست کم یک صفحه قرائت نمود، حتی کسانی هم که سواد ندارند هر صبح قرآن مجید را باز کرده برای تیمن و تبرک زیارت کرده، بیوسند.^۳

در مدارس و مکاتب محل هم مراقب بود که حتماً به اطفال قرآن تعلیم دهند و

۱. از جنابش مکرر شنیدم که می‌فرمود: در تهران برای بازدید مرحوم آیه الله حاج میرزا حسن سنگلجی بزرگ رفتیم. مذاکرات کشید به اینجا که مردم بطور عموم در عقایدشان متزلزل شده و به بی‌دینی سوق داده می‌شوند، گویندگان هم یا در کلامشان اثر نیست که در وضع و اخلاق مردم اثر گذارد و یا اینکه از حوصله‌شان خارج است و خلاصه به وظیفه خود عمل نمی‌نمایند. آقای سنگلجی به من گفتند: کوتاهی از شما است. گفتیم: به چه دلیل؟ گفت: زیرا شما عرفاء، مربی معنوی مردم هستید و کلام شما مؤثر است. در جواب گفتیم: بی‌لطفی کردید و مسؤولیت خود را به من تحمیل نمودید. مکتب عرفان حکم کلاس عالی را دارد. شما باید اول آنها را تربیت کرده و متدین و معتقد نمایید، آن وقت تحویل ما که داده شدند و آمادگی داشتند، هدایت شده و مراتب سلوک را طی نمایند، و اگر زیربنا درست و محکم نباشد، نمی‌شود روی آن ساختمان ساخت و اگر بشود موقتی و بی‌فایده است. عرفان و طریقت هم بدون شریعت مفید نیست بلکه لازمه و وسیله وصول به کمال، در ابتداء تکمیل شریعت و ظاهر دیانت است و الا فائده‌ای نخواهد داشت. مرحوم سنگلجی در جواب فرمود: قصور خود را قبول داریم.

۲. پند صالح، ص ۶۴.

۳. در رساله شریفه پند صالح (ص ۶۵) درباره قرائت می‌فرمایند: «پس خواندن قرآن که فرمانی خدایی و صورت پیمان بین بندگان و خداوند است امر عمومی است که تا بشود هر روز ولو کم باشد بخوانیم که به یاد بندگی خود افتیم و از پیمان یاد آریم و تا بشود باید ترجمه آن را دانست و تدبیر در آن نمود و در اول شروع با پاکی و پاکیزگی پناه به خدا از شرّ و سوسه شیطان برد که مبادا در دل جاگیرد برخلاف جلوه دهد و برای آنها که ترجمه ندانند باز هم خواندن قرآن و توجه به خدا و پیمان خدایی نیک و امر شده است...»

خود گاهی به مدارس تشریف برده، به منظور تشویق دانش آموزان در سر کلاس از قرآن سؤال می فرمود و به آن دانش آموز که خوب قرآن می خواند، جایزه می داد. در روزهای جمعه و دوشنبه در موقع قرائت قرآن که معمولاً عده‌ای از زنها هم برای استماع حاضر می شدند، حین قرائت دستورات قرآنی را هم برای آنها بیان می فرمودند.

عصرها هم معمولاً یک ساعت و نیم مانده به مغرب به مزار جناب سلطان علیشاه، صحن متبرک سلطانی، تشریف می آورد و تفسیر بیان السعادة تألیف جدّ امجدشان را شرح و تدریس کرده و مطالب عرفانی و دقایق سلوک را به طوری ساده و بی پیرایه بیان می فرمود که هم عامی بیسواد و هم عالم از آن استفاده می کرد و در خلال آن دستورات اخلاقی و اجتماعی را هم ذکر می نمود. و گاهی درس دیگری هم از فقه یا منطق اضافه بر تفسیر می فرمود.

رسالة پند صالح

چنانکه قبلاً مذکور شد، جنابش عصرها در مزار سلطانی تفسیر بیان السعادة را شرح و تدریس می فرمود. شب‌های جمعه هم معمولاً کتاب شریف صالحیه را تفسیر و شرح می نمود^۱ و در نظر داشت که شرحی بر آن مرقوم فرماید و حتی در مقدمه کتاب پند صالح نیز بدان اشاره کرده ولی متأسفانه بواسطه کسالت‌های متمادی و گرفتاریهای زیاد خصوصاً مکاتبات زیاد که مقید بودند شخصاً جواب نامه‌ها را بدهند، فرصت دست نداد که به این مهم بپردازند. اما خود مکتوبات بازمانده از ایشان، دلالت بر تبخّر در علوم دینی و عقلی علاوه بر مراتب کامله

۱. برخی از تفسیرهای اخیر ایشان بر کتاب صالحیه ضبط گردیده است که منحصر به پنجاه و شش جلسه می شود و تعدادی از آنها از نوار، تحریر و تنظیم شده است که در قسمت بیانات ایشان در همین یادنامه ذکر گردیده است.

عرفانی ایشان دارد^۱، لذا تألیف کتابی ایشان منحصر به کتاب پند صالح است. اما تألیف همین کتاب، بزرگی و عظمت مقام نویسنده آن را نشان می‌دهد؛ چه با آن‌که از حیث حجم ظاهر بسیار کوچک است، حاوی جمیع دستورات لازمه دینی و مذهبی، اخلاقی و اجتماعی برای سالکینِ اِلَى اللَّهِ است و در عین اختصار و ایجاز، از هیچ‌یک از دستورات لازمه برای مؤمن سالک فروگذار نگردیده است^۲.
من نمی‌گویم که آن عالی‌جناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب

برگزاری اعیاد و ایام سوگواری

جنابش روزهای اعیاد را گرامی می‌داشت و شب‌ها را چراغانی و جشن می‌گرفت. روزها را هم از صبح می‌نشست و از واردین و مهمانان خارج و داخل که برای عرض تبریک حضورش می‌آمدند، پذیرایی می‌فرمود. در اعیاد فطر و اضحیٰ برای اقامه نماز عید در مسجد جامع حاضر می‌شد و به امام جماعت مسجد اقتداء می‌کرد و پس از ادای نماز، یک نفر از آقایان اهل منبر و یا خود امام جماعت حرکت می‌نمود و از صحیفه سجّادیه اول عبارات عربی خطبه مربوطه را قرائت کرده، سپس ترجمه فارسی آن با عباراتی عارفانه و در عین حال بطوری که مورد فهم عموم بود، جمله به جمله برای مستمعین خوانده می‌شد و دستورات شرعیه را نیز مختصری شرح می‌دادند.

روزهای وَفَیَات و سوگواری ائمه اطهار و هادیان راه هُدٰی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین را نیز کاملاً مراقبت داشت و مجالس سوگواری و روضه‌خوانی در حسینیه مزار سلطانی تشکیل می‌داد و خود صبح زود از اول

۱. چنانکه قبلاً مذکور شد، تعدادی از این مکاتیب تحت عنوان نامه‌های صالح منتشر شده است.
۲. رساله پند صالح تا کنون (سال ۱۳۶۷) هفت بار چاپ شده و چند نفر از فضلاء هم تقاضا داشتند که به زبانهای عربی و اروپایی نیز ترجمه شود. اخیراً ترجمه‌ای از آن به زبان انگلیسی منتشر شده و آقای مهندس نصرت الله اربابی هم آن را به نظم درآورده و تحت عنوان صالح‌نامه منتشر ساخته‌اند.

مجلس قبل از شروع به روضه خوانی حاضر می شد و پس از حضور اجازه شروع داده می شد و پای منبری ها و روضه خوان و نوحه خوانها همه به فیض می رسیدند و فیض رسانی می کردند و جنابش تا آخر مجلس ولو آنکه تا ظهر طول می کشید، نشسته می بود.

ایام محرم

در دهه اول محرم همه ساله مقتید بود که تا شب سیزدهم محرم را برای نماز جماعت در مسجد حاضر شود و تا شب عاشورا جنابش شخصاً اقامه نماز جماعت می کرد و از شب یازدهم به امام جماعت مسجد اقتداء می نمود. این سیره از زمان مرحوم آقای حاج ملاسلطان محمد سلطان علیشاه و بعد هم در دوران مرحوم آقای نورعلیشاه جاری بوده و هست و تمام اهالی از زن و مرد اقتداء می نمودند. پس از ادای فریضة مغرب و عشاء هم می نشست و روضه خوانها و پای منبرها شروع به نوحه و روضه خوانی می نمودند و تا ساعت دو و نیم از شب گذشته طول می کشید. سپس مجلس ختم می شد و به منزل می رفت.

و از شب ششم محرم دسته های سینه زن و زنجیرزن در عزاداری شرکت می کردند و حضرتش در این شبها گریه زیادی داشت مخصوصاً در شبهای نه و ده و یازده و دوازده محرم و شبهای قدر، بسیار منقلب می بود و حتی در خوراک هم امساک می کرد. روزها هم صبح در حسینیه مزار متبرک سلطانی جلوس می نمود و آقایان اهل منبر از دهات خارج بیدخت بلکه بعضی سالها از خارج گناباد هم برای روضه خوانی در این دهه محرم می آمدند و همه بلااستثنا منبر می رفتند و گاهی می شد که مجلس تا قریب به ظهر طول می کشید و همه مستفید و مستفیض می شدند.

ایام رمضان

شبهای قدر هم بعد از افطار برای اقامه نماز جماعت در مسجد و یا حسینیه مزار حضور به هم رسانیده و اقامه نماز مغرب و عشاء می نمود و بعد از نماز مجلس عزاداری منعقد می شد و پس از خاتمه روضه خوانی در آخر قرآن به سر می گذاشتند؛ سپس مجلس ختم می شد. در همین ایام شریفه، دو ساعت و نیم به اذان صبح می فرمود در منزل خودشان را برای خواندن دعا و قرآن به سرگذاردن باز می کردند و خواهران به طور غالب حضور به هم رسانیده، و در مجلس دعا و قرآن به سرگذاردن شرکت نموده، مستفیض می شدند. پس از صرف چایی یک ساعت قبل از اذان صبح، مجلس خاتمه یافته، مستمعات به منازل خود می رفتند.

روزهای ماه مبارک رمضان همه روزه در زمستان و تابستان، هوای سرد و گرم، سه ساعت به غروب مانده در مسجد جامع بیدخت حاضر می شد و شخصاً اقامه فریضه ظهر و عصر می نمود و سپس وعاظ منبر می رفتند و تا یک ساعت به غروب مانده مجلس وعاظ ادامه داشت و یکی از وعاظ موظف بود مسایل دینی از نماز و روزه و غیره را از رساله عملیه برای مستمعین بگوید، سپس موعظه و مصیبت می خواندند. بعد از ختم مجلس و زیارت سه طرف، دو مرتبه می نشستند و قرائت قرآن شروع می شد و تمام حضار مجلس از بزرگ و کوچک که مختصری قرآن خواندن بلد بودند، به ترتیب از طرف راست به تلاوت قرآن می پرداختند. هرکسی چند آیه قرائت می نمود که صدا به گوش همه حضار می رسید و تمام بهره مند می شدند و یک نفر هم غلطها و اشتباهات را تذکر می داد و تا غروب طول می کشید.

در گرفتن روزه ایام ماه مبارک رمضان اهتمام تمام داشت و کاملاً به حدیث شریف *صُومُوا تَصِحُوا*^۱ اهمیت می داد و هیچ وقت در ماه رمضان کسالت عارضش

۱. روزه بگیرید تا سلامتی یابید.

نشد و می فرمود: کسالت و ضرر روزه بر اثر پرخوری و بدخوراکی است که موقع افطار بر اثر گرسنگی و تشنگی، چایی و غذا و آب زیاد داخل هم خورده می شود؛ در سحر هم بر اثر تغییر موقع غذا و همان پرخوری و تداخل زیاد در افطار و بعد از افطار مفصل است، و هنگامی هم که میل به غذا نیست، غذا زیاد خورده می شود که در بعض اشخاص و امزجه تولید تُرش و یا تخمه می نماید و الا اگر در خوراک افطار و سحر زیاد روی نشود و به اندازه میل و اشتها غذا خورده شود، روزه ضرر ندارد و حدیث شریف بسیار درست و صحیح است و روزه برای همه کس مفید است مگر اشخاصی که مریض باشند و یا بر اثر پیری و کِبَر سن و یا ضعف زیاد استطاعت نداشته باشند. ولی خود ایشان در اواخر عمر شریفشان با ضعف مزاج و اصرار اطباء در ترک روزه، به این مجوز افطار نمی فرمود.

جنابش در افطار و سحر بسیار امساک داشت و فرقی بین ماه مبارک رمضان و بقیه سال از حیث کمیت غذا برایش نبود و در هر حال مقید بود که گرسنه از سر سفره حرکت فرماید. به همین جهت هم بود که نسبتاً مزاج سالم و پربرکتی داشت. فقط در این اواخر بر اثر کسالت پرستات و عمل و عارضه فلیت خیلی شکسته و ضعیف گردیده بود به طوری که به مختصری تغییر هوا و یا حرکت غیر عادی و یا خوراک ناسازگاری، کسالت تب عارض می گردید و اطراف دهان و بینی تب خال می زد و نسبتاً طولانی می شد و اذیت و ناراحتی زیاد داشت ولی با این همه برنامه یومیّه خود را ترک نکرد و ابداً اظهار کسالت نمی فرمود که مبادا موجب نگرانی و یا ناراحتی فقراء و واردین گردد.

اتحاد مسلمین

جنابش به اتحاد و وحدت مسلمین اشتیاق فراوان داشته و همواره قولاً و فعلاً آن را ترغیب و تشویق می کردند و با قبول اختلافات بدون اینکه به قول خودشان بخواهند شیعه را سنی کرده یا سنی را شیعه نمایند، اختلاف عقیده قلبی را منافی با

دوستی و اخوت اسلامی نمی‌دانستند.^۱

در این باره در پند صالح می‌فرمایند: «نسبت به تمام فِرَق اسلام از شیعه و سنی و غیره که همه در تحت لواء یک کلمه و دارای یک دین و یک پیغمبر و یک کتاب و همه اهل یک قبله‌ایم، باید برادر اسلامی بوده، یگانگی دینی را منظور داشت و مؤمنین را در اخوت و برادران طریق را به خدمت برگزید.»^۲

سلوک ایشان به پیروی از سنت رسول اکرم چنان بود که مجتهد اعلم اهل سنت^۳ در ناحیه خراسان نیز روزی در یکی از مجالس سوگواری منعقد در بیدخت به مناسبت رحلت ایشان، همراه با شیخ طریقت قادریه شرکت کردند و خود آن مجتهد اعلم با استجازه از صاحبان عزا به منبر رفت و در مکارم اخلاق حضرت صالح‌علیشاه سخنرانی و در ضمن بیانات خود چنین گفت: «من هر وقت می‌خواستم نورِ علی را ببینم، به سیمای صالح‌علیشاه می‌نگریستم.» آنگاه به همین صورت از سایر صحابه نیز اسم برد.

و بر همین اساس بود که در جریان تأسیس "دارالتقریب بین المسلمین"^۴ و

۱. بلکه این اتحاد و وحدت کلمه را با اتکاء به آیه شریفه قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ؛ بگو: ای اهل کتاب بیایید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است، پیروی کنیم (سوره آل عمران، آیه ۶۴) درباره همه موحدین و اهل کتاب خواستار بودند.

۲. پند صالح، صص ۹-۹۸.

۳. خود مشارالیه به مناسبت رحلت ایشان در مسجد اهل سنت مجلس فاتحه‌ای گذاشت و در همان مجلس عکس بزرگ مولی‌علی (ع) و عکس کوچکتر جناب صالح‌علیشاه را نصب کرده و گفته بود که چون آن مرحوم در میان صحابه به حضرت علی (ع) عشق می‌ورزید، عکس آن حضرت را نصب می‌کنم.

۴. جمعیت "دارالتقریب بین المسلمین" جمعیتی بود که به پیشنهاد و سعی آقای محمدتقی قمی در سال ۱۳۶۶ قمری (۱۳۲۶ شمسی) در محل مصر تأسیس شد. مقصود از تأسیس جمعیت این بود که با تمام وسائل بکوشند که مذاهب اسلامی را که در این جمعیت، شش مذهب ذکر شده (جعفری، زیدی، شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی) به یکدیگر نزدیک کنند. این جمعیت هر شش مذهب مذکور را به رسمیت شناخته و مذاهب رسمی اسلامی می‌داند. در این جمعیت بسیاری از علمای بزرگ اهل تسنن و تشیع عضو بودند. از جمله اعضاء شیخ محمود شلتوت (متوفی به سال ۱۳۸۳ قمری) رئیس دانشگاه الازهر و مفتی اعظم اهل تسنن بود که به پیروی از نیات این جمعیت، در سال ۱۳۷۸ قمری فتوایی تاریخی به کشورهای اسلامی صادر کرد مبتنی بر جواز پیروی از مذهب شیعه امامیه و به رسمیت شناختن آن.

صدور فتوای تاریخی شیخ محمود شلتوت در خصوص به رسمیت شناختن مذهب شیعه اثناعشری، جناب ایشان استقبال زیادی کرده و در همه جا و نزد همه آن را تأیید و تشویق کردند و حتی اعتقاد داشتند که باید از طرف علمای شیعه این عمل با استقبال بیشتری روبرو می‌شد و متقابلاً فتوایی صادر می‌شد دائر بر عدم جواز و ممنوعیت سب و لعن خلفاء^۱.

و خود علامه شیخ محمد تقی قمی مؤسس و رئیس جمعیت نقل می‌کردند: من در طی مسافرت‌های خود به ایران در محافل مختلف آگاه می‌شدم که بزرگواران به نام صالح‌علیشاه بدون اینکه بین ما آشنایی و سابقه‌ای باشد، از من تعریف و تجلیل کرده، جمعیت دارالتقریب را تأیید می‌کند، و می‌خواستم ایشان را بشناسم. تا اینکه توفیق آشنایی حضوری ایشان دست داد و از همان جلسات اول به عظمت

۱. آقای حسن سمعی دلونگی فرزند کربلایی عبدالحسین در این خصوص چنین نقل می‌کند: یک‌بار هنگامی که جناب صالح‌علیشاه به تهران آمده بودند، روزی مرحوم آیه‌الله بهبهانی برای دیدن ایشان به آنجا تشریف آورد. حُسن اتفاق در آن وقت من افتخار خدمت داشته، پذیرایی از واردین می‌کردم. اتفاقاً در آن روزها مرحوم آقای شیخ محمود شلتوت، مذهب جعفری (شیعه اثنی عشری) را به رسمیت شناخته بود و حتی فتوا داده بود بر اینکه یک نفر سُنی در نماز جماعت جائز است به امام جماعت شیعه اقتداء نماید. حضرت آیه‌الله بهبهانی ضمن بیان این خبر از اینکه راه و وسیله تقریب به مسلمانها را این مرد بزرگ باز نموده، مسرور و به آینده خوبی که اتحاد مسلمانان داشت، امیدوار بود. سپس جناب صالح‌علیشاه فرمود: شما و سایر آیات عظام در مقابل این فتوا و این اقدام بزرگ چه عکس‌العملی نشان دادید؟ در پاسخ گفتند: در تلگراف مفصل از دیاد مراتب تشکرات خود را به ایشان اظهار داشته و دعا نموده و توفیق زیادتری برایشان در خواست کردیم. مرحوم صالح‌علیشاه فرمود: شما حق این عمل بزرگ را اداء نمودید و تنها تشکر کافی نیست. آیه‌الله گفتند: چه عملی باید انجام می‌دادیم؟ فرمود: به عقیده من باید در مقابل، فتوا می‌دادید که سب خلفاء درین زمان به هیچ‌وجه جائز نیست و احدی حق ندارد به خلفاء راشدین سب و لعن نماید و این فتوا را در روزنامه‌ها منعکس فرموده، دستور می‌دادید در مصر هم به نظر شیخ شلتوت می‌رسانیدند. این تشکر عملی بسیار بجا و در واقع زیربنای دوم برای تقریب مسلمین می‌شد. مرحوم بهبهانی گفتند: چنین مطلبی را نمی‌توان نوشت و چنین فتوایی داد، زیرا عوام زیربار نمی‌روند و بلکه نتیجه بالعکس خواهد داد. راوی دیگری که این جریان را از خود آن بزرگوار شنیده بود، می‌گفت که در اینجا اضافه فرمودند: مسلماً شیخ شلتوت با این فتوا مورد اعتراض فقهای اهل سنت واقع می‌شود و چه بسا او را متهم کنند که با شیعیان بند و بست کرده است. تلگراف تبریک، سند به دست مخالفین می‌دهد، حال آن‌که با صدور چنین فتوایی، او مخالفین را مجاب می‌کند که در اثر عمل او عدّه زیادی از مسلمین هدایت شده و از یک کار زشت دست برداشته‌اند.

روحی و اخلاص ایشان پی بردم و در طول آشنایی این تشخیص من بیشتر مورد تأییدم قرار گرفت.

امور اجتماعی و اقدامات عام المنفعه

ایشان نیز مانند جد و پدر عالی مقدارش به کشاورزی و فلاحت اشتغال داشت و از آن طریق امرار معاش می نمود و به فقراء نیز مرتب دستور کسب و کار داده و بیکاری را مذمت می فرمود^۱. در حفر قنوات و دامداری نیز کاملاً با اطلاع بوده و خود بدانها رسیدگی می کرد.

آن حضرت در عین آن که در انجام وظائف مقررّه دینی جدّیت تمام داشت، از مراقبت در امور دیگران و امور اجتماعی و اقدامات عام المنفعه کوتاهی نداشت به طوری که در همه اطراف گناباد یادگارهای نیک آن حضرت از حوض و آب انبار و حمام و مسجد و بیمارستان به چشم می خورد که یا خود آن جناب ساخته یا کمک در ساختمان یا تعمیر آن نموده است و آثار نیک آن حضرت در خود بیدخت بیش از حدّ احصاء است.

۱. در رساله پند صالح می فرماید: «و باید انسان که بالطبع مدنی آفریده شده و به یکدیگر محتاجند، کمک به هم نمایند و هرکسی کاری انجام دهد که بیکر بهبوده و بار بر جامعه نباشد.» همچنین می فرماید: «و اگر چه دارا باشد که از دارایی خود بتواند زندگانی کند، باید کمک جامعه نماید ولو به رسیدگی و آبادانی دارایی خود که سرانجام آن آسایش مردم است و از گدایی و دزدی که دو نقطه مقابل کسب است و در اسلام نهی سخت شده است، دوری باید کرد.» (صص ۹۲-۳).

امور کشاورزی

جنابش به پیروی از جدّ بزرگوارش آقای سلطان‌علیشاه به امور زراعت و کشاورزی و احداث قنات و باغ و غرس اشجار علاقه بسیار داشت. بنابه فرمایش جدّ بزرگوار که «اگر زارعی از زمینی که گنجایش صد من گندم محصول داشته باشد، بر اثر بی‌توجهی زارع نود من گندم برداشت نماید، نسبت به ده من کسری آن پیش خداوند مسؤول است» در هر کجا زراعت داشت بی‌نهایت در آبادانی اراضی زراعتی می‌کوشید که معمولاً بهترین محصول برداشت می‌شد و نمونه بود. در امور زراعت زارعین آنچه برای آبادانی اراضی و باغات خرج می‌نمودند و صورت هزینه می‌دادند و لو یک وقتی اتفاق می‌افتاد که خرج زیادتر از درآمد شده بود، نگران نمی‌شد و باروی گشاده پرداخت می‌فرمود؛ زیرا معتقد بود جبران این هزینه را محصول آینده خواهد نمود.

در احداث باغات و غرس اشجار میوه و غیره نیز علاقه فوق‌العاده‌ای داشت و انواع اشجار میوه که با آب و هوای محل تناسب داشت غرس می‌نمود که آثار آنها و بلکه عین آنها هست و نشانه بارزی است از همت ایشان.

برای کمک درآمد به اهالی گناباد که غالباً به دلیل وضع جغرافیایی آنجا، زحمتکش و کم درآمد بودند، دستور داده بود که در کنار اراضی زراعی جویها و کنار خیابانها، اشجار توت غرس نمایند و پیوند توت بزنند که در فصل توت هر خانواده که از خودشان باغی نداشته یا زراعتی ندارند از آن اشجار توت استفاده نمایند. لذا اشخاص درختها را به نام خود علامت‌گذاری می‌نمودند بلکه نگهبان می‌گماشتند که توت آنها را نگاهداری کرده و صبح و شام از توت آنها استفاده می‌کردند و کمک بزرگی برای امرار معاش آنان بود.

جنابش خود شخصاً به امور باغات و اصلاح پیوند اشجار می‌رسید و به دلیل تبخّری که داشت خود در این باره دستورات لازم را می‌داد و رسیدگی می‌نمود. فرزندی آقای محمدصالح سلطانپور، از قول آقای غلامشاه برهمند که یکی از

صاحب منصبان وزارت کشور بود، نقل می‌کند که آقای برهمندگوید: در سال ۱۳۱۸ که فرماندار طبس شدم به صوب مأموریت خود حرکت نمودم. به گناباد که رسیدم چون اسم آقا را شنیده بودم، مایل بودم از نزدیک ایشان را ببینم. لذا به بیدخت رفتم. وقتی به در منزل آقا رسیدم، گفتند: آقا به باغ تشریف برده‌اند. و چون عجله داشتم، محل باغ را پرسیدم. معلوم شد سر راه است. یک نفر با من آمد و رفتم داخل باغ. دیدم جناب آقا با جمعی در وسط باغ راه می‌روند و خودشان عبا را زمین گذاشته و چاقوی آزه‌ای در دست دارند و یک نفر از باغبانان نزدیک ایشان است که به او دستور هرس اشجار می‌دادند و شاخه‌های نازک را خودشان با چاقو می‌بریدند و آنقدر وضع ساده و رسیدگی ایشان به باغ و اشجار مرا جلب و جذب نمود که متحیر شده بودم.

احیاء موات و تأسیس قنوات

گناباد سرزمینی خشک است که در حاشیه کویر است، لذا مشکل آب همواره در آنجا وجود دارد. از این جهت ایشان به احداث قنات علاقه وافری داشت و جدیت فوق‌العاده و پشتکار خستگی‌ناپذیری در این باره از خود نشان می‌داد، مخصوصاً نسبت به احداث قنات صالح آباد که بعداً مشروحاً به نظر خوانندگان می‌رسد.

از جمله رشته قنات بزرگی در پسکلوت گناباد به نام "سلطانیه" احداث نمود که با اینکه قناتی جدیدالاحداث و آبش شور و اراضی آنجا کویری بود ولی بر اثر زحمت و رنج و خرج زیاد برای آماده نمودن اراضی از تسطیح و غیره چنان آماده زراعت شده بود که محصول آن مخصوصاً صیفی در محل بی سابقه بود. به نحوی که یک سال موقع دادن محصول سلطانیه که نگارنده هم در خدمتشان بودم و در میان زراعت پنبه قدم می‌زدیم، بوته‌های پنبه بومی به اندازه‌ای بلند شده بود که تا کمر یک مرد متوسط می‌رسید و زارعین بوته‌های پنبه‌ای را نشان می‌دادند که هر

بوته پنبه تماماً بلند و پر از قوزه پنبه بود. و هکذا سایر محصولات. چنانکه باغ پسته‌ای در آنجا احداث و غرس اشجار نموده که حدود چهار هزار درخت پسته بزرگ به بار آمده دارد و تمام درختهای پسته پیوند زده شده و حتی از رفسنجان پیوند آورده بودند که تمام پسته آن دهان باز و خندان بود. اصولاً جنابش در مزرعه کوثر و سایر دهات هرکجا ملکی داشت، باغات انگور و پسته‌زار احداث کرده بود که تمام پسته‌ها پیوند خورده و دهان باز و خندان است.

قنات صالح آباد

ابتدای شروع قنات صالح آباد در سال ۱۳۴۲ قمری بود. در آن سال که از مسافرت تهران مراجعت نمود، به فکر افتاد که قناتی در بیدخت احداث نماید که مظهر آن در مزار متبرک سلطانی واقع شود. لذا با جدیت تمام شروع به کار کرد و از جلو در جنوبی مزار (قبله) که الآن مظهر قنات است، شخصاً شروع به آب تراز و حفر چاه و کندن کانال کرده و به جلو می‌رفت.

جدیت و پشتکارشان به نحوی بود که در سه نوبت، سه دسته چاه جو و عمله به‌طور شبانه‌روزی کار می‌کردند. و چون در مسیر قنات، پستی و بلندیهای کلوت در طرف جنوبی بیدخت بود و منظور اصلی از احداث قنات هم آن بود که آب در روی صحن مزار ظاهر شود، زحمت زیادی کشید. عده‌ای از اهالی هم معتقد بودند که سطح مزار از قنات بلندتر است و آب به مزار نخواهد نشست ولی خودشان که متصدی آب تراز بودند، با اطمینان کامل و با جدیت خستگی‌ناپذیری به کار مشغول و ابداً گوششان به گفته‌ها و تنقیدات توجهی نداشت بلکه بعضی از اهالی که خود را خبره و مطلع می‌دانستند عقیده داشتند که این ممر و مسیر قنات، آب زیرزمینی ندارد و کلوت خشک است. مع‌ذلک دلسرد نشده، با شور و حرارت و اطمینان به کار مشغول بود و ابداً از جدیتش چیزی کاسته نشد. در روزهای زمستان با سردی هوا و در تابستان با گرمی طاقت فرسای بیدخت شخصاً مشغول

آب تراز بود و برای جلوگیری از آفتاب که به صورت نزنند آفتاب گردانی که از چرم بود در پیشانی نصب می نمود که صورت از شدت حرارت آفتاب نسوزد. در زمستان هم با لباسهای گرم و ژاکت های کُرکی بود و دور گوش هم روی عمامه شال کُرکی و یا قمیص می بست و به وسیله آب ترازوی شیب و فراز زمین را معین می فرمود و روی ورقه کاغذ یادداشت می نمود. به همین طریق وقتی پیش خودشان روشن و معین شد که آب به مزار می نشیند با جدیت بیشتر به کار حفر چاه و سو و کانال زدن اقدام نمود.

خود نگارنده غالب روزها در خدمتش بوده و یک طرف طناب آب تراز را در دست می داشتم و این عمل و جدیت و پشتکار ایشان برخلاف عقیده غالب اشخاص که خود را خبره تصور می کردند، بود. در آن موقع حکومت گناباد با مرحوم اسعدالملک اردلان از اهل کردستان و از برادران تسن و شافعی بود. اهل تسن مخصوصاً شافعی ها به طور کلی درویش دوست و بلکه غالباً در سلسله ای از درویش هستند و آنهایی که درویش نیستند و داخل سلسله نشده اند به درویش علاقه دارند و احترام می گذارند. آقای اردلان هم علاوه بر وجهه درویش دوستی، به جناب ایشان ارادت مخصوص داشت و به اعمال و گفتار و کردارشان احترام می گذاشت و کاملاً به معنویت حضرتش معتقد بود و محترم می شمرد. مرحوم اردلان نیز از جریان قنات و تنقیدهای مردم مطلع شده بود، روزی از جنابش درخواست نمود که مایل است از این رشته قنات دیدن نماید و از نزدیک آن را ببیند. جنابش روزی را معین فرمود و آقای اردلان از جویمند (گناباد فعلی) که مرکز حکومتی بود، آمد. پس از صرف چای و شیرینی در پست و بلندیه های کلوت راه رفتند و خود آقای صالح علی شاه هم همراه با عده ای از آقایان که نگارنده هم حضور داشتم، به طور تفصیل شرحی از آب ترازهایی که عمل نموده بودند، دادند. آقای اردلان عرض کرد: شما خودتان با این کارها که انجام داده اید، مطمئن هستید که این مسیر آب دارد و یا این آب ترازها به مزار خواهد نشست؟ فرمود: بلی،

به نظر من آب دارد و مطمئنم که به مزار خواهد نشست. عرض کرد: بنابراین من هم مطمئن شدم و با آنهایی که ایراد دارند و به خلاف این، عقیده دارند قول می‌دهم که قنات پرآبی خواهد بود و به مزار خواهد نشست، زیرا جناب شما را می‌بینم که با نیت خیرخواهانه و جدیت خستگی‌ناپذیر مشغول هستید، از این رو مطمئناً نتیجه مطلوبه حاصل خواهد شد!

خود آن جناب به طوری اطمینان کامل درباره ظاهر شدن قنات داشت که چند سال قبل از اینکه آب قنات جاری شود خیابانی از جلو در جنوبی مزار - که الآن مظهر قنات صالح آباد است - در امتداد جاده شوسه مشهد به زاهدان و همچنین فلکه‌ای احداث نموده بود. خیابان را نیز تا جلوی منزل بیرونی امتداد داد و در آن خیابانها که اراضی آن تمام خاک رُس و غیرقابل زراعت بود و در آن «گیاه ناامیدی هم نمی‌روید»، دستور داد زمین را دو متر در دو متر و به عمق دو متر خاکبرداری نموده و خاک آیش (آسوده) از خارج آوردند و درخت توت و سرو و کاج غرس نمودند و در روزی که آب متعلق به خود ایشان می‌بود عده‌ای کارگر از چاه قنات بیدخت با دلو آب می‌کشیدند و اشجار خیابانها را آب می‌دادند تا وقتی که آب قنات صالح آباد جاری شد و درختها و اشجار بزرگ شده و قابل استفاده و میوه‌دار گردید و الآن هم اشجار موجود نشانه زحمات و پیش‌بینی‌های آن جناب است.

۱. این قسمت را هم مناسب دیدم راجع به عقیده و علاقه آقای اردلان نسبت به جنابش بنویسم و تذکر دهم که در زمان حکومت آقای اردلان مرحوم صالح‌علیشاه مریض شدند و مرض نسبتاً طولانی شد. روزی آقای اردلان برای عیادت ایشان به بیدخت آمد و در بیرونی نشسته بود که موقع و اجازه آمدن به اندرون و عیادت داده شود. نگارنده به عنوان میزبان در بیرونی در خدمتش بودم. سؤال نمود: طبیب معالج ایشان کیست؟ گفتم: آقای ملامحمد جعفر. گفت: من چیزی راجع به چنین طبیبی نشنیده‌ام. عرض شد: مراجعاتی از مردم دارند ولی چندان شهرتی از وجهه طبابت ندارند. معالجات و مداواشان تماماً بنا بر طب قدیمی و ادویه ایشان تمام گیاهی است. در جواب من گفت: حال که آقا او را انتخاب فرموده است من یقین دارم که طبیب مشهور گناباد خواهد شد و همین‌طور هم شد، مرحوم ملامحمد جعفر در گناباد مشهور شد و شامه طبیبی بسیار خوب و درستی پیدا کرد که از اطراف گناباد از اهالی شهر گرفته تا بیابانی‌ها و بلوچهای چادرنشین به ایشان رجوع می‌نمودند و نتیجه هم می‌گرفتند و مرجع طبیبی عموم واقع گردید.

بحمدالله پس از پنج سال زحمات بی وقفه آن جناب، آب در قنات صالح آباد جاری و طبق میل و نظریه ایشان، مظهر قنات جلو در جنوبی مزار واقع و آب وارد صحن کوثر می شود که در واقع مظهر قنات همان صحن کوثر مزار می باشد و بعد از صحن به مجرای خیابانها وارد شده و به زراعت می رود، روز به روز هم بر آب آن افزوده می شود. ایشان مدار قنات صالح آباد را بر چهارده سهم به نام مبارک چهارده معصوم قرار دادند که چهار سهم و نیم آن که ۱۰۸ ساعت است، وقف مزار متبرک سلطانی است و بقیه ملکی و مالکین متعدّد دارد. آسیابی هم در مسیر این قنات ساخت که با آب آن کار می کند.

علاوه بر قنوات متعدّد چندین آب انبار در نقاط مختلفه بیدخت بنا نمود که همگی باعث عمران و آبادانی گناباد گردید.

تأسیس بیمارستان صالحیه

در تاریخ ۱۳۴۰ شمسی هیأتی به منظور تأسیس بیمارستان مجهزی در بیدخت و جمع آوری کمکهای مالی و جنسی تشکیل شد و خود حضرتش پیش قدم شده مبلغ قابل توجهی نقداً پرداختند و حضار و مدعوین هم هر یک به قدر وسع و میل خود مبلغی پرداخت تا بیمارستانی تأسیس گردد و چون بعداً دوستان و ارادتمندان حضرتش در تمام شهرستانها اظهار علاقه کردند که در این امر خیر شرکت نمایند هیأت مذکور شعباتی در غالب شهرستانها تشکیل داد تا کمکها را جمع آوری و به بیدخت ارسال دارند که حقاً این کمکها قابل توجه بود. در بدو شروع کار حضرتش قطعه زمینی به مساحت قریب دوازده هزار متر مربع در قسمت جنوب غربی باغ صالح آباد در شمال جاده شوسه مشهد به زاهدان به بیمارستان اختصاص داده، اهداء نمود و کلنگ اولیه را شخصاً به زمین زدند و بیمارستان مطابق نقشه وزارت بهداری ساخته شد و به نام "بیمارستان صالحیه بیدخت" نام گذاری گردید. چون طبق مقررات جاریه وقت، بیمارستانها می بایستی

تحت نظر وزارت بهداری باشد لذا بیمارستان با وسایل موجود پس از تکمیل ساختمان به وزارت بهداری واگذار و تحویل گردید. وزارت بهداری هم وسایل جراحی و غیره ارسال داشت و کادر مفصل و مرتبی تشکیل داد و اطبای بسیار خوب و حاذق گسیل داشت به نحوی که در سال ۱۳۴۷ که در گناباد و فردوس و بجستان و طبس و قاینات زلزله بسیار شدیدی رخ داد و تلفات زیاد و مجروحین بسیاری برجا گذاشت، بیمارستان صالحیه خدمت شایانی به اهالی محل های زلزله زده نمود و مرکز معالجه مجروحین گردید به طوری که در تمام اتاق ها و تخت های بیمارستان، حتی در سالن بیمارستان، تخت چوبی گذارده و مریض و مجروح خوابیده بود. مجروحینی هم که احتیاج به درمان بیشتر داشتند، به وسیله آمبولانس به مشهد حمل می شدند و در بیمارستان های مشهد تحت معالجه قرار می گرفتند. و بعد از آن که به دستور دولت وقت، بیمارستان های همه کشور به شیر و خورشید سرخ آن وقت واگذار شد، بیمارستان صالحیه هم به جمعیت شیر و خورشید سرخ بیدخت واگذار گردید و از حیث بودجه و کارمندان بهتر و مرتب تر شد.

تشویق به سوادآموزی و تأسیس کلاس اکابر

در سال ۱۳۰۷ شمسی که در ایران هنوز فکر تشکیل کلاس اکابر نبود، در بیدخت که اهالی آن تماماً زارع و دامدارند و روزها اجباراً دنبال کار زراعتی و دامداری می روند، حضرتش به هزینه خود در شب ها کلاس اکابری دائر نمود که اهالی مرد برای تعلیم قرآن و خواندن و نوشتن حاضر می شدند و با این اقدام عده زیادی از اهالی مخصوصاً بزرگسالان و پیرمردها قرآن خوان شدند که اینک هم می خوانند و هم می نویسند. ایشان برای تشویق و همچنین تحذیر اهالی می فرمود: از این به بعد کارگران و کشاورزانی را که سواد نداشته باشند، به کار نخواهم گرفت. و لذا امروز می توان گفت که شاید لااقل هفتاد درصد اهالی بیدخت که در سن

مناسب قرار دارند، باسواد هستند. این کلاس بخصوص زمستان که شب‌ها بلند است دوران و جریان بیشتر و بهتری می‌داشت. حقوق معلّم و خادم را هم شخصاً می‌پرداخت.

مرحوم آقای علی اصغر حکمت وزیر وقت فرهنگ در بازرسی‌های فرهنگی خود در کشور، هنگام بازدید گناباد، این ابتکار را مغتنم شمرده، برای کلّ کشور دستور تشکیل کلاس سالمندان را صادر کرد. و پس از اجرای مقرّرات تعلیمات اجباری و تشکیل کلاس‌های سالمندان، این کلاسها را به وزارت فرهنگ واگذار نمود.

تأسیس کتابخانه

در سال ۱۳۴۲ قمری مطابق با ۱۳۰۳ شمسی کتابخانه‌ای در مزار تأسیس فرمود. به این ترتیب که در طرف غربی صحن وسط، اتاقی تعیین کرد و مقداری از کتاب‌های شخصی اهدا کرد و مدیر و خادمی به خرج خود برای آن گماشت. سپس اقوام و دوستان و اخوان خارج بیدخت هم به پیروی از نظریه ایشان هرکس هر تعداد کتابی که داشت و مایل بود، اهداء و وقف نمود. بدیهی است که این کتابخانه از نظر فرهنگ و دولت وقت رسمی نبود تا اینکه در سال ۱۳۱۳ شمسی مرحوم آقای علی اصغر حکمت در سفر مذکور از کتابخانه بازدید کرده، از آن استقبال نمود و لذا از طرف وزارت فرهنگ به رسمیت شناخته شد و از طرف همان وزارتخانه هم کتبی اهداء گردید. و برای محلّ دایمی آن در سال ۱۳۸۵ قمری (۱۳۴۴ شمسی) زمینی به مساحت ۴۷۹ متر مربع از املاک شخصی خود را وقف کرده، در صحن بالا شروع به احداث ساختمانی در دو طبقه نمودند ولی متأسفانه در بین کار رحلت فرمودند. امر ساختمان پس از ایشان توسط جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده رضاعلی‌شاه ادامه یافت و در سال ۱۳۴۷ شمسی رسماً افتتاح شد.

این کتابخانه اکنون دایر است و حدود شش هزار جلد قرآن و کتاب خطی و چاپی دارد و واردین و مسافرین هم غالباً دیدن نموده و استفاده می‌نمایند. طبقه پایین کتابخانه برای موزه و مخزن کتاب است و طبقه بالا دارای سه اتاق برای قفسه‌های کتاب و یک سالن بزرگ برای مطالعه است.

تکمیل ساختمان مزار متبرکه سلطانی

جنابش پس از مسموم شدن و رحلت پدر بزرگوار کارهای ایشان را دنبال کرده، با جدیت تمام به امور ساختمانی مزار مرحوم سلطان‌علیشاه مشغول شد به نحوی که اتمام و تکمیل آن به وضع فعلی تماماً در زمان آن حضرت بود و با علاقه فراوانی که به مرحوم جد امجد خویش داشت شخصاً متصدی مزار شده، بارها خود را "خادم مزار" عنوان می‌فرمود.

تکمیل بقعه متبرکه

در تکمیل بقعه، اتاق کوچکی که قبلاً روی قبر ساخته شده بود، برداشت و ساختمان بزرگی تأسیس کرد و اطرافش را اتاقهایی در چهارضلع بقعه ساخت و گنبد مفصلی روی قبر بنا نمود. داخل بقعه را با گچ‌بریهای زیبا و آئینه‌کاری تزیین کرد و پس از آن که داخل بقعه سر و صورتی گرفت، چهار در که فقرا به تدریج تقدیم کرده بودند و به چهار ایوان باز می‌شد، نصب گردید. سنگ قبر مناسبی هم که با خطوط نسخ و نستعلیق بر آن نوشته شده، به جای سنگ قبلی قرار داد.

صحن کوثر

یکی از صحنهای مزار را که به "صحن کوثر" معروف است و در طرف قبله مقبره واقع شده و سابقاً خرابه‌ای بیش نبود، توسعه داده، شروع به ساختمان آن

کرد و حجرات زیاد و بزرگ در اطراف آن برای وافدین بنا نمود و جنابش خود اقدام به تهیه اثاثیه و فرش برای آن نمود. حوض زیبای وسیعی هم در وسط آن ساخته شد.

تکمیل حسینیه

در زمان مرحوم حضرت آقای نورعلیشاه بنای حسینیه‌ای در سمت مغرب صحن بالای مزار جناب سلطان‌علیشاه ایجاد شد و جناب صالح‌علیشاه به هزینه خود حسینیه بزرگتری در غرب حسینیه اول به همان نقشه ساختند که بعداً حسینیه اولی جزء صحن گردید که برای مجالس روضه‌خوانی و نماز و مجالس فقری شب‌های دوشنبه و جمعه مورد استفاده قرار می‌گرفت.^۱

نصب موتور برق

در سال ۱۳۵۲ قمری (۱۳۱۲ شمسی) که جناب صالح‌علیشاه به عتبات عالیات مشرف گردیدند، در مراجعت از عتبات در تهران موتور برقی برای مزار خریداری و اهدا نمودند و در اتاقی که به صحن پایین باز می‌شود، نصب گردید. و چون در آن موقع امکانات لازم مهیا نبود، فقط شب‌های دوشنبه و جمعه که اجتماع فقری است، روشن می‌شد. و بدین ترتیب بیدخت و بلکه شهرستان گناباد برای اولین بار صاحب برق گردید.

برج ساعت

و در بالای سر در شمالی، ورودی به صحن پایین، جلوی میدان، برجی

۱. در زمان فرزند ارجمند و خلیفه ایشان جناب آقای رضاعلیشاه، ساختمان دیگری وصل به حسینیه سابق بنا گردید که نواقص اولی تکمیل شد و صحن و فضای وسیع و اشجار و فضای سبز بر آن افزوده شد و اکنون در ایام دهه اول محرم تزئین و آماده می‌شود و صبح و عصر در آنجا مجلس عزاداری اقامه می‌شود.

به ارتفاع تقریبی ۱۴ متر ساختند که ساعت بزرگی که دارای دو صفحه می باشد، در آن نصب گردید.

حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه

فرزندان و مشایخ و مأذونین

فرزندان جناب صالح علیشاه

جنابش در سال ۱۳۲۹ هجری با دختر خالوی خود مرحوم ملامحمد صدرالعلماء (پدر نگارنده) که در عین حال دختر عمه ایشان نیز بود، ازدواج کرد و از همان یک عیال صاحب پانزده اولاد ذکور و اناث گردید که هفت نفر آنها در سنّهای مختلف (از شش ماهه تا بیست و نه ساله) فوت کردند و از ایشان هفت فرزند ذکور و یک فرزند اناث باقی ماند که بحمدالله در قید حیات می باشند.

جناب آقای حاج سلطانهسین تابنده رضاعلیشاه

ارشد و اجلّ فرزندان آن جناب، حضرت آقای حاج سلطانهسین ملقب به فضل الله و با نام فامیلی تابنده با لقب طریقتی رضاعلیشاه است که در ۲۸ ذیحجه سال ۱۳۳۲ قمری مطابق ۲۵ آبان ۱۲۹۳ شمسی (۱۹۱۴ میلادی) تولّد یافت و پس از تحصیلات مقدماتی در بیدخت نزد پدر بزرگوار و سایر مدرّسین، در سال ۱۳۱۰ شمسی به امر جناب صالح علیشاه به اصفهان مسافرت کرده و موفق به اخذ اجازه روایت گردید و پس از پنج سال توقّف در اصفهان به تهران آمد و وارد دانشکده معقول و منقول شده و ضمناً در دانشسرای عالی مشغول تحصیل گردید و در سال ۱۳۵۸ قمری موفق به اخذ گواهینامه لیسانس شد. سپس به دستور پدر بزرگوار

به گناباد تشریف برد و در ظلّ تربیت ایشان به ریاضت و تصفیة روح پرداخت و در ۱۵ شعبان سال ۱۳۶۹ به اجازه امامت جماعت و تلقین اوراد و اذکار لسانی نائل گردید و در یازدهم ذیقعدة الحرام همان سال به ارشاد طالبین و دستگیری با لقب "رضاعلی" مفتخر شد. تا اینکه در ذیقعدة الحرام سال ۱۳۷۹ قمری به جانشینی پدر عالی مقدار با لقب "رضاعلیشاه" معین گردید.

حضرتش مسافرتهاى مختلفى به افغانستان، پاکستان، هند، ممالک عربی، مصر و فلسطین نمود و در سال ۱۳۷۳ قمری در ملازمت پدر بزرگوار که برای معالجه به اروپا تشریف بردند، بودند. چند سفر هم به زیارت بیت الله الحرام و روضه منوره حضرت خیرالانام (ص) و قبور ائمه کرام (ع) مشرف گردید و در هر سفر به ملاقات با علماء اعلام و مراجع تقلید اقدام می کرد و در یک سفر در نجف اشرف، آیه الله حاج شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء پس از مذاکرات مفصّله در مسایل غامض فقهی به ایشان اجازه اجتهاد داد.

پس از رحلت پدر عالی مقدارشان به موجب فرمان و وصیت ایشان عهده دار سرپرستی فقرای نعمة اللّهی سلطان علیشاهی شد و اکنون مسند ارشاد به وجود ایشان زیب و زینت یافته است.^۱

جنابش تألیفات بسیاری دارد که اکثر آنها چندین بار به حیلہ طبع درآمده است.^۲ در سال ۱۳۱۶ شمسی (۱۳۵۶ قمری) نیز در تهران صبیّه مرحوم آقای

۱. آن جناب در ۱۸ شهریور ۱۳۷۱ شمسی رحلت فرمود. جانشین ایشان فرزند ذکور ارشدشان حضرت آقای حاج علی تابنده محبوب علیشاه نیز متأسفانه در فاصله کوتاهی نزدیک به چهارسال و نیم ترک قالب جسمانی کرد و اینک مسند ارشاد سلسله به وجود حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوب علیشاه مزین است.

۲. اسامی کتب تألیفی ایشان بدین قرار است:

۱- تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا؛ ۲- رساله خواب مغناطیسی؛ ۳- شرح حال خواجه عبدالله انصاری به انضمام رسائل وی؛ ۴- نیاز تجلی: ترجمه دعاء ابو حمزه ثمالی و شرح حال وی؛ ۵- فلسفه فلوطین؛ ۶- نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم؛ ۷- تاریخ و جغرافیای گناباد؛ ۸- یادداشت‌های سفر به ممالک عربی؛ ۹- خاطرات سفر حج؛ ۱۰- گردش افغانستان و پاکستان؛ ۱۱- سفرنامه از گناباد به ژنو؛ ۱۲- رساله رفع شبهات؛ ۱۳- ره‌نمای سعادت؛ ۱۴- نظر مذهبی

دکتر نورالحکماء را به عقد و ازدواج درآورده و اکنون دارای دو فرزند ذکور به نامهای آقای حاج علی تابنده^۱ و آقای حاج محمد تابنده و سه فرزند اناث می باشند.

فرزند دوم جناب صالح علیشاه، آقای دکتر محبت الله آزاده است که چشم پزشکی می باشد. سوم، آقای دکتر نورعلی تابنده که دکتر در حقوق و از قضات بازنشسته وزارت دادگستری و وکیل فعلی دادگستری می باشد^۲. چهارم، آقای دکتر نعمت الله تابنده که پزشک عمومی و مقیم مشهد هستند. پنجم، آقای دکتر نصرالله تابنده که دکتر در مکانیک و استاد دانشگاه تهران هستند. ششم، آقای مهندس شکرالله تابنده که مهندس راه و ساختمان هستند. هفتم، آقای دکتر محمود تابنده که دکتر در الکترونیک و استاد دانشگاه صنعتی شریف در تهران هستند. هشتم، یک دختر که با آقای سلطان ابراهیم سلطانی ازدواج کرده اند.

خوشبختانه فرزندان آن جناب همه باقیات صالحات هستند که ارشد آنان بر مسند پدر تکیه زده و سایرین نیز در محیط کار و جامعه نشان دادند که لیاقت انتساب جسمانی و روحانی به آن حضرت را دارند و غالباً روش و رفتار آنها دیگران را متوجه معنویت خانواده و تربیت مربی بزرگوارشان می کند.

مشایخ و مأذونین آن جناب

←

→

به اعلامیه جهانی حقوق بشر؛ ۱۵- قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی؛ ۱۶- ده سخنرانی؛ ۱۷- تاریخ المختصر فی احوال المعصومین الاربعة عشر (ع)؛ ۱۸- سه گوهر تابناک از دریای پرفیض کلام الهی؛ ۱۹- سیر تکاملی و حرکت جوهریه (چاپ نشده)؛ ۲۰- فلسفه ابن رشد و ترجمه کتاب الکشف عن مناهج الأدلة فی عقاید الملة (چاپ نشده).

۱. چنانکه ذکر شد ایشان بعداً به جانشینی پدر معظم به سمت قطبیت سلسله نعمت الهی سلطان علیشاهی منصوص شد.

۲. معظم له بعداً پس از رحلت حضرت آقای محبوب علیشاه در ۲۷ دی ماه سال ۱۳۷۵، جانشین منصوص ایشان گردید.

جناب صالح‌علیشاه در ایام ارشاد خود که قریب به پنجاه سال بود، از جانب خود مشایخی را تعیین کرده که مأمور به دستگیری و هدایت بودند^۱. از این عده پنج نفر به شرح ذیل از مشایخ قبلی بودند که اجازه آنها مورد تنفیذ قرار گرفته بود:

۱- حاج شیخ عبدالله حائری

آن جناب (متولد ۱۲۸۴ قمری) کوچکترین فرزندان مرحوم آیه الله حاج شیخ زین العابدین مازندرانی از مجتهدین بزرگ بود که در نجف اشرف سکونت داشت و غالب اهالی ایران مقلد ایشان بودند. جناب حاج شیخ عبدالله پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی و عالی به درجه اجتهاد رسید و در سلک مریدان جناب سلطان‌علیشاه درآمد. و در سال ۱۳۱۱ قمری اجازه دستگیری یافته به لقب "رحمت‌علی" ملقب گردید. پس از شهادت جناب سلطان‌علیشاه خدمت جناب نورعلیشاه تجدید عهد نموده و مجدداً اجازه یافته، "رحمت‌علیشاه" لقب یافت. پس از رحلت جناب نورعلیشاه نیز خدمت جناب صالح‌علیشاه عهد بیعت را تازه نمود. آن جناب در سال ۱۳۵۶ قمری (۱۳۱۶ شمسی) در تهران بدرود حیات

۱. عرفاء برای سالکین الی الله مقامات و اسفار مختلفی ذکر کرده‌اند که بطور کلی چهار سفر است. اولیاء جزء نیز که مأمور دعوت و هدایت اشخاص می‌شوند برحسب استعداد شخصی این سفرها را می‌پیمایند و لازم نیست که در مقام با صاحبان ولایت کلیه مساوی باشند بلکه در ظل هدایت آنان سیر می‌کنند. لذا عرفاء می‌گویند تا سالک سفر سوم را تکمیل نکند و به مقام فناء در افعال و صفات و ذات نرسد و این مراتب را به قدر استعداد خود نپیماید، لیاقت مأذون شدن در هدایت دیگران را ندارد و رسیدن به این مقام را هم خودش یا مأذون دیگری نتواند درک کند بلکه تشخیص آن به عهده مربی و راهنماست. از این رو بزرگان کوشش داشتند که نمایندگان و نوابی در جاهای مختلف برای خود تعیین نمایند تا مردم دسترسی به آنان داشته باشند و به توسط آنها راهنمایی شوند، چنانکه شیخ معروف کرخی از طرف حضرت رضا(ع) مأمور به دعوت ولایتی بود یا شیخ سرّی سقطی از جانب حضرت جواد(ع) و نقی(ع) مأمور به دعوت بود. این نمایندگان را به اصطلاح عرفانی "شیخ" می‌گویند که از جانب قطب مأمور به دستگیری و هدایت هستند. بعد از رحلت قطب مریدان و مشایخ با جانشین قطب متوفی تجدید بیعت می‌کنند و اجازه مشایخ موكول به آن است که قطب جدید نیز مجدداً آنان را مأمور نماید. بنابراین مشایخ هر قطب دو گروه هستند: الف) عده‌ای از مشایخ قبلی که اجازه آنها تنفیذ و تجدید می‌شود. ب) عده‌ای که مستقیماً و بدایه از طرف قطب، مأذون می‌گردند.

گفت و در کنار مقبره مرحوم آقای سعادت‌علیشاه مدفون گردید.

۲- حاج شیخ عباسعلی کیوان‌فروینی

از وعاظ معروف تهران که در بیدخت خدمت جناب سلطان‌علیشاه مشرف به فقر شد و پس از رحلت آن جناب از طرف جناب نورعلیشاه مآذون در دستگیری شد و به "منصورعلی" ملقب گردید. پس از رحلت جناب نورعلیشاه خدمت جناب صالح‌علیشاه تجدید عهد نمود و بر مآذونیت خود چندسالی باقی بود تا آن‌که پس از چندی در دعوت خود مقاصد دنیوی ابراز می‌نمود و برخلاف میل بزرگان سلسله رفتار می‌کرد. لذا در تاریخ ۱۳۴۵ قمری از خدمت و منصب خود معاف گردید^۱. در پایان عمر به گیلان و تنکابن مسافرت نمود و در سال ۱۳۵۸ قمری در آنجا بدرود زندگانی گفت.

۳- حاج شیخ عمادالدین سبزواری

نوادهٔ پسری مرحوم حاج مآلهادی سبزواری از حکماء و فلاسفه بزرگ اخیر، متولد ۱۲۸۹ قمری؛ خدمت جناب سلطان‌علیشاه وارد رشتهٔ سلوک گردید و پس از شهادت آن جناب خدمت جناب نورعلیشاه تجدید عهد نمود و به سال ۱۳۳۱ قمری مآذون در دستگیری شد و "هدایت‌علی" لقب یافت. پس از رحلت جناب نورعلیشاه خدمت جناب صالح‌علیشاه تجدید عهد نمود. در اواخر عمر در تهران مقیم بود و در سال ۱۳۷۶ قمری (۱۳۳۵ شمسی) بدرود زندگانی گفته، در آرامگاه

۱. ایشان پس از آن‌که از مقام خود معزول گردید، لقب "منصورعلی" را برای خود محفوظ داشته و با افزودن کلمه "شاه" که عموماً مخصوص اقطاب است، خود را "منصورعلیشاه" می‌نامید. از آن پس روش مخالفت پیش گرفته و کتاب‌هایی در ردّ صوفیه و تصوّف نوشته، تهمت‌های ناروا و دروغ به بزرگان سلسله داد. با این همه جناب صالح‌علیشاه هرگز اجازه نمی‌دادند کسی در مقام پاسخگویی و احقاق حق برآید و فقرا را از اظهار هرگونه انزجار و تندى به ایشان منع کرده بودند. حتی در پایان مرقومه‌ای که به تاریخ پنجم ربیع‌الثانی ۴۳ به آقای دکترعلی نورالحکماء مرقوم داشته‌اند، می‌فرمایند: «حتی الامکان از خداوند خواسته‌ام که ایمان ایشان از بین نرود و راضیم یکی از اولاد صلیبی من جاننش فدای ایمان ایشان شود.»

جناب سعادت‌علیشاه مدفون گردید.

۴- میرزا ابوطالب سمنانی

از علمای سمنان؛ خدمت جناب سلطان‌علیشاه مشرف به فقر شد و در سال ۱۳۳۲ قمری از طرف جناب نورعلیشاه اجازه دستگیری یافته به "محبوب‌علی" ملقب گردید و پس از آن جناب نیز از طرف جناب صالح‌علیشاه مجدداً اجازه یافت. در سال ۱۳۴۱ قمری (۱۳۰۲ شمسی) به سرای جاودان شتافت و در نزدیک قبرستان شمالی شهر سمنان مدفون گردید.

۵- حاج میرزا یوسف حائری

متولد ۱۲۸۱ قمری؛ اصلاً شیرازی و ساکن کربلا بودند. دست ارادت به جناب سلطان‌علیشاه داده و در فقر وارد شد. بعد از رحلت جناب ایشان، خدمت جناب نورعلیشاه رسید و ریاضت‌ها کشید و متحمل زحمات زیادی شد تا آن‌که در تاریخ ۱۳۳۶ قمری اجازه دستگیری یافته به لقب "ارشاد‌علی" ملقب گردید و مأمور توقف در کرمان شد. ایشان آخرین کسی بود که از طرف جناب نورعلیشاه مأذون گردید؛ بعداً نیز از طرف جناب صالح‌علیشاه اجازه اش تجدید شد و در سال ۱۳۴۷ قمری بدرود زندگانی گفت و در کرمان جنب مزار مشتاق مدفون گردید. به جز مشایخ مذکور، جناب ایشان به نه نفر دیگر اجازه دستگیری و دعوت داد که بر حسب تقدّم تاریخ اجازه‌شان به شرح ذیل می‌باشند:

۶- امام جمعه اصطهباناتی

متولد حدود سال ۱۲۸۲ قمری؛ مدت‌ها در اصفهان و عتبات عالیات به تحصیل علوم دینی اشتغال داشت. خدمت جناب حاج شیخ عبدالله حائری وارد در رشته سلوک گردید و در زمان جناب صالح‌علیشاه در سال ۱۳۳۷ قمری مأذون در ارشاد شده، "فیض‌علی" لقب یافت. ساکن اصطهبانات و شیراز بود و در سال ۱۳۶۸

قمری (۱۳۲۷ شمسی) در تهران دار فانی را وداع گفت و در مقبره مرحوم سعادت‌علیشاه مدفون گردید.

۷- شیخ اسدالله گلپایگانی ایزدگشسب

متولد سال ۱۲۶۲ شمسی؛ در اصفهان و عتبات به تحصیل علوم دینی و فلسفه مشغول گردید و در اندک مدتی در علوم معقول و منقول کامل شد. برای زیارت جناب سلطان‌علیشاه از نجف پیاده عازم گناباد شد و در سلک ارادتمندان ایشان درآمد. بعدها از طرف جناب نورعلیشاه مجاز در اقامه نماز جماعت گردید و در اصفهان متوطن شد. در سال ۱۳۵۰ قمری از طرف جناب صالح‌علیشاه مآذون در ارشاد شد، "درویش ناصرعلی" لقب یافت. ایشان از اساتید و دانشمندان بزرگ و دارای تألیفات عدیده‌ای می‌باشد که غالباً به طبع نیز رسیده است. در شاعری نیز مهارتی تام داشت و "شمس" تخلص می‌فرمود. به سال ۱۳۶۶ قمری (۱۳۲۶ شمسی) در اصفهان بدرود زندگانی گفته، در تخت فولاد در مقبره مخصوصی به نام "تکیه درویش" مدفون گردید.

۸- شیخ محمدفانی سمنانی

متولد سال ۱۲۴۷ شمسی؛ از اجلّه علما و حکما و ادبا که دیوان اشعاری نیز دارد و به طبع رسیده و "فانی" تخلص می‌نمود. خدمت جناب سلطان‌علیشاه وارد در رشته سلوک گردید و بعدها از طرف جناب صالح‌علیشاه در سال ۱۳۵۷ قمری اجازه دستگیری یافت و "درویش ظفرعلی" لقب گرفت. در سمنان متوطن بود و به سال ۱۳۶۱ قمری (۱۳۲۱ شمسی) در همانجا بدرود زندگانی نمود و در جوار مزار میرزا ابوطالب سمنانی مدفون گردید.

۹- آقا میرزا مهدی مجتهد سلیمانی

نجل مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد مجتهد تنکابنی؛ در سال ۱۲۷۹ قمری در یکی از نواحی تنکابن تولد یافت. پس از تکمیل تحصیلات در تهران و نجف، به مقام اجتهاد رسید و به موطن خود بازگشت و در آنجا به امور شرعی و تدریس اشتغال ورزید. پس از چندی خدمت جناب حاج شیخ عبدالله حائری رسیده، وارد در طریق الی الله گردید. در سال ۱۳۶۵ قمری اجازه دستگیری و راهنمایی از طرف جناب صالح علیشاه یافت و به لقب "وفاعلی" ملقب گردید. جنابش در تهران اقامت داشت تا اینکه در سال ۱۳۸۶ قمری ندای حق را اجابت فرمود و در بقعه متبرکه مرحوم آقای سعادت علیشاه به خاک سپرده شد.

۱۰- جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده

فرزند بزرگ ایشان که در ۱۵ شعبان ۱۳۶۹ از طرف پدر بزرگوار مآذون در اقامه نماز جماعت گردیدند و در یازدهم ذیقعده همان سال، موقع حرکت به عزم سفر حج، مآذون در دستگیری شده، به "رضاعلی" لقب یافتند و در ذیقعده سال ۱۳۷۹ فرمان جانشینی پدر مکرّمشان صادر شد و به "رضاعلیشاه" ملقب گردیدند که شرح آن قبلاً به تفصیل ذکر شد.

۱۱- حاج محمدخان راستین اراکی

خلف الصدق مرحوم حاج میرزا محمد علی خان مجتهد عراقی؛ ساکن اراک که قبلاً اجازه امامت جماعت داشته و در تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۷۴ قمری مجاز در ارشاد گردیده، ملقب به "درویش رونق علی" گردید. اینک بحمدالله در قید حیات و فعلاً در تهران سکونت دارند.^۱

۱۲- حاج شیخ عبدالله صوفی املشی

۱. ایشان در چهارم شعبان ۱۴۱۱ (۳۰ بهمن ۱۳۶۹) دیده از جهان فروبست و در اراک مدفون گردید.

متولد املش فرزند ارشد آقای شیخ محمد نجفی صوفی از علماء و مجتهدین طراز اوّل و شاگرد مرحوم آخوند خراسانی. پس از تکمیل تحصیلات دینیّه در قم و نجف اشرف در این سلسله وارد گردید. سپس به دستور پدر برای ادامه تحصیل به قم عزیمت کرد و در آنجا نیز موفق به اخذ درجه اجتهاد از مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری می شود و به گیلان مراجعت می کند. پس از طی درجات سلوک در تاریخ ۱۳۷۴ قمری مجاز در ارشاد و دستگیری شده و ملقب به "درویش عزت علی" گردید. بحمدالله در قید حیات و ساکن رشت می باشند^۱.

۱۳- حاج سید محمد شریعت قمی

متولد قم در سال ۱۳۱۴ قمری. پس از طی تحصیلات قدیمه در مدرسه فیضیه قم و نزد پدرشان، در تهران در زمان جناب نورعلیشاه، خدمت مرحوم حاج شیخ عبدالله حائری مشرف به فقر شد. پس از سالها سلوک در تاریخ ۱۳۸۳ قمری (اوّل اردیبهشت ۱۳۴۳ شمسی) از طرف جناب صالحعلیشاه مأذون به ارشاد و دستگیری شده، ملقب به "درویش همت علی" گردید. اینک بحمدالله در قید حیات و ساکن قم می باشند^۲.

۱۴- حاج سید هبه الله جذبی

متولد اصفهان در سال ۱۳۱۴ قمری. پس از طی تحصیلات علوم متداوله خدمت جناب نورعلیشاه در طریقت وارد شد. سپس سالها در خدمت جناب صالحعلیشاه در بیدخت بوده در سلوک معنوی می کوشید تا اینکه در تاریخ ۱۳۸۳

۱. آن جناب در ششم ربیع الثانی ۱۴۱۴ (اوّل مهر ۱۳۷۲) در تهران عالم فانی را ترک و در مزار سلطانی بیدخت به خاک سپرده شد.

۲. ایشان در سیزده شوال ۱۴۰۹ (۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۹) رحلت کرد و در صحن مطهر حضرت معصومه در قم مدفون شد.

قمری (دوم اردیبهشت ۱۳۴۳ شمسی) مجاز در دستگیری و ارشاد شده، ملقب به "ثابت علی" گردید. جنابش در تهران ساکن بود تا اینکه متأسفانه به تاریخ ۲۹ جمادی الثانیه ۱۴۰۵ (دوم فروردین ۱۳۶۴) روح شریفش این عالم فانی را ترک نمود و در بقعه متبرکه مرحوم آقای سعادت‌علیشاه به خاک سپرده شد، رحمة الله علیه.

مجازین در امامت جماعت و تعلیم اوراد و اذکار لسانی

در زمان حیات جناب صالح‌علیشاه، علاوه بر مشایخ فوق‌عده‌ای هم مجاز در امامت جماعت و تعلیم اوراد و اذکار لسانی گردیدند که البته برخی از آنها کسانی بودند که موفق به یافتن اجازه ارشاد و دستگیری شدند که مذکور شد. مجازین امامت جماعت عبارتند از: آقای اعتضاد العلماء نیشابوری، در تاریخ ۱۳۴۲ قمری؛ آقای میرزا سیدمحمد تونی حکیم‌الهی، در تون (فردوس)، در تاریخ ۱۳۴۴ قمری؛ آقای دکتر سیدحبيب الله هندوستانی، در هندوستان، در تاریخ ۱۳۴۷ قمری؛ آقای حاج سیدمحمد قمی ذوالشرفین، در تایخ ۱۳۴۹ قمری؛ آقای حاج شیخ علی اصغر اصفهانی، در تاریخ ۱۳۵۰ قمری؛ آقای شیخ هادی شریفی سمنانی، در تاریخ ۱۳۶۵ قمری؛ آقای سیدمجدالدین مصباحی، اهل شیراز، در تاریخ ۱۳۷۵ قمری؛ آقای شیخ علی اکبر عارف کاشانی، در تاریخ ۱۳۸۰ قمری (اجازه شفاهی)؛ آقای محمد جواد آموزگار کرمانی، در تاریخ ۱۳۸۲ قمری؛ حاج آقای سلطانپور، در تاریخ ۱۳۸۴ قمری (اجازه کتبی داده شد). همچنین آقای حاج ابوالقاسم نورنژاد در تاریخ ۱۳۱۲ شمسی اجازه اقامه جماعت در غیبت ایشان در بیدخت، سپس در سال ۱۳۲۸ شمسی اجازه اقامه جماعت در تهران و به‌طور کلی گرفتند. آقای حاج شیخ علی محمد تهرانی (کاتوزیان)^۱ نیز که در زمان جناب آقای نورعلیشاه اجازه اقامه جماعت یافت، در دوران جناب صالح‌علیشاه نیز اجازه‌شان

۱. متوفی به سال ۱۳۲۴ شمسی در تهران.

تجدید شد.

جناب صالح‌علیشاه و در سمت چپ ایشان به ترتیب: جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده، آقای حاج شیخ عبدالله صوفی، آقای حاج محمدخان راستین، آقای دکتر حسینعلی سعادت، و در سمت راست ایشان آقای حاج میرزا مهدی مجتهد سلیمانی.

سال ۱۳۴۰ شمسی هنگام انجام عمرهٔ رجبیه، ردیف جلو در وسط، جناب صالح‌علیشاه و در سمت راست

ایشان جناب حاج سلطانه حسین تابنده و در سمت چپ، حاج سید هبه الله جذبی.

مقالات

صالح المؤمنین

خاطراتی از والد جسمانی و روحانی

نوشته آقای دکتر محب الله آزاده گنابادی

با اینکه شرح حال پدر بزرگوارمان مرحوم حضرت آقای حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه قدس سره قبلاً در چند کتاب چاپ شده، چون قرار است در این یادنامه احوال و اقوال ایشان با تفصیل بیشتری همراه با خاطرات مشرفین خدمتشان مجدداً انتشار یابد، لذا اینجانب نیز که از زمان کودکی و کم توجهی تا این اواخر که تازه داشتم با عمق شخصیت ایشان آشنا می شدم و تمامی ساعات و دقایق زیادی که در خدمتشان بوده‌ام، پر از خاطره است، بر آن شدم که موارد مهم‌تر آنها را که آموزنده‌تر است نقل کنم و اگر توفیقی باشد یادداشتهای دیگر خود را هم جمع آوری کرده، جداگانه به صورت جزوه‌ای منتشر خواهم کرد. امید است این یادداشتهای مورد توجه علاقه‌مندان قرار گیرد و از خطاهای نویسنده درگذرند و با تذکرات خود قرین امتنانم فرمایند.

لازم به توضیح است که علت این که نام فامیل اینجانب "آزاده" است، این

است که ابتدا نام فامیل برادر معظم جناب آقای رضاعلیشاه از "بیچاره بیدختی" که همه ما موسوم به آن بودیم، برحسب اجازه حضرت والد به "تابنده" تغییر یافت، سپس پدر بزرگوارمان به من شفاهاً و کتباً فرمودند تابان یا آزاده انتخاب کنم؛ و چون تابان طبق مقررات آن روز و به علت مخالفت رئیس وقت اداره آمار گناباد ممکن نشد، فرمودند که "آزاده" را برگزینم. بعداً ایشان مصلحت دیدند که اخویهای دیگر، همه یک نام فامیل داشته باشند و امر بر این شد که همه "تابنده" بگیرند و چون چندین سال بود که به همین اسم در محیط طبابت شناخته شده بودم، تنها به من دستوری در این موضوع نفرمودند.

دکتر محبت‌الله آزاده گنابادی

آبان ماه ۱۳۶۶ شمسی (ربیع الاول ۱۴۰۸ قمری)

تأثیر کلام و نفوذ معنوی در دیگران

۱ - پرفسور پیاتیه حقوقدان مشهور فرانسوی و خانمشان که به عنوان زیارت یک مرد درویش بزرگوار به گناباد رفته بودند، ضمن صحبت از پهلوی و کمردرد چندین ساله خود و عدم تأثیر معالجات طبّی معروف دنیا، با داروهای گیاهی مختصری که مرحوم پدر بزرگوارمان برایشان فرستاده بودند، بهبود می‌یابند و مشرف به دین اسلام و تشیع و درویشی می‌شوند. این داروها به فرمایش خودشان قولنجان و سولنجان و بعضی گیاهان دیگر بوده که اسمشان به یادمانده است.

۲ - یکی از دوستان پزشک که دور از عوالم درویشی بود ولی مرا به فامیل می‌شناخت، می‌گفت: در جلسه‌ای دوستانه که با مرحوم آقای حایری‌زاده یزدی سیاستمدار معروف زمان پهلوی داشتیم، صحبت از آقای صالح‌علیشاه به میان آمده، ایشان گفتند: در ملاقاتی که با آقای صالح‌علیشاه داشتیم، من صحبت از عظمت ساختمانها و بناهای قدیمی کشورهای خارجی کردم. ایشان گفتند: اینها که

عظمت نیست و از نظر انسانی چیزهای خیلی کوچک و کم‌اهمیت هستند. از آن پس من هرچه را نگاه می‌کردم، کوچک می‌دیدم، حتی بناهای بزرگ، مردان قوی هیکل، مقامات بالا و همه چیز در نظر من حقیر و کوچک می‌نمود.

۲- در یکی از شبهای تابستان ۱۳۴۴ که ایشان در تهران تشریف داشتند، ما هم شام در خدمتشان بودیم (ایشان معمولاً ۲ الی ۲/۵ ساعت از شب رفته شام می‌خوردند و حدود ۲/۵ الی ۳ استراحت می‌کردند). بعد از شام و صحبت‌های خصوصی خانوادگی که دسر بسیار شیرین غذا معمولاً قرار می‌گیرد، مرحوم پدرمان برای استراحت به اتاق خودشان رفتند و چراغها خاموش شد و ما آماده رفتن به منزل شدیم. ناگهان زنگ در منزل به صدا درآمد ولی به ملاحظه موقع استراحت ایشان، کسی اعتنایی نکرد و چند دقیقه طول کشید. در این هنگام ایشان از اتاق بیرون آمده، گفتند: چرا جواب نمی‌دهید، ببینید کیست؟ کسی رفت و در را باز کرده، در مراجعت خدمتشان عرض کرد: می‌گویند من یکرنگی هستم. فرمودند: در را باز کنید. آقای یکرنگی را که دوازده سال بود به علت افتادن از پشت بام از پا فلج بود، دراز کشیده با برانکار آوردند. ایشان عبا را به دوش گرفته از پله‌ها پایین آمدند و داخل راهرو با آقای یکرنگی صفا کردند. او هم گریه عجیبی کرد و همه را متأثر نمود. دو نفر غیر درویش همراه او بودند: یکی سرهنگی با سربرهنه و یخه‌باز و دیگری مردی با کلاه مخملی، سینه‌باز و وضع پهلوانی. جناب سرهنگ مات و مبهوت چشم از ایشان بر نمی‌داشت و مرد بلندقد رشید کلاه مخملی دست به کمر زده از این طرف برانکار به آن طرف می‌رفت و تکرار می‌کرد: آقا می‌دونی چیه، من خیلی دوستت دارم، خیلی دوستت دارم! از مشاهده این وضع همه منقلب شده بودند.

علاقه به فقرا

۱- روزی در تهران، در منزل مسکونی و در اتاق شخصی خودشان که جنب

سالن اجتماع فقرا بود و به آن در داشت، تکیه داده و به علت تب شدید در حالت استراحت بودند. من و چند نفر از اخویها و بستگان در خدمتشان بودیم و چند نفر از اخوان ایمانی هم در اتاق مجاور به انتظار زیارتشان بودند. من به عنوان طبیب، عرض کردم: امروز خوب است در همین اتاق استراحت بفرمایید و به سالن تشریف نبرید، دواها را هم میل کنید، فردا انشاءالله حالتان بهتر می شود و فقراء به زیارتتان نایل می شوند. فرمودند: نه کسالت مهمی ندارم می توانم به آن اتاق بروم. چند نفر دیگر از بستگان که طبیب نبودند دنباله حرف مرا گرفتند و اصرار بیشتری کردند. ناگاه ایشان پس از سکوت چند دقیقه در جای خود تکیه زده و کمر را راست کرده، به تندی فرمودند: شما خیال می کنید من تهران آمده ام که بروم به گردش و تفریح؟! و در حالی که اشاره به اتاق مجاور می کردند، فرمودند: من آمده ام که اینها را ببینم و الا کار دیگری ندارم. بعداً فرمودند که عبا و عمامه شان را آوردند و با همان حال تب به سالن مجاور رفتند و طبق معمول همه روزه با اخوان ملاقات کردند. در این موقع سَنَشان هفتاد و هفت سال بود و به علت کبر سن و سابقه عمل و بیماری فلجیت بسیار ضعیف شده بودند.

۲- منزل مسکونی ایشان در تهران، در خیابان فرهنگ متصل به خیابان امیریه و در جنوب شهر بود و چون اکثر فقرا در آن نواحی سکونت داشتند و دارند و نزدیک ایشان بودند، علاقه به توقف در همانجا داشتند. چند سال قبل از رحلت ایشان (حدود سال ۱۳۴۰ شمسی) منزل مناسبی برای سکونت و رفت و آمدشان در خیابان ملک در شمال شهر خریداری شده و حتی برای این که مشرف نداشته باشد، تیغه های آجری در اطراف و روی دیوارهای عادی کشیده و آماده برای ایشان و خانواده شده بود. و ما فرزندان جوان و بعضی دراویش و بستگان دیگر نیز که تنها فکرمان خوبی آب و هوا بود، اصرار داشتیم که بدانجا نقل مکان بفرمایند. در پاسخ خواهش ما فرمودند: اگر من به شمال شهر بیایم این فقرای بی بضاعت جنوب شهر چطور خواهند توانست بیایند مرا ببینند، شمال شهرها که

همه جا می توانند بیایند.

لطیفه گویی و نکته سنجی

۱ - یکی از سیاستمداران معروف آن زمان که ادعای طبابت نیز می کرد در حدود سال ۱۳۲۴ به دیدن ایشان آمده، ضمن صحبت می گفت: من بعد از این که از طرف سردار سپه تبعید شدم، به لبنان رفتم و در بیروت چون بی کار بودم به تحصیل پزشکی پرداختم و چون چند کلاسی را طی کرده بودم و کم کم در محله خودمان معروفیتی پیدا کرده بودم، مردم به عنوان معالجه پیش من می آمدند؛ من هم به قدر دانش خود نسخه می نوشتم و درمان می کردم و بحمدالله معالجات مؤثر هم واقع می شد و مردم هم راضی بودند و مراجعات زیادی داشتم. ایشان در پاسخ فرمودند: باید از قبرستان هم سؤال کرد! همه حضار به طوری خنده شان گرفت که خودداری نتوانستند بکنند و خود آقا خیلی خندید و گفت: صحیح می فرمایید قربان.

۲ - یک وقتی آقای دکتر مهران وزیر وقت فرهنگ به اتفاق مرحوم آقای هادی حایری به ملاقات ایشان آمدند و ضمن صحبت برای خوش آمد ایشان گفتند: ما توجه زیادی به تعلیمات اسلامی در مدارس داریم و معلمین خوبی بر این کار می گماریم. حضرت والد فرمودند: بلی ما هم اطلاع داریم که یک روز در نیشابور یک معلم ارمنی را به کلاس درس شرعیات فرستاده‌اید! آقای دکتر مهران گفت: نه خیر قربان، خلاف عرض کرده‌اند. ایشان فرمودند: چرا در نیشابور این کار را کرده‌اید. دکتر مهران اندکی فکر کرده و جواب دادند: بلی یک مرتبه پارسال معلم شرعیات سر کلاس حاضر نشده، بچه‌ها شلوغ کرده‌اند، مدیر مدرسه هم دستور داده یک نفر آموزگار دیگر برود؛ بلی قربان صحیح است، درست می فرمایید. گویا در ورامین هم چنین اتفاقی افتاده بوده است.

۳ - در سفری که مرحوم آقای شیخ محمد عبده رئیس دادگاه انتظامی قضات

به گناباد آمده بودند و به احترام مقام علمی و روحانی ایشان، مرحوم حضرت آقای والد دیدنشان رفته بودند، جهت بازدید آقای عبده صبح زود و برای صبحانه آمد و خطاب به ایشان کرده گفت: شما خودتان ملاحظه می فرمایید و شاهد هستید که علاقه و ارادت من به شما باعث شد که با وقت کم و کار زیاد قبل از شروع اداره خدمتتان برسیم. ایشان در پاسخ فرمودند: بله، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. آقای عبده از این گفته بسیار بجا خیلی شاد شده و تشکر کردند.

اخبار به رحلت

- ۱ - مرحومه حاجیه بی بی مادرمان (متوفاه در فروردین سال ۱۳۵۹ شمسی) می گفتند: حدود پانزده روز قبل از رحلت حضرت ایشان، خواب دیدم که در آسمان نوشته شده است: اِلَیْهِ رَاجِعُونَ. وقتی بی توجه برایشان این خواب را نقل کردم، آهی کشیده فرمودند: اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ. رحمت خداوند به روان پاک هر دو بزرگوار باد، رَبِّ اَرْحَمُهُمَا کَمَا رَزَقْتَنِي صَغِيرًا.^۱
- ۲ - پانزده روز قبل از رحلت ایشان، مریم (دختر اینجانب و فعلاً همسر آقای دکتر فرخ مروستی) خواب دیده بود منزل مرحوم حضرت آقا آتش گرفته و از داخل حیاط و پشت بام شعله های آتش زبانه می کشد. آری، اگر آتش دل های سوخته و جانهای شعله ور، دیده می شد، می دیدیم که از قلوب همه مؤمنین و در همه جا این شعله ها فروزان و از سیمایشان نمایان است.
- ۳ - معمول حضرت ایشان این بود که همه ساله موقع سال تحویل در اتاق مخصوص خودشان تنها می نشستند و به دعا و قرآن خواندن مشغول می شدند و بعداً خانواده خودشان به زیارت و تبریکشان می رفتند. فقط در دو سال این رسم را شکستند؛ یکی در تهران که در یکی از سفرها به من فرمودند: ما سال تحویل منزل

۱. پروردگارا چنانکه (پدر و مادر) مرا از کودکی پرورش دادند، تو در حق آنها رحمت نما (سوره اسراء، آیه ۲۴).

شما می آییم، به همه اقوام اطلاع دهید. دیگر آخرین سال تحویل در زمان حیاتشان در بیدخت که فرمودند: به فقرا اطلاع دهید امسال ما برای زیارت آنها به حسینیه مزار خواهیم آمد، و در واقع جهت خداحافظی اخوان، آنجا آمدند.

۴ - وقتی که آقا میرزا کاظم ریابی، خواهرزاده مرحومه بی بی بزرگ - عیال مرحوم آقای سلطان علی شاه طاب ثراه و مادر حاج آقای سلطانی - که درویش وارسته و بزرگواری بود، فوت می نماید، ایشان در صحن مزار منتظر آوردن جنازه ایستاده و مکرراً می فرموده اند: «مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ» و موقعی که جنازه را می آوردند می فرمایند: «رفتند و ما هم می رویم.» و این جریان پانزده روز قبل از رحلت ایشان بوده است.

وداع آخر

در آخرین وداع دردناک که پس از پنج روز توقف در ایام عید ۱۳۴۵ از گناباد حرکت کردیم، بعد از خداحافظی فرمودند: «دکتر آزاده، خیلی خوب بود آمدنتان ولی خیلی کم بود.»

در آن روزها دو چیز غیرعادی و معمول از ایشان می دیدم: اولاً: برخلاف همیشه به همه و به خصوص به ما و بچه ها تعارف می کردند و سعی داشتند از همه چیز به قدر کافی بخوریم؛ گاهی سرخوراکیها شوخی نیز می کردند. ثانیاً: در وسط خوردن غذا دهان را از جویدن بازداشته، به حال سکوت و کمی مبهوت به یکایک ما مثل این که با حال تحسّر و نگرانی دایره وار نظر می انداختند؛ در همان وقت هم من متوجه بودم و بی اختیار به خودم نیز نسبت به ایشان همین حال دست می داد، منتهی هنگامی که نظرشان به من می افتاد خودم را مشغول می کردم که متوجه این حالت من نشوند. اندیشه شان را می فهمیدم و تأثیر عمیق به من دست می داد، زیرا نگاهشان این معنی را می داد که اینها بعد از من چه خواهند کرد و باز چه وقت خواهیم توانست فرزندان خود را ببینیم. پدر بزرگوارمان معمولاً وقت خداحافظی از

جا بلند نمی‌شدند ولی در این مرتبه وقتی دستشان را بوسیدیم و خدا حافظی کردیم، بلند شده دم آستانه در آمدند و ایستاده تکیه دادند. می‌خواستم بیفتم پایشان را ببوسم ولی چون از این کار خوششان نمی‌آمد، خیلی خودداری کردم. بعداً لب ایوان آمدند که ما را تا آن طرف حیاط و دم در منزل ببینند. در آن حال فرمودند: سلام مرا به منصور^۱ رفیق سحرمان برسانید. من هم که گاهی برگشته نگاه می‌کنم به ایشان می‌کردم ولی دل نمی‌کندم، باز در اینجا به خودم فشار آوردم و نزدیک دم در دیگر نگاه نکردم. ماشین ما دم در حاضر بود؛ ایشان به بهانه گفتن «فلان چیز یادتان نرفته؟» و مطالبی در این ردیف تا دم در و جلو ایوان سرکوجه آمدند و در آنجا برای ابد خدا حافظی کردیم.

در پناه مغفرت و رحمت الهی روحشان شاد و از ما راضی باد

۱. اولین فرزند نویسنده، متولد اسفند سال ۱۳۲۷.